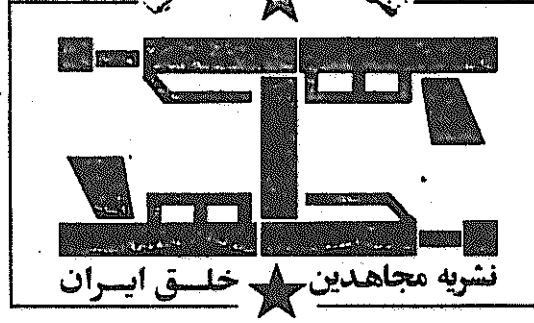


سالگرد انقلاب گرامی باد

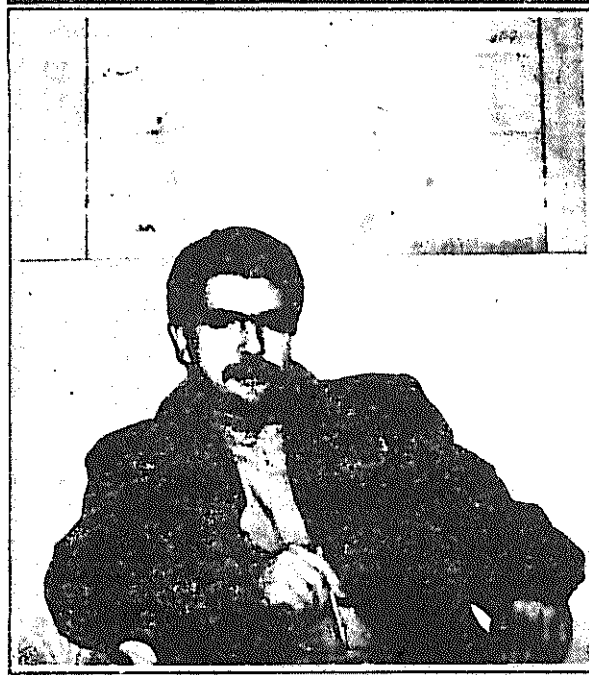
در آستانه دومین سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن خاطره‌ی تابناک این روز تاریخی را گرامی داشته و حلول سومین سال انقلاب را به خلق قهرمان ایران تبریک و تهنیت می‌گوئیم. "مجاهدین خلق ایران" در سالگرد این روز بزرگ، ضمن بزرگداشت خاطره‌ی شهدای انقلاب و وفاداری به آرمان‌نشان، میثاق خونین خود را در پی‌مودن راه آزادی و برقراری نظامی عاری از استبداد، استعمار و استثمار و نیل به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی تجدید می‌نمایند.



سال دوم - شماره ۱۰۸ - پنجشنبه ۱۶ بهمن ۵۹ - تکثیر ۳۰۰۰ ریال

در صفحات دیگر

- * دوران انقلاب، روزهای قدسی ایثار
- * شهادت یک افسر هوا دار در جبهه‌های جنگ
- * توطئه‌ی جدید به اصطلاح دادستانی بر علیه مجاهدین و سعادت‌ی
- * نظراستاد علی‌تهرانی درباره‌ی جنایات چماقداران
- * بهرآذنبوی، شرمساری یادریدگی!



در صفحات ۱۶ تا ۹

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی

درباره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

امواج آتش‌فشان سرکش انقلاب ایران، آنچنان خیره‌کننده است که در تمام نسلها و تاریخ آینده به یاد خواهد ماند. خلاصه تا آنجا که به درون جامعه و پتانسیل انقلابی آن بر می‌گردد، انقلاب مشروطیت در برابر انقلاب ۲۲ بهمن سخت کوچک می‌نماید.

شعارهای انقلاب، عملکردهای بعد از انقلاب

مقدمه: بحران اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر خاموش مردم را، در جهت جامعه در اواخر عمر سیاه تحقق حقوق پایمال شده‌شان،

به حرکت درآورد و در ادامه‌ی خود پایه‌های دیکتاتوری شاه را فرو ریخت.

رژیم شاه که با سرکوب خونین هر حرکت حق‌طلبانه‌ی خلق، شکست ناپذیر جلوه کرده بود، سرخوش از ثبات و آرامش ظاهری و در عین حال شکننده‌ی جامعه، در منجلاب غروری عظیم، یکتاز می‌کرد. در حقیقت، بسیاری در "توهم قدر قدرتی رژیم" فلج شده بودند و رژیم در "توهم رام بودن توده" گستاخانه یکه‌تازی می‌کرد و گور خود را به دست خود می‌کند.

شروع مبارزتی مسلحانه در آغاز دهه‌ی ۵۰ توانست تا حدی این "توهم" ها را بقیه در صفحه ۳

دیکتاتوری وابسته‌ی پهلوی، امواج خروشان توده‌های ظاهرا اجتماعی و سیاسی حاکم بر خاموش مردم را، در جهت جامعه در اواخر عمر سیاه تحقق حقوق پایمال شده‌شان،

اطلاعیه مجاهدین خلق ایران درباره شهادت دو تن از شرکت کنندگان در مراسم بزرگداشت مجاهد شهید بهرام کردستانی در اثر هجوم مسلحانه چماقداران به این مراسم

به نام خدا
به نام خلق قهرمان ایران
هموطنان آگاه و مبارز! مردم قهرمان پرور لرستان!
هنوز چند روز از شهادت مظلومانه‌ی برادر مجاهد

ورسکسی تاریخی درک خرده بورژوازی از اسلام

ایدئولوژی: بررسی محتوای ادراکات به اصطلاح اسلامی خرده بورژوازی غیر سنتی

اکنون پس از تشریح مختصر دیدگاهها و عناصر تشکیل دهنده محتوای "اسلام" صوری و ادراکات به اصطلاح اسلامی و ادراکات به مبین خصوصیات و منافع افسار خرده بورژوازی غیر بقیه در صفحه ۸

چماقداری، وجهی از حاکمیت انحصار طلبان

دومین سال انقلاب در حالی به پایان می‌رسد که از برکت! حاکمیت دوساله‌ی انحصار طلبان بر شئون جامعه و مقدرات مردم و عملکردهای ارتجاعی آنان ملکوت و مردم ما دستخوش مشکلات، نابسامانی‌ها و مصیبت‌های زیادی گشته‌اند و امیدهای بسیاری میدل به یاس شده است. در اینجا نمی‌خواهیم که به مجموع کارنامه‌ی درخشان! دوساله‌ی انحصار طلبان حاکم و نتایج و پی‌آمدهای عملکردهای آنان بپردازیم و فقط اثرهای به مساله‌ی چماقداری می‌کنیم که خود یکی از خطوط برجسته‌ی این کارنامه‌ی درخشان است! جریانی که در تمام دو سال گذشته بر فضای اجتماعی و سیاسی جامعه ما حاکم بوده و الحق که خدمات شایانی به انحصار طلبان و تثبیت حاکمیت آنان کرده و خود یکی از وجوه بارز این حاکمیت شده‌است و به نظر هم نمی‌رسد تا وقتی که حاکمیت انحصار طلبان برقرار است بتوان پایانی برای آن تصور کرد.

طی دو سال گذشته چماق و چماق‌داری سیر و جریانی آکنده از فاجعه و جنایت را پشت سر گذاشته است و صدها و هزارها کشته و مجروح و مسموم از این مردم قربانی گرفته است و احتیاجی به گفتن هم ندارد که تقریبا تمام این بقیه در صفحه ۲

چماقداری، وجهی از حاکمیت انحصارطلبان

بقیماز صفحه اول

چماقداری قرار دارند و آن را به راه انداختن تا در کنار دیگر شگردهای ارتجاعی خود، آن را در جهت ایجاد فضای رعب و وحشت و از میدان بدر کردن نیروهای مخالف خود و بستن فضای حرکت و فعالیت آن‌ها بکار گیرند. گافیتس نظری هرچند سطحی و گذرا به تاریخچه چماقداری و مواضع و اظهار نظرهای عناصر و ارگان حزب حاکم بیندازیم تا برابیان روشن شود که چگونه جناح انحصارطلب حاکم حتی علنا و رسا از چماقداری حمایت کرده و چگونه اوباش قدارمبند و چاقوکش را به لقب "مردم" مفتخر ساخته است. و همین‌ها هستند که در پشت پرده نیز سرخ چماقداری را در دست دارند.

مجاهدین خلق که خود بیشترین قربانیان و تلفات چماقداری را متحمل شده‌اند، تاکنون بارها اعلام کرده‌اند که حاضرند به طور مستند و با دلیل و مدرک، مسئولین و جریان‌های پشت پرده چماقداری را در یک دادگاه علنی و یا از طریق

مجاهدین خلق که خود بیشترین قربانیان و تلفات چماقداری را متحمل شده‌اند، تاکنون بارها اعلام کرده‌اند که حاضرند به طور مستند و با دلیل و مدرک، مسئولین و جریان‌های پشت پرده چماقداری را در یک دادگاه علنی و یا از طریق رادیو تلویزیون به مردم معرفی کنند.

رادیو تلویزیون به مردم معرفی کنند امکانی که هیچ وقت فراهم نشده است. چرا که در اختیار گذاشتن چنین امکانی به هیچ وجه به صرف و ملاح انحصارطلبان نبود و حتی می‌بینیم گفاز ترس افشا دن ماهیت چماقدارها از بخش تلویزیونی سخنرانی رئیس جمهور در اصفهان نیز طفره ی‌روند تا چه رسد به این که چنین امکانی را در اختیار مجاهدین خلق بگذارند. ما امیدواریم که توانیم شمهای از جریان‌ات پشت پرده چماقداری را در شماره‌های آتی به اطلاع مردم رسانیم و نشان بدهیم که چگونه در پس پرده، این ریانات توسط حزب حاکم و عوامل آن کارگردانی ده است. البته امروز دیگر ابعاد و واقعیت چماقداری و عوامل پشت پرده و روی صحنه آن ای همه روشن شده است. حتی کسانی که روزی ر برخورد با پدیده چماقداری و تحلیل آن که صرفا علیه نیروهای انقلابی به کار گرفته می‌شد، "چماق زبان" را مطرح می‌کردند (که گویا متقابلا از طرف نیروهای انقلابی به کار گرفته می‌شود) بی‌برده‌اند که چماقداری یک جریان سرکوب‌گرانه‌ی غیر رسمی و یک جانبه از جانب محافل انحصارطلب حاکم بوده است که در هیچ حدی هم متوقف نشده و به تدریج بر علیه هرکس و هر نیرویی که با ارتجاع و انحصارطلبی سرناسازگاری داشته باشد اعمال می‌شود. تهاجم چماقدارها به آقای رئیس جمهور که اینک در معرض این حملات قرار گرفته‌اند و از طرف دیگر هم به توطئه‌های ترور و کشتن خود از جانب یک گروه سیاسی اشاره می‌کنند دلیل روشنی بر این واقعیت است.

بنابراین روشن می‌شود که هرگونه انتظاری هم در جهت جلوگیری از چماقداری و پایان دادن به آن از طرف این صاحبان انحصارطلب قدرت و حاکمیت، انتظاری بیپوده و عبث است. البته این بدان معنا نیست که در این صورت چماقداری باید هم‌چنان بی‌مناخ و تاز و قاجعاً فرسنی خود ادامه

به حرکات و اعمال شرم‌آور نیز فروگذار نگردانند. خوابگاه‌های دانشجویان اشغال شده و سپس به مراکز فعالیت و بسیج و سازماندهی اوباش تبدیل می‌شود در حالی که مراکز گروه‌های سیاسی نیز که از مدت‌ها پیش اشغال شده به مراکز از همین قبیل تبدیل شده و بعضا عناصر چماقدار اشغالگر از طرف نهادهای رسمی به سلاح‌های گرم نیز مسلح شده‌اند! جالب اینجاست که در تمام این موارد اوباش چماقدار از حمایت نهادهای انتظامی انقلابی نیز تماما برخوردارند و اساسا مطابق دستورالعمل‌ها و رهنمودهای آن‌ها عمل می‌کنند. در موارد زیادی که این نهادها خود نخواهند رسا و علنا وارد ماجرا شده و احيانا با مردم درگیر شوند از مراکز خود دستور می‌گیرند که از "مردم" و یا مردم شریف تهران! کمک بگیرند که معنای آن استفاده از چماقدارها و پیش‌انداختن آنهاست. حمله به فروشندگان نشریات گروه‌های سیاسی و مجروح کردن آن‌ها با سلاح‌هایی از قبیل چاقو، تعدی و تجاوز به حریم مردم عادی از قبیل بازرسی و گشتن کیف دستی‌های خانم‌ها نیز هم‌چنان دایر و مرسوم است و مواردی نیز ریودن افراد و گتک زدن و شکنجهی آن‌ها به قصد گشت‌گزارش شده است. صحنه‌های هجوم‌های وحشیانه به راه‌پیمایی‌ها و میتینگ‌ها نیز که عموما با به آتش و خون کشیدن آن‌ها همراه بوده هنوز از یادها نرفته است. داستان چماقداری که همانند خط سیاهی در طول دو سال گذشته کشیده شده با آن همه فجایع و

تهاجم چماقدارها به آقای رئیس جمهور که اینک در معرض این حملات قرار گرفته‌اند و از طرف دیگر هم به توطئه‌های ترور و کشتن خود از جانب یک گروه سیاسی اشاره می‌کنند دلیل روشنی بر این واقعیت است.

جنایاتی که اوباش چماقدار مرتکب شده‌اند، همواره این سوال را به ذهن مردم متبادر کرده است که این جریان ننگین و جنایت‌بار از کجا آب می‌خورد و چه دست‌هایی در پشت آن قرار دارد و چگونه است که تاکنون از طرف مقامات و مسئولین مملکت هیچ برخورد قاطعی در جهت جلوگیری از جنایات چماقدارها و پایان دادن به این جریان شوم به عمل نیامده است؟ چگونه است که قاتلین شناخته شده‌ی قربانیان مظلوم و بی‌گناه چماقداری در امان از هرگونه پیگرد و مجازات، آزادانه و آشکارا می‌گردند و دست به جنایات جدید می‌زنند؟ چگونه است که حتی رئیس جمهور مملکت نیز از دست چماقدارها در امان نیست؟ واقعیت این است که اگر مقامات و مسئولین دست اندرکار و به‌خصوص دستگاه قضائی مملکت می‌خواستند، برخورد با چماقداری و جلوگیری از آن اصلا کار مشکلی نبوده و نیست اما مسالمت‌آمیز است که چماقداری برای این حضرات فواید و نان و آب فراوان داشته‌است و اساسا خود عناصر و جریان‌های انحصارطلب حاکم هستند که در پشت جریان

داستان چماقداری که همانند خط سیاهی در طول دو سال گذشته کشیده شده با آن همه فجایع و جنایاتی که اوباش چماقدار مرتکب شده‌اند، همواره این سوال را به ذهن مردم متبادر کرده است که این جریان ننگین و جنایت‌بار از کجا آب می‌خورد و چه دست‌هایی در پشت آن قرار دارد.

قربانیان از اعضا و هواداران نیروهای انقلابی بودند. تنها از مجاهدین خلق تاکنون چماقداری بیش از ۳۰ شهید برجای گذاشته و تعداد زخمی‌ها و مصدومین نیز واقعا خارج از شمار است. البته روشن است و ما هم تاکنون بارها گفته‌ایم که جریان چماقداری و کاربرد آن فقط در حد نیروهای انقلابی متوقف نشده و در جریان پیشرفت خود از آن فراتر رفته و حتی امنیت مردم عادی را نیز در معرض تهدید و مخاطره قرار می‌دهد. و هم‌چنین چنان که با زهم تاکنون بارها گفته شده این جریان در روند توسعه و پیشرفت خود بالاخره از تروریسم سر در می‌آورد که تاکنون نمونه‌هایی از آن را هم مشاهده کرده‌ایم.

در همین دو هفته گذشته اوباش چماقدار و بعضا مسلح به سلاح گرم از قبیل کلت و ژ-۳ در حرم آباد تعدادی از مردم و هواداران مجاهدین را به خاک و خون کشیده، سه نفر را کشته و ده‌ها نفر را مجروح و مصدوم کرده‌اند. گویا جنگ و مقابله با تجاوز عراق و جنگ برادرگشی در کردستان و خطرات و ناآرامی‌هایی که بعضی مناطق دیگر کشور را تهدید می‌کند کافی نیستند که مدت‌هاست ایادی ارتجاع می‌کشند. تا منطقه‌ی لرستان را نیز به آتش بکشند. و چماقدارها نیز در معیت و حمایت برخی از افراد و عناصر نهادهای رسمی با کشتار مردم و هواداران نیروهای انقلابی در خدمت این آتش-افروزی قرار گرفته‌اند.

جریان چماقداری اخیرا صحنه‌های شوم دیگری نیز خلق کرده است که نشان می‌دهد چگونه این جریان از حد و حدود قبلی خود فراتر رفته و در میدان‌های جدیدی وارد شده است. اخلاص و اغتشاش در سخنرانی رئیس جمهور در اصفهان و حتی پرتاب لنگه‌گفتش به سوی ریاست جمهوری، حمله‌های شبانه به بعضی کتابفروشی‌ها و به آتش کشیدن آن‌ها، نمونه‌هایی از این گسترش جدید است و هم‌چنین در این زمینه می‌توانیم از حمله به یک مسجد در همدان و ضرب و جرح مردم و پیشماز مسجد یاد کنیم، روحانی مبارزی که حاضر نشده در خط حزب حاکم قرار بگیرد.

این درحالی است که البته تاخت و تاز در قلمرو قبلی نیز هم‌چنان به قوت خود باقیست. در همین دو هفته گذشته شاهد مواردی از حمله به خوابگاه‌های دانشجویان بودیم که اوباش مهاجم ضمن ضرب و جرح دانشجویان و اخراج آن‌ها از خوابگاه‌ها در رابطه با دختران دانشجویان دست‌زدن

بقیه از صفحه اول

شعارهای انقلاب، عملکردهای بعد از انقلاب

درهم شکند و بهشت آرام و امن سرمایه داران و غارتگران بین المللی را آشفته کند. بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه و تضاد بین دیکتاتوری مطلق شاه و سیاست جدید امپریالیسم (حقوق بشر کارتر) و در نتیجه شل شدن بندهای اختناق، به یکباره توهما را درهم فروریخت و در میان بهت و ناباوری همگان، سیل خروشان توده‌ها را به حرکت درآورد.

توده‌های که طی سالیان دراز، کوچکترین حرکت حق طلبانه‌اش سرکوب و کمترین خواسته‌ی طبیعی‌اش پایمال شده بود به ناگهان برخاست و در قالب شعارها و حرکات انقلابی، حقوق غصب شده‌اش را فریاد زد و با تحمل رنج و اینثار خون، آن را از چنگ دژخیمان غاصب شاه درآورد. در این نوشته تلاشمان براینست که عمده‌ترین خواسته‌ها و شعارهای مردم را در دوران قیام بررسی کرده و با گذری بر شرایط موجود میزان تحقق این خواسته‌ها را داوری کنیم. این بررسی تا حدودی برپایمان مشخص خواهد کرد که حاکمیت پس از انقلاب تا چه حد توان پاسخ‌گویی به نیازهای مردم را داشته است.

انحلال حزب رستاخیز

در جریان قیام دی ماه شهر قم و تظاهرات و گردهم - آبی‌های قبل و بعد از آن خواسته‌های مردم حول مسائل مشخص و خاصی مطرح می‌گردید. یکی از این خواسته‌ها که از مدت‌ها قبل در مرکز توجه افکار عمومی قرار داشت انحلال حزب شه ساخته رستاخیز بود.

رژیم شاه در اوج فروغیت خودش دست به تاسیس این حزب "فراگیر" زد تا بلکه بتواند با گسترش اختناق و اعمال فرهنگ و ایدئولوژی خود، نیش از پیش پایه‌های حاکمیت خود را مستحکم کند.

در کنار این حرکت، اقدامات دیگر شاهانه از قبیل تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی تبلیغ و ترویج فرهنگ فاسد غربی و... تلاشی بود برای اعمال فرهنگ و ارزش‌های بورژوازی حاکم و پایمال کردن شخصیت مستقل و متمایز خلقی

نظام ارزشی آن سر باز می‌زد. خواسته‌ی مردم در مورد انحلال حزب و تغییر تاریخ شاهنشاهی، حاکی از مقاومت آنان در مقابل این تهاجم رژیم بود. مردم نمی‌خواستند در قالب‌های انحصاری رژیم، فرهنگ زدائی شوند. پایداری مردم برای تحقق هریک از این خواسته‌ها، اگر چه جزئی می‌نمود، اما در عمق خود نشانگر ایستادگی آنان در برابر حاکمیت انحصاری رژیم بود.

اکنون که نظری به شرایط سیاسی - اجتماعی حاضر می‌اندازیم با نوع جدیدی از حاکمیت انحصاری و اعمال مرام و نگرش خاصی روبرو می‌شویم که در پوشش اسلام تلاش می‌کند تا انسان‌ها را در قالب‌های فرهنگی و ارزشی حاکمیت حل کند. این شیوه را در برخورد غلط و مکانیکی با مسأله‌ی حجاب و تبلیغ و ترویج ایدئولوژی با زور تهمت و توهین و چماق و تصفیه، تحقیر و توهین به ارزش‌ها و شخصیت‌های ملی و تاریخی (مثلا دکتر مصدق و...)، تحریف و تغییر تاریخ در جهت نظرات فشر و گروهی خاص (به کتاب تاریخ سوم دبیرستان نوشته‌ی حسن آیت و حداد عادل مراجعه کنید) و... به خوبی می‌توان مشاهده کرد.

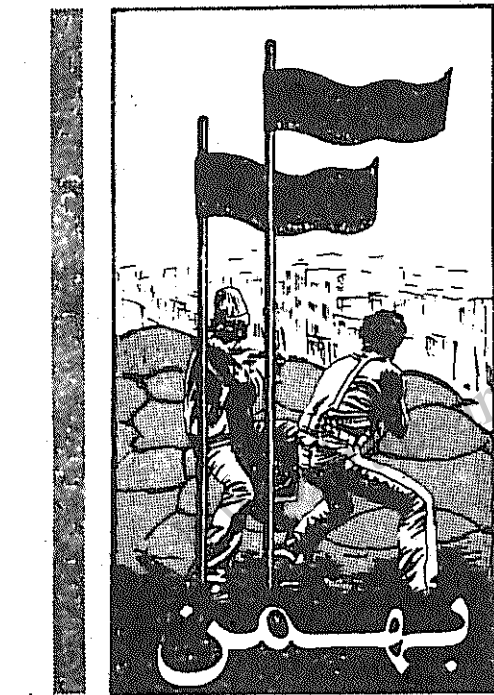
جلوه‌ی روشن این حاکمیت انحصاری و قالبی خواستن انسان‌ها را در حزب "فراگیر" جمهوری اسلامی و دستجات و گروه‌های اقماري حول و حوش می‌توان دید. شعار "مصنوعی" که اخیرا در برخی از تظاهرات مردم شنیده می‌شود گویای مقاومت مردم در مقابل سنت‌های "رستاخیز" گونه‌ای است که پس از انقلاب با نام اسلام و جمهوری اسلامی در جامعه شکل گرفته است. این شعار چنین است:

-مسلمان بپاخیز
"حزب" شده "رستاخیز"!

آزادی قلم و لغو سانسور از رسانه‌های گروهی

یکی دیگر از خواسته‌های اولیه‌ی مردم در روزهای آغازین قیام، آزادی مطبوعات و لغو سانسور از رسانه‌های گروهی بود. این رسانه‌ها در طول حاکمیت اختناق، نقش مهمی در تثبیت رژیم شاه بازی

متوالی و طولانی در روزنامه‌های بزرگ کشور و نیز کارکنان شریف رادیو تلویزیون در سال ۵۷ گوشه‌ای از مقاومت مردم در برابر هیولای سانسور بود. به همت همین مبارزات و پایداری‌ها بود که چهره‌ی مطبوعات در روزهای آخر عمر رژیم و ماههای نخستین پس از انقلاب به کلی عوض شد و رسانه‌های گروهی توانستند نقش مهمی در آگاه کردن توده‌ها



تا مین حقوق محرومین و مستضعفان

و بیان حقایق اجتماعی ایفا کنند. اما اکنون قریب دو سال پس از آن روزها، بازهم غبار محدودیت و سانسور چهره‌ی دستگاه‌های تبلیغاتی را تیره و کدر کرده است. مطبوعات آزاد و وابسته به گروه‌های مترقی و انقلابی دیری نپایید که با یورش چماق‌داران و دستور دادستان کل انقلاب تعطیل شده و یا بدون نظر مقامات مسئول منتشر می‌گردد. و آنانی هم که باقی ماندند به آسانی زیر سلطه‌ی جناح و حزب خاصی به توجیه و تحسین عملکردهای حاکمیت پرداختند. مقایسه‌ی سطحی بین روزنامه‌های امروز با روزنامه‌های اوایل انقلاب و حتی روزنامه‌های اواخر عمر رژیم شاه، به خوبی روند محدودیت و سانسور را در این دوره‌ی دوساله نشان می‌دهد. سخن از رادیو - تلویزیون نیز فراوان رفته است. این دستگاه مهم تبلیغاتی که می‌توانست و

آموزش انقلابی توده‌های مردم عمل کند، نقشی ارتجاعی و تفرقه‌انگیز به عهده گرفته است و گویا رسالتی جز مردم فریبی و نفاق افکنی به عهده ندارد. بی‌دلیل نیست که شعار آزاد کردن رسانه‌های گروهی از نیول انحصارگران، در جامعه شکل گرفته است و مردم در هر موقعیتی فریاد می‌زنند:

"صدا و سیمای ما، از انحصار حزبی آزاد باید گردد."

نشانده و در زیر انبوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی خرد کرده بود.

انقلاب در باور این زحمتکشان نوید رهایی از چنگال سرمایه‌داران و نزول خواران و غارتگران را می‌داد و خط پایانی بر فقر و محرومیت و بی‌سامانی و رنج‌هایشان می‌کشید. اینان با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، در سودای فردائی که لااقل آب و نان و کاشانه‌ی داشته باشند پا به میدان مبارزه گذاشتند: با اعتصاب‌های صنفی - سیاسی خود خواهان افزایش دستمزدها و شرایط بهتر کار شدند، بانک‌ها و موسسات غارتگر سرمایه‌داری را به آتش کشیدند و...

اما پس از انقلاب، در زندگی پر رنج مستضعفان تغییر چندانی حاصل نشد. ساخت طبقاتی جامعه دگرگون نگردید و فقر و محرومیت و بیگاری و ناامنی توده‌ی عظیم، همچون سرنوشتی بقدر بر پیشانی‌اش باقی ماند. اقدام قاطعی در برابری مصادره و ملی کردن زمین‌ها و سرمایه‌های غارتگران نه عمل نیامد، و اگر هم در مواردی به همت برخی از جریانات مترقی در درون پاسداران و هیات‌های هفت - نفره و رجال سیاسی، حرکتی در این زمینه صورت گرفت با هزاران مانع به اصطلاح "شرعی و قانونی و مصلحتی" از طرف حاکمیت روبرو گردید.

به راستی که "مستضعف گزاشی" حضرات از حرف و شعار فراتر نرفت و برای خیل زحمتکشان و بی‌چیزان بهره‌ای ببار نیاورد. نگاهی کوتاه به موقعیت اقتصادی جامعه و وضع طبقات محروم، عمق فاجعه‌ای را که مردم ما درگیر آن هستند آشکار می‌کند. فاجعه‌ای که از اوج محرومیت و درماندگی و بی‌کفایتی و عدم صلاحیت دست اندزکاران حکومتی سخن می‌گوید. دولت حاکم در مقابل این فاجعه‌ی کمرشکن سخنی جز این ندارد که بگوید: ما نه برای نان و آب و خانه بلکه برای "اسلام" انقلاب کرده‌ایم!

درد جانگناه و فقر انباشته‌ی محرومین و مواضع سیستم "حامی مستضعفان" در مقابل آنان بسیار زیاد است. کافی است که فقط به یک صحنه از این تراژدی دردناک نظر بیندازیم: ویران کردن خانق‌های مستضعفان در منطقه‌ی خاک سفید تهران پارس در پناه حمایت سربازان و پاسداران!

بهباد نبوی، شرمساری یادیدگی؟!!

بهباد نبوی پس از اجرای چند شوی تلویزیونی که قبل و در آستانه آزادی گروگانها برگزار کرد (والحق که برای تکمیل خیمه شب بازی مربوط به آزادی گروگانها، لازم هم بود)، در تاریخ ۷ بهمن ماه برنامه‌ی جدیدی در تلویزیون اجرا کرد که مروری بر آن را لازم تشخیص دادیم. البته ایشان چیزی بیشتر

آخرین شوی تلویزیونی خود به جای شرمساری نسبت به آنچه واسطه انجامش بوده است، با دیدگی خاص خودش رو در روی خلق ستم‌دیده‌ی ایران به جوابگویی پرداخت که دیلا به نکاتی از آن می‌پردازیم:

— بهزاد نبوی در جواب این سوال که "اگر آمریکا به تعهدات خود عمل نکند، دولت ایران چه خواهد کرد؟"، پس از حواشی و زوائدی می‌گوید: "اگر آمریکا به تعهد خود عمل نکند، تعهد بین‌المللی را زیر پا نهاده و در حقیقت همان چیزی که ما خواسته بودیم برای مردم جهان به اثبات خواهد رسید!"

اولاً: در صحبت جدید ایشان تعهد بین‌المللی آمریکا مطرح شده، در حالیکه در شوهای قبلی می‌گفتند الجزایر از طرف آمریکا تضمین داده است. قبل از آن نیز مجلس، آزادی گروگانها را در گروانجام شرایط پیشنهادی مجلس قرار داده بود و بیشتر از آن، استرداد زنده‌ی شاه و برگرداندن پولهایش و... را به عنوان ما "بمازای آزادی گروگانها قرار داده بودند!"

ثانیاً: گویا آقای بهزاد نبوی القاب اسلام و انقلاب را نیز فراموش کرده یا آن را به بهای اندک حفظ ریاست و حاکمیت زبوانامه‌ی خود و هم‌پالگی‌هایش فروخته است. چرا که مگر نه اینکه به اعتبار آیه‌ی شریفه‌ی "کیف یکنو للمشرکین عهد عندالله وعند رسوله..."، هیچگونه رابطه‌ی عادلانه‌ای بین خلق‌ها و امپریالیسم وجود ندارد و هر چه هست یا اسارت است و یا نبرد. و حال ایشان صحبت از تعهد بین‌المللی شیطان بزرگ می‌کنند!

ثالثاً: براساس استدلال خودشان پیشنهاد می‌کنیم که چندین قرارداد نظامی و اقتصادی با آمریکا ببندند و سرمایه‌ی این خلق محروم را در اختیار غارتگران قرار دهند، و پس از آنکس وابستگی ایران به آمریکا کامل شد، به این وسیله آمریکا جهان‌خواهر را افشا سازند! واقعا که...

بازدید امنیتی یا بدرقه‌ی گروگان‌ها؟!!

— بهزاد نبوی در جواب اینکه آیا شما گروگانها را بدرقه کرده‌اید یا خیر، می‌گوید: "من

برای بازدید امنیتی به فرودگاه رفته بودم". صرفنظر از اینکه ما (مجاهدین) در همان روزهای اول گروگانگیری اعلام کرده بودیم، که در نهایت هیچگونه آسیبی به گروگانها مجاز نیست و با اثناء و افشاء قراردادهای شبکه‌های سیا و... بایستی اولین گامهای مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را برداشت، ولی سردمداران انحصارطلب، محاکمه‌ی منتهی به اعدام آنها را تبلیغ می‌کردند، حالا ایشان برای حفظ امنیت گروگانها، برای "بازدید امنیتی" به فرودگاه تشریف می‌برند. آنچه در اینجا قابل توجه است، این است که در همان شرایطی

خوب بود که خود آقای نبوی نیز جایی که پای منافع خلق محروم ما در جریان است، چرتکه می‌انداختند و به این آسانی حقوق مسلم مردم را با زیجی قدرت طلبی خود، امثال خود قرار نمی‌دادند.

که زندانیان سیاسی (مثلا مجاهدین) دارای هیچگونه امنیتی نبوده و توسط مأمورین رسمی و غیررسمی مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می‌گیرند و... و بهشتی رئیس دیوانعالی کشور نیز می‌گوید که "اولین هتل نیست"، وزیر مشاور و امثال او فرودگاه را بازدید امنیتی می‌کنند و دانشجویان پیرو خط امام، آسپزی مخصوص آمریکائی‌ها را می‌آموزند تا به گروگانها بد نگذرد...

— بهزاد نبوی در جواب این سوال که "میزان اموال و ذخائر ایران که در قبال آزادی گروگانها به ایران مسترد گردیده"، چقدر است؟ می‌گوید: "اینقدر هم دیگر مثل کاسب‌ها چرتکه نیاندازید که چقدر گرفتیم و چقدر دادیم!"

اولاً: خوب بود که خود ایشان نیز جایی که پای منافع خلق محروم ما در جریان است چرتکه می‌انداختند و به این آسانی حقوق مسلم مردم را با زیجی قدرت طلبی خود، امثال خود قرار نمی‌دادند.

ثانیاً: چه بسا خواسته‌اند یا به میان کشیدن پای کاسب‌ها، از ابهت اعداد و ارقام به باد داده‌ی خود بکاهند. مثلاً ۲۴ میلیارد دلار مورد تقاضا را که به ۲/۷ میلیارد دلار مصالحه شد، قابل قیاس با مثلاً ۲۴ ریال یا تومان مورد بررسی و چرتکه اندازی کاسب‌ها کنند و به این وسیله، میلیاردها دلاری را که از جیب این ملت و در

جهت منافع آمریکسا مایه گذاشته‌اند، ماست مالی کنند.

طلب حق مسلم مردم چرتکه اندازی نیست

ثالثاً: به چه حقی از ملت می‌خواهند که از ایشان حساسی نکنند؟ آیا می‌خواهند با استفاده از لغت کاسب (که در فرهنگ غیرمردمی ایشان، به عنوان تحقیر به کار گرفته شده) سعی در تحقیر ملت نموده و به این وسیله دامن آلوده‌ی خود را از دست مردم رها نمایند، خیر مردم تا آخرین ذره‌ی حقوق خود را از امپریالیست‌ها طلب خواهند کرد و گریبان هر

کسی را هم که حقوق آنان را وجه المصلحتی قدرت خود قرار دهد، رها نخواهند کرد. مردم ما الگوئی مانند حضرت علی (ع) را پیش روی خود دارند که موقی که برادر مسلمانش عقیل، برای کار شخصی به آن حضرت مراجعه می‌نماید، چراغ مربوط به بیت‌المال را خاموش می‌کند تا میداد پیشیزی از بیت‌المال مردم بی‌جا صرف شود. آن وقت وزیر مشاور از مردم می‌خواهد که در قبال میلیاردها دلار بیت‌المال بی‌تفاوت باشند، تا حضرات هر چه می‌خواهند بکنند.

— بهزاد نبوی در آخر نیز به جای توضیح اعمال خود و همدستاتش، از مردم طلب‌کار هم شده و می‌گوید: "چرا جوی درست می‌کنند که مردم را (از انقلاب) مایوس کنند؟" باید گفت که مردم از انقلاب مایوس نمی‌شوند، بلکه از متولیان دروغین انقلاب مایوس می‌شوند. ریاکاری و دروغوئی و پشت‌هم‌اندازی حضرات است که مردم را مایوس می‌کند. اگر کارهای شما در جهت منافع مردم باشد هرچه بیشتر مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد، مردم بیشتر اعتماد خواهند کرد. لیکن نه شما انقلابی هستید و نه انقلاب به شما وابسته. مردم راه انقلاب را خواهند پیمود و متولیان کاذب آن را نیز رسوا خواهند کرد.

اطلاعیه انجمن حقوق دانان مسلمان در رابطه با آزادی گروگانها

انجمن حقوق دانان مسلمان در رابطه با آزادی گروگان‌های جاسوس آمریکائی اطلاعیه‌ای صادر نمودند که قسمت‌هایی از این اطلاعیه به شرح ذیل می‌باشد:

"حتی الامکان" وضعیت مالی را به قبل از ۲۲ آبان ماه گذشته عودت دهد "بازگشت به گذشته" تأیید عادلانه بودن روابط مالی و اقتصادی ایران با آمریکا است. مضافاً بر اینکه در بند دهم، مقررات اقتصادی تحمیلی "مقررات قانونی" لقب گرفته است."

اطلاعیه‌ی فوق‌اینگونه پایان می‌یابد: "در یک جمع‌بندی از توافقاتی که ایران و آمریکا، به روشنی خط تجدید روابط با آمریکا، پذیرش صحت مناسبات پیشین و حتی لغو تحریم اقتصادی که سال گذشته آن همه مورد استقبال قرار گرفت، دیده می‌شود. این توافقاتی تمکینی مؤید چرخشی است که به عنوان راه‌حل از سوی محافل ارتجاعی در نظر گرفته شده تا به زعم خود با دست بازتری به رودزویی با نیروهای مردمی بپردازند. گرچه در این روند با عدم توانائی و قابلیت ارتجاع در حل مسائل مبرمی که مردم با آن دست به گریبانند، حتی با روی آوردن به شیوه‌ی کهنه‌ی سازش با امپریالیسم نیز جوابگوی خواست اقشار میلیونی خلق نخواهد بود... پایان مساله‌ی گروگانها مسلماً "آغازی است بر کوشش ارتجاع برای تقدیم پیشکشهای دیگری به امپریالیسم که در راستای تضییع با نیروهای انقلابی و مترقی قرار دارد."

"آزادی جاسوسان آمریکائی از ایران در شرائطی انجام شد که مصادف با آغاز زمامداری رسمی ریگان بود. این شتاب ناشی از عواملی است که اهم آن چنین است:

- ترس از تهدیدات و تبلیغات جمهوریخواهان آمریکائی، مبنی بر واکنش در قبال عدم آزادی گروگانها.
- خاتمه دادن به تحریم اقتصادی برای سرازیر کردن کالاهای ساخته‌شده‌ی غرب.
- فیصله دادن به مساله‌ی گروگان‌ها که به صورت مشکل لاینحلی در سرازیر "چرخش به سوی غرب" درآمده بود.
- جلب حمایت کشورهای امپریالیستی و حل مساله‌ی خارجی برای پرداختن به مساله‌ی داخلی و بخصوص در جهت افزایش ضدیت و فشار بر علیه نیروهای مردمی."

در قسمتی از این اطلاعیه آمده است: "به لحاظ حقوقی در توافقاتی منتشره، تعهدات ایران صریح و روشن است: آزادی گروگانها، قبول سپردن تضمین مالی! قبول داوری در رفع اختلافات با کمپانی‌ها و... در حالی که تعهدات طرف مقابل (آمریکا)، مشروط، چندپهلوی و معلق است. در قسمتی دیگر آمده است: "به لحاظ اقتصادی نیز، تعهدات آمریکا نامعلوم، مشروط و ناقص است. در قسمت اصول کلی توافقاتی اشاره شده که آمریکا

بیاد حماسه آفرینان سپاه گل

غارت ۲۰ هزار نسخه از کتاب مقاومت در برابر تجاوز عراق توسط کمیته مرکزی

۳ که می گفت حرکت مرد در این ودای خاموش سپاه

برود شرم کند...

شامگاه ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، خروش گلوله‌های یک هسته‌ی چریک جنگلی، سکوت سنگین حاکمیت شب را درهم شکست و از فراز کوهها و جنگلهای گیلان تا دوردست کوبر تشنه‌ی این میهن اسیر، طنین افکن شد.

این هسته‌ی جانباز چریک از حدود پنج ماه پیش (یعنی از اواسط شهریور ۴۹) به فرماندهی فدائی شهید علی-اکبر صفایی فراهانی و به همراهی ۵ تن دیگر، برای بسیج و تدارک عمل مسلحانه رهسپار جنگلهای گیلان شده و در این فاصله وضعیت منطقه را از شرق مازندران تا غرب گیلان شناسایی کرده بودند. تیم شناسایی جنگل که در طول کار تعداد افرادی به ۹ نفر رسیده بود، در ارتباط منظم با تیم شهر قرار داشت و در صدد بود که زمینه را برای شروع عملیات در بهار سال ۵۰ آماده کند.

اما در همین فاصله، به دنبال دستگیری یکی از افراد شهر در ۲۳ آذر، تهاجم پلیس شاه به گروه شهر از ۱۲ بهمن آغاز گردید. در فاصله‌ی چند روز، چند نفر در تهران و گیلان دستگیر شدند

منعاقب این موج دستگیری، یکی از چریکها که در کوهپایه‌های سپاه گل، معلم بود و از محل انبار آذوقه گروه جنگل خبر داشت، به جنگ پلیس افتاد. تیم جنگل

در مواجهه با این ضربات، زمان عمل را به جلو انداخت و در شامگاه ۱۹ بهمن، با حمله به پاسگاه سپاه گل و خلع سلاح آن، پا به میدان عملی فدائی نهاد. قبل از این عمل، چریکها یک اعلامیه‌ی توضیحی بین سرنشینان روستائی یک اتوبوس پخش کردند.

حمله‌ی غافلگیرانه و موفق به پاسگاه ژاندارمری سپاه گل، همچون بمبی، سکوت و خفقان حاکم بر جامعه را شکست و در درون منتظر و ناپاوار جوانان مبارز و انقلابی آتش به پا کرد. آنان که رنج جانگناه سکوت و بی‌عملی مدعیان دروغین مبارزه را با تمام وجود لمس کرده بودند، اکنون به آتشی که از کوهپایه‌های سپاه گل سر کشیده بود، چشم می‌دوختند. رژیم نیز از این سو، حتمگین از عصیان شتابانی جوان "برانداز"، نیروهای سرکوبگرش را شتابزده بسیج کرد.

هسته‌ی چریکی پس از حمله به پاسگاه، به سوی جنگل عقب نشست و تا ۱۸ اسفند همان سال، در حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن، به مقاومت پرداخت. در این مدت تعدادی از مزدوران سرکوبگر رژیم شاه کشته شدند و از چریکها، مهدی اسحاقی و محمد رحیم سمائی به شهادت رسیدند. فدائیان شهید صفائی، انفرادی و نیری نیز در یک خانه‌ی روستائی در قریه چهل ستون به اسارت افتادند.

روز ۲۶ اسفند، دژخیمان ساواک ۱۳ تن از این فدائیان جانباز (۷ تن چریک جنگل و ۶ چریک شهر) را به جوخه‌ی

آتش سپردند تا به خیال خود، آتش این عصیان انقلابی را خاموش کنند.

سپاه گل - اگر چه به عنوان یک تجربه‌ی ناموفق به خون نشست - اما همچون جرقه‌ای در دل شب درخشید و رهگشای بسیاری از جوانان انقلابی شد. به همت همین جانبازان بود که "سازمان چریک‌های فدائی خلق" در عرصه‌ی پیکار انقلابی با رژیم خونخوار شاه درخشیدن گرفت. سالهای جانگناه بعد، نام "چریک‌فدائی" در حماسه‌های خونین نبرد، در خیابانها و زندانها و شکنجه‌گاهها و میدانهای تیر زنده می‌شد و شورا امید می‌آفرید.

پس از انقلاب امید آن می‌رفت که فدائیان خلق با برخورداری از سابقه و تجربه‌ی انقلابی، رسالت خود را در بسیج بخشی از نیروهای مبارز به انجام رسانند. اما متأسفانه در عمل با اتخاذ مواضع ریگزاک و ابتدائات چپ‌روانه، از پس انجام چنین رسالتی بر نیامدند. با اتخاذ این مواضع، سردرگمی، بی‌خطی و جناح‌بندی در درون سازمان وظیف‌پیرامونش فوت گرفت و به اشتباهات متعددی انجامید. ایورتونیسم راست، به مثابه بهائی در برابر چپ‌رویهای گذشته، چهره نمود و در آستان سازش با ارتجاع، خون و نام "فدائی" رابه‌بازی گرفت.

اما علیرغم همه‌ی این میراث خوارپه‌ها و بازیهای فرصت طلبانه، حماسه‌ی سپاه گل به مثابه تجلی راستین و سازش‌ناپذیر "فدائی"، در خاطره‌ی بسیاری از رزمندگان این خلق فراموش‌ناشدنی است.

اعمال مشکوک او بخصوص در موضع سرپرستی کمیته‌ی معروف سفارت آمریکا و نقش فعال وی در توطئه‌ی دستگیری و شکنجه‌ی "سعادت" در خانه‌ی امن مجاور جاسوسخانه تاکید کرده و اعلام جرم‌ها و هشدارهای لازم را به مقامات مسئول قضایی کشور داده بودند. اما علیرغم این شگایات و اعتراضات مردم، "ماشاء الله قصاب" به کمک همدستانش همچنان در کنف حمایت و حتی با استفاده از برگه‌های مأموریت نهادهای رسمی ربه اصطلاح انقلابی، لجام‌گسخته و مسلح به جان

طی چند روز گذشته یکبار دیگر شاهد هجوم ناخوانمردانه به محل چاپ و تهیه‌ی یکی از کتابهای سازمان بودیم. جریان از این قرار است که ساعت ۷/۵ صبح روز سه‌شنبه ۳۰ دی، هنگامی که دو کارگر صحاف مشغول انتقال فرم‌های چاپی کتاب "رهنمودهایی در باره‌ی مقاومت مردمی و شیوه‌های جنگ خیابانی" به صحافی بودند، مأمورین کمیته‌ی مرکز سر می‌رسند و با حمله به صحافی مزبور، فرم‌های ۲۵۰۰۰۰ جلد کتاب را که قیمت آن بالغ بر ۳۰۰۰۰۰ تومان می‌شد، به یغما می‌برند. که اگر برحسب سنت معمول قضیه ادامه پیدا کند، مطمئناً کتابها سر از کارتن‌سازی یا جایی شبیه آن در خواهند آورد.

به دنبال تضيیقات و اعمال دشمن شادکنی که در بحبوحه‌ی جنگ ایران و عراق، هر روز یکی پس از دیگری از جانب انحصارطلبان شاهد هستیم و طیف گسترده‌ای از دستگیری و زندانی کردن هواداران در جبهه‌ها تا جلوگیری از امداد و کمک‌رسانی به جنگ‌زدگان و... را شامل می‌شود، این یکی از تازه‌ترین ارفمان‌های ضد - انقلابی حضرات است.

آیا مطالب این کتاب به تفرقه و از هم‌پاشیدن صفوف مردم در مقابل دشمنان می‌پرداخت؟ و یا مردم را در برابر توطئه‌ی امپریالیستها خام می‌کرد و یا راه سازش با امپریالیسم را هموار می‌کرد و... نه هیچکدام از اینها نبود. این کتاب، تنها طرق آماده‌سازی و شیوه‌های تجهیز و مقابله‌ی خلق در برابر تجاوزات دشمن و حملات احتمالی را می‌آموخت، که مخصوصاً این روزها، در

و مال و عرض مردم یورش می‌برد و کسی را یارای مقابله و جلوگیری از او نبود. تا اینکه کار تعدیسات و شکنجه‌های او بالا گرفت و حتی گفته می‌شود که جنایات فجیع افشانشده‌ی دیگری را نیز مرتکب گردیده است. "مجاهدین خلق"

جریان حمله، با رسم بیش از سرزبان، میهن ما به آن اعصاب و آری واقفیت این کتاب در شرایطی که اغلب دستیاران و نهادهای رسمی در حادفل دامین و آموزش در بازمانده‌اند و بهای بی‌شماری خود را با خون شهیدی که فدائیان در جانی می‌بازند، بسیاری از خود حصرت اندازند دارد که مطالب کتاب اگر بی‌تظیر، حادفل کم‌تظیر بوده است. گواه آنهم استفاده خود آنها از این کتاب است بر اساس سبدها و دستها، حتی در برخی سواکر سپه در شهرستانها آموزش داده می‌شد. منتها از فرط خجلت، در عتقاد و آموزش جلد آن را می‌کنند، تا هویت آن پوسیده بماند!

تا گفته پیدا است که ما این استفاده‌ی "شرمگینانه" را هیچگاه نکوهش نکرد و لبه اعتراض نکشود ایم. زیرا آنچه قبل از همه برای ما اھیب دارد، ارتقاء آگاهی و توان انقلابی مردم‌مان در برابر توطئه‌ها و حملات دشمنان بوده و هست.

بدین ترتیب خود فضاوت کنید که آیا بهتر از این می‌توان به دشمن خدمت کرد و وقیحانه‌تر از این می‌توان به ضدیت کور و بی‌حاصل برعلید مجاهدین برخاست؟ به راستی این عمل چه چیزی را به اثبات می‌رساند؟ آیا این گونه اعماز خانانده، دلیل آن نیست که تنها چیزی کداس است و جریان‌ها را به خود منحرف داشته، حفظ حاکمیت ارتجاعی و انحصارطلبانه‌ی خود به هر قیمت است؟ اگر این افراد در ادعاهای خود

بقیه در صفحه ۲۱

اطلاعیه مجاهدین خلق ایران

در رابطه با

دستگیری "ماشاء الله قصاب"

به نام خدا
و
به نام خلق قهرمان ایران
سرانجسام مقامات مسئول قضایی به دنبال اطلاع عموم مردم از اعمال و جرائم "ماشاء الله قصاب" به ناگزیر وی را دستگیر و زندانی نموده‌اند. اگرچه در اطلاعیه‌ی صادره راجع به توفیق وی (بر خلاف قانون اساسی که بر ضرورت استناد و تصریح به جرائم ارتكابی متهم تاکید می‌کند) از جرائم مشخص وی سخنی به میان نیامده است، اما امروز کمتر کسی از عملکردها و خلافکاری‌های او بی‌اطلاع مانده است. در این رابطه "مجاهدین خلق ایران" بیش از یکسال است که بر ماهیت

شهادت دوتن از شرکت کنندگان در مراسم بزرگداشت مجاهد شهید بهرام کردستانی

در اثر هجوم مسلحانه چماقداران به این مراسم

خطه قهرمان پرور فاجعه ای دیگر آفریدند. این بار در بعد از ظهر روز پنجشنبه ۵۹/۱۱/۹ مراسم هفتمین روز شهادت برادر مجاهد "بهرام کردستانی" مورد حمله چماقداران مسلح ارتجاع قرار گرفت. آنان ابتدا با سنگ و چماق و چاقو و سپس با استفاده از سلاح گرم و تفنگ ۳- به مردم شرکت کننده در این مراسم که به دعوت خانواده ای مجاهد شهید بهرام کردستانی برپاشده بود، حمله ور شدند. در نتیجه این تهاجمات وحشیانه و گشودن رگبار گلوله به روی مردم بی دفاع، یکی از خواهران هوادار مجاهدین به نام "مهری صارمی" و یکی از خانم های شرکت کننده در این

مراسم به شهادت رسیدند و تعداد زیادی مجروح و مصدوم برجای مانده است. در جریان این تهاجم ضدانقلابی، "سلطانعلی مرادی" معروف به "عظیم" که قاتل مستقیم و معرفی شده ای مجاهد شهید "بهرام کردستانی" بود و چند تن دیگر از سردمداران شناخته شده ای چماقداران خرم آباد که بنام "موزش و پرورش" یا برخی از نهادهای به اصطلاح انقلابی این شهر واجد سمت هایی نیز هستند، مشارکت داشته اند، که طبیعتاً مشخصات کامل آنان از سوی خانواده های شهدا و جوانان مسلمان خرم آباد به مقامات مسئول ارائه شده و به اطلاع مردم نیز خواهد رسید.

هموطنان عزیز! مردم آزاده ای لرستان! شرکت قاتل مجاهد شهید "بهرام کردستانی" در این جنایت فجیع و همدستی و همکاری برخی مسئولین نهادهای رسمی، به خوبی نشان می دهد که پدیده ی شوم چماق داری و همه ی جنایات و فجایع ناشی از آن، نه تنها با مسامحه و مامشات چشمگیر انحصارطلبان حاکم روبرو است، بلکه اساساً به مدد این جریان ارتجاعی و قدرت طلب و وابستگان آن، به تاخیر و تعراض مسلحانه نیز میادرت می ورزد. این جنایت به خوبی اثبات می کند که در واقع این قدرت پرستان انحصارطلب هستند که برای حفظ سلطه ی

خود، به سرکوب آگاهی ها و نیروهای انقلاب و چماق داری و گشودن آتش به روی مردم بی گناه و بی دفاع روی آورده اند. "مجاهدین خلق ایران" این فاجعه ی دردناک را که دو شهید و چندین مجروح و مصدوم برجای گذارده است، به مردم قهرمان لرستان و خرم آباد و به خانواده های داغ دیده تسلیت می گویند، و برای آنان صبر و پایداری انقلابی آرزو می نمایند. همچنین لازم می دانیم که باز هم به مقامات مسئول قضایی و سیاسی کشور یادآور شویم که رها کردن قاتلان و آدمکشان و تغلل و مسامحه در برابر چنین فجایعی، طبیعتاً بی آندهای قانونمندانهای خود را بر اساس

سنن خدشه ناپذیر هستی به دنبال خواهد داشت. توسل به عوام فریبی و مجاز شمردن این همد جنایت و آدم کشی آشکار، مسئولیت های شدید آنان را تغییر نخواهد داد. آنانکه به این سرعت و با این سادگی آخرین شیوه ها و شگردهای رژیم شاه جلاد را پیشه ساختند و مردم بی دفاع را در مراسم تحمیم یک شهید به رگبار گلوله می بندند، در صورت ادامه ی این راه جز سرنوشت و سرانجام طاغوت در پیش روی نخواهند داشت.

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
مجاهدین خلق ایران
۵۹/۱۱/۱

گزارش قتل ناجوانمردانه دوتن از زنان شرکت کننده

در مراسم بزرگداشت مجاهد شهید بهرام کردستانی در خرم آباد

بدست مزدوران مسلح ارتجاع

روز پنجشنبه (۱۱/۹) مراسم هفتمین روز شهادت مجاهد شهید "بهرام کردستانی" توسط اوباش به خاک و خون کشیده شد و دو شهید دیگر برجای گذاشت. (هنرحوی عبرتان بهرام کردستانی روز اول بهمن ماه در خرم آباد به دست عظیم مرادی از سران اوباش و همداستان پاسدارش به ضرب ۵ گلوله به شهادت رسیده بود).

مراسم شب هفت این شهید طبق اطلاعیه ای که قبلاً خانواده اش داده بودند، از ساعت ۱ تا ۳ بعد از ظهر در مسجد امام حسین خرم آباد و مراسم زنانه در همین ساعت در خانه ی شهید برگزار شد. بعد از اجرای مراسم در مسجد، جمعیت به طرف خانه ی شهید بهرام افتادند. آن ها با نفرت و کینه ی عمیق از ارتجاع فریاد می زدند " پیام خون بهرام، نبرد با آمریکا". هم چنین بعد از پایان مراسم زنانه، جمعیت حاضر در خانه ی شهید نیز به این غده پیوسته و به طرف گورستان شهر راه پیمائی نمودند البته در هر دو مراسم چماق داران سعی داشتند جلسه را به هم زده و اغتشاش ایجاد کنند که با برخورد هشیارانه ی مردم، خاموش شدند. در گورستان جمعیت بر سر مزار

رفته و بعد از اعلام سکوت، مراسمی را به مناسبت هفتم شهید برگزار نمودند. در تمام این مدت عده ای اوباش مسلح به کلت و ۳-، در اطراف جمعیت پرسه می زدند که در میان آن ها "عظیم مرادی" قاتل مجاهد شهید بهرام کردستانی و "بهمن بهرامی" و "غلام زرنیا" از سردسته های معروف اوباش، و متاسفانه برخی افراد نهادهای ادارات شهر از جمله آموزش و پرورش دیدمی شدند.

چماق داران ساعت ۴ و ۴۵ دقیقه در اواسط برنامه به طرف جمعیت حمله می کنند. آن ها ابتدا بیرحمانه شروع به پرتاب سنگ می کنند، تا بلکه بتوانند جمعیت را متفرق و پراکنده سازند. ولی با وجودی که عده ی زیادی با سنگ مجروح شده بودند، جمعیت با خشم و کینه و با صدای بلند فریاد می زدند: "عامل قتل بهرام، اعدام باید گردد"، "این سنگ جنایت ارتجاع است". اوباش که با سنگ اندازی به

نتیجه ی مطلوب نمی رسند، شروع به تیراندازی می کنند که در اثر اصابت گلوله، خواهر دانش آموزی به نام "مهری صارمی" هوادار سازمان، و مادری به نام "کبری ایازی" همسایه ی بهرام شهید که بر سر مزارش آمده بود، به شهادت می رسند مردم گرداگرد این دو شهید جمع شده و خشمگین فریاد می زدند: " این سنگ جنایت ارتجاع است" (تعداد جمعیت در این موقع به ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر می رسید.) اوباش که هنوز تشنه ی خون بودند، بر بالای بلندی های مشرف به گورستان رفته و از آنجا جمعیت را به رگبار می بندند، که در اثر آن عده ی زیادی مجروح شده و به زمین می افتند.

بوی باروت و خون بر آسمان گورستان بلند بود. اوباش در این فاصله بیش از ۴۰ نفر را دستگیر می کنند. به دنبال این جنایت فجیع، همان شب در سرتاسر شهر خرم آباد وضعیتی شبیه

همه از دخالت "عظیم مرادی" در جریان هر ۴ قتل اطلاع دارند. جالب آن که از طرف مقامات قضائی هیچ گونه اقدامی در جهت دستگیری وی انجام نگرفته است و او آزادانه با ۳- از تپه های گورستان بر روی مردم رگبار گشوده است. وقتی حزب ارتجاعی با تمام قدرت بر کلیه ی ارگان های شهر دست می اندازد و بین نهادهای تحت فرمان او رابطه و هماهنگی لازم ایجاد می تونه دیگر چه مقامی در شهر باقی می ماند تا کوچکترین اعتراضی به این وحشی گری ها نماید؟ مقامات مسئول چه جوابی دلرند به مردم قهرمان خرم آباد بدهند که تعدادی چماق دار، مسلحانه در کنار چند مقام اداری و آموزش و پرورش، بر روی مردم بی دفاع، آتش می گشایند و آن ها را به خاک و خون می کشند؟ آیا حزب حاکم و ایادی آن قصد دارند با این اعمال، رژیم منفور پهلوی را نیز روسفید کنند؟ ما هشدار می دهیم نگذارید کاسه ی صبر خلق لبریز شود.

انجمن جوانان - موحد خرم آباد در رابطه با حوادث اخیر شهر، اطلاعیه ای صادر کرده و از مقامات خواسته موضع روشنی در قبال حوادث فوق بگیرند.

حکومت نظامی بوجود می آید، و کسی جرات بیرون آمدن ندارد. در این شرایط شب هنگام، چماق داران برای عوام فریبی و سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، کتابفروشی "الفتح" (پانوق اوباش شناخته شده ی شهر) و هم چنین چادر حزب الهی ها را به آتش می کشند. گفته می شود در این حادثه پاسبانی نیز از ناحیه ی گردن تیر خورده است.

اسامی چند تن از مجروحین این حادثه به شرح زیر است:

- ۱- منصوره کاکاوند ۲-
- ۳- شاهرخ حسامی
- ۴- زهرابهداری ۵- حجت بیرانوند ۶- محمود سگوند ۷- احمد سپهوند ۸- ذبیح فلاح ۹- مهدی مرعشی ۱۰-
- ۱۱- محمد بیرانوند

تهاجمات چماق داران در خرم آباد تاکنون ۴ شهید داده است. "مژگان اسدی"، "بهرام کردستانی"، "مهری صارمی" و "کبری ایازی". قاتلین آنها را تمام مردم شهر می شناسند و

دوران انقلاب،

روزهای قدسی ایثار

از صفحه ۴۰۸

چه روزهایی بود، روزهای خونین یکسال جنبش! روزهای همبستگی، روزهای گذشت، روزهای مهربانی، روزهای ایثار، روزهای دوستی، روزهای سلام، روزهای آشتی خلق با هم و شهر با دشمن!...

با یادآوری آن روزها، غمی ناشناخته که خاص مرور خاطرات شیرین است، به آدم دست می‌دهد. گذشته از تصویر راهپیمایی عظیم و سیل خروشان خلق. تصویری که معمولا از آن روزها در ذهنها مانده است، مربوط است به فداکاری و ایثار و وحدت و یکپارچگی خلق، که براستی شگفت‌انگیز بود. از خود می‌پرسیدیم چه شده که دیگر جز به ندرت شاهد دعواها و درگیریهای مردم با یکدیگر نیستیم؟ نگاه‌های خشم‌آگین جای خود را به دوستی داده، همکاری و تعاون جایگزین بی‌تفاوتی و بیگانگی شده، و به جای جوانانگی بیگانه‌ی متلک‌پران سرکوجه‌ها، جوانانه‌ی ظاهر شده بودند که در سرمای زمستان و آفتاب داغ تابستانها، ساعتها در خیابانها و چهارراهها می‌ایستادند و ماشینها را راهنمایی می‌کردند. یا نوجوانانی که توزیع نفت و اوراق را به عهده گرفته بودند، و با

روز ۱۳ آبان ماه ۵۷ که رژیم دانشگاه را به گلوله بست، ما موزین در مقابل در ورودی بیمارستان امام خمینی موضع گرفتند تا مانع مردمی که برای اهدای خون خود هجوم آورده بودند، بشوند. ولی مردم از مردمهای بیمارستان گذشتند تا خود را به مرکز خون برسانند!

بردن جان خود باشد، چطور افراد بی‌دفاع که سالم مانده بودند سعی در خارج کردن تیرخورددها از تیریس دشمن داشتند، چگونه مجروح را به دوش می‌کشیدند و چگونه ناگهان ماشینی از میان آتش و دود و گلوله سر می‌رسید و مجروح را به بیمارستان‌های رساند، و چگونه در بیمارستان‌ها همه‌ی کارکنان از خدمت‌ها برزگان که گوئی در حال آماده‌باش دائمی بودند، به سمت مجروح می‌شتافتند و به معالجه‌ی مجروح می‌پرداختند. یادمان هست که چگونه بعد از هر کشتار، سیل کمک

مردم می‌کرد تا خیل مردم مشتاق و داوطلب را قانع کند که به خون احتیاج ندارد! وقتی رژیم سعی کرد با کمبود و گرانی سوخت و اوراق عمومی، مقاومت مردم را در هم بشکند، مردم به هم نزدیکتر شدند و با همبستگی بیشتر این توطئه را خنثی کردند. تعاونی‌هایی در محلات مختلف و در گوشه و کنار شهر به وجود آمدند که مایحتاج مردم را به قیمت ارزان در اختیار مردم قرار می‌دادند. هر کس به فراخور حال، به این تعاونی‌ها کمک و یاری می‌رساند. یکی مفاز و محل کسب خود را در اختیار تعاونی گذاشته بود، و دومی ترازووسایل آن را تامین کرده بود، سومی وانت یا ماشین خود را به رایگان در اختیار تعاونی قرار داده بود، چهارمی تامین کالاهای مورد نیاز تعاونی را و با بهائی ارزانتر از معمول تقبل نموده بود و بالاخره عده‌ای هم وقت خود را برای خدمت در تعاونی وقف کرده بودند و به این ترتیب با مشارکتی همگانی، تعاونی‌ها به راه افتادند و نیازمندیهای مردم را بر طرف می‌کردند حتی کاسب‌های دیگر هم رعایت می‌کردند و بعضی داوطلبانه قیمت‌ها را پایین آورده بودند، بر دیوارهای شهر این نوشته به

علت چیست؟

آیا بر کسی پوشیده است که علت آن تعالی و سبب این انحطاط و رجعت به عقب امروز چیست؟ با تجربه‌ی این دو سه ساله که شمای از آن را وصف کردیم، معلوم شد که آنچه می‌تواند فرد و جامعه را اصلاح کرده و بدی‌ها را بزدايد، انقلاب است. آری، انقلاب کیمیاگر است و مس‌ناسره آدم‌ها را تبدیل به زرناب می‌کند انقلاب شفابخش است و ناهنجاریها و امراض فردی و اجتماعی را علاج می‌کند. انقلاب مرهم است و زخمهای سالیان را التیام

این سطحی‌نگری و اشتباه است که خیال کنیم می‌توانیم با حفظ کردن بافت اقتصادی و روابط حاکم بر جامعه اخلاق و فرهنگ را متحول کنیم.

می‌بخشد. وقتی جامعه در جهت انقلاب و در جهت تغییر روابط ظالمانه‌ی اجتماعی دارد حرکت می‌کند، ناهنجاریها و تضادهای اجتماعی هم رو به حل می‌رود. اخلاق اجتماعی منزه‌تر می‌شود، و جامعه رو به صاف خلق به هم نزدیک‌تر شده و یکپارچگی و اتحاد بوجود می‌آید. اما وقتی

انقلاب کیمیاگر است و مس‌ناسره آدم‌ها را تبدیل به زرناب می‌کند. انقلاب به مرهم است و زخم‌های سالیان را التیام می‌بخشد. وقتی جامعه در جهت انقلاب و در جهت تغییر روابط ظالمانه‌ی اجتماعی دارد حرکت می‌کند، ناهنجاریها و تضادهای اجتماعی هم رو به حل می‌رود.

جامعه تحت حاکمیت انحصارطلبانه‌ی یک جریان ارتجاعی در جهت تثبیت وابستگی، تثبیت روابط استثمارانه‌ی اقتصادی-اجتماعی و تثبیت استثمار قرار بگیرد، خودبخود در صفوف مردم شکاف می‌افتد، کینه‌دشمنی جای صلح و صفا را می‌گیرد و اخلاق رو به انحطاط می‌رود و

سازمان انتقال خون که قبلا بخش عمده‌ای از نیروی خود را صرف تشویق مردم برای اهدای خون می‌کرد، در طول یکساله‌ی قیام، تقریبا همیشه از نظر موجودی خون اشباع بود و حالا باید نیرو صرف می‌کرد تا خیل مردم مشتاق و داوطلب را قانع کند که به خون احتیاج ندارد!

مردمی که دارو و بنبه و الکل و پتو و ملافه می‌بردند، به بیمارستان‌ها سرازیر می‌گردید و در عرض چند ساعت، آنجا را از این لوازم اشباع می‌کردند. و به خاطر داریم مردمی‌را که برای اهداء خون خود به مجروحان در مقابل بیمارستان‌ها ازدحام می‌کردند و صف می‌بستند و برای آنکه بتوانند خون بدهند، التماس می‌کردند!

روز ۱۳ آبان ماه ۵۷ که رژیم دانشگاه را به گلوله بست، ما موزین در مقابل در ورودی بیمارستان امام خمینی موضع گرفتند تا مانع مردمی که برای اهداء خون خود هجوم آورده بودند، بشوند، ولی مردم از نرده‌های بیمارستان گذشتند تا خود را به مرکز خون برسانند! به این ترتیب با وجود تعداد بسیار زیاد افراد مجروح و مصرف فراوان خون، سازمان انتقال خون که قبلا بخش عمده‌ای از نیروی خود را صرف تشویق مردم برای اهداء خون می‌کرد، در طول یکسال قیام، تقریبا همیشه از نظر موجودی خون اشباع بود و حالا باید نیرو

چه احساس مسئولیتی آن را انجام می‌دادند! ماشینهای خالی دیگری تفاوت نمی‌گذشتند و معمولا مسافران منتظر را سر راه خود به مقصد می‌رساندند. حرکات و رفتار و لباسهای جلف و خودارائیه‌ی زنده، به تدریج داشت فراموش می‌شد و به جای آن، مردان و زنانی ظاهر شده بودند که مطالعه می‌کردند، به مسائل سیاسی و اجتماعی علاقه نشان می‌دادند و با جدیت و به منظور فهمیدن و فهمانیدن، با یکدیگر بحث می‌کردند.

دیگر کسی به فیلم‌های مبتذل سینماها، شوهای مستهجن تلویزیون و نوارهای بی‌ارزش خوانندگان آن علاقه نشان نمی‌داد، و جای آن را شور و علاقه‌های والاتری گرفته بود. هر قدر انقلاب پیش می‌رفت و هر قدر شرایط دشوارتر می‌گردید، این تحول در روحیه‌ها ژرف‌تر و زیباتر می‌شد. شاهد بودیم که وقتی مسلسل‌های نظامیان ناگهان بر روی جمعیت آتش می‌گشود در آن هنگامه که طبیعتا باید هر کس به فکر در

این دو آنچنان به هم وابسته‌اند که از وجود یکی به دیگری می‌توان بی‌برد. این سطحی‌نگری و اشتباه است که خیال کنیم می‌توانیم با حفظ کردن بافت اقتصادی و روابط حاکم بر جامعه، اخلاق و فرهنگ را متحول کنیم، اشتباهی که مقامات کنونی دارند مرتکب می‌شوند و می‌خواهند شیپور را باز سر گشادش بزنند. آقایان! مگر با شلاق و با بختنامه و دستور و بگیر و ببند "دایره‌ی مبارزه با منکرات" یا حتی با تاسیس "وزارت امر به معروف و نهی از منکر" می‌توانید فساد را ریشه کن کنید؟ مطمئن باشید تا وقتی یک گروه اندک سرنوشت ملتی را بازیچه‌ی قدرت‌طلبی خود کرده‌است، تا وقتی که وابستگی هست، تا وقتی که ساده‌ترین حقوق و آزادیهای مردم لگدمال می‌شود، تا وقتی که استثمار هست و تا وقتی که بیکاری (که حاصل وابستگی و استثمار است) وجود دارد، فساد هست، فحشا هست، اعتیاد هست، و جنایت هم هست! تا وقتی نتوانست‌اید تفریح مناسب، هنر متعالی و رادیوتلوویزیون مردمی (و نه بوق تبلیغات ارتجاعی) ایجاد کنید، نخواهید توانست جلوی نوار کاستهای مبتذل و فیلمهای رسوا را بگیرید، و نمی‌توانید به مردم هم بگوئید طرف این

این سطحی‌نگری و اشتباه است که خیال کنیم می‌توانیم با حفظ کردن بافت اقتصادی و روابط حاکم بر جامعه اخلاق و فرهنگ را متحول کنیم.

چیزها نروند. راههای سالم شرکت سیاسی مردم را که بستاید و حتی به مردم توصیه می‌کنید در سیاست مداخله نکنند! اجتماعات و میتینگ‌های سیاسی (غیر از آنچه دست‌پخت خودتان است) را که مانع شده و یا به میدان جنگ و قتلگاه تبدیل کرده‌اید، کتاب و نشریه را که دارید به یک جنس قاچاق و کالای ممنوع تبدیل می‌کنید، رادیوتلوویزیونتان که به جز تبلیغات به شدت ارتجاعی با برنامه‌های خشک و بی‌روح و مبتذل، چیزی تحویل مردم نمی‌دهد و گویا فقط کارگزار تبلیغاتی جریان ارتجاعی حاکم و چند نفر معدود سران آن است. فیلم و تئاتر و غیره هم که چه عرض کنیم! خب، شما بفرمائید این مردم چه باید بکنند؟ و آیا راهی به غیر از پناه بردن به انواع فسادها برایشان باقی گذاشته‌اید؟ و آیا اینکه روزهای پاک و زیبای همبستگی و تعاون و فعالیت و شور، امروز مورد حسرت ما واقع شده گنااهش جز برعهده‌ی مسئولین بعد از انقلاب مملکت است؟!؟

سنتی و بخشی از بورژوازی لیبرال (در شرایط کنونی) می باشد .

نکته ای را که در این بررسی بایستی بدان توجه داشت ، این است که ادراکات و برداشتهای این بخش از خرده بورژوازی را به دلیل متنوع بودن و وسعت طیف آنها ، نمی توان در یک کادر فکری مشخص گنجانید . از این رو تفکرات مزبور در چارچوبهای فکری متفاوتی که اساسا بر مبنای دیدگاهها و مواضع "اقتصادی - اجتماعی" متفاوت اقشار و نژادهای مختلف خرده بورژوازی غیر سنتی تعیین می شود ، قرار می گیرند .

مثلا "چارچوب دیدگاهها - ثی که بیان کننده و توجیهگر منافع اقشار بالا و مرفه خرده بورژوازی و لیبرالها هستند ، مسلما با چارچوب تفکراتی که نمایندهی لایسهای پایبستن و متوسط خرده بورژوازی محسوب می شوند ، متفاوت است . اولی جامعهی ایده آتش یک نظام سرمایه داری است ، در حالیکه دومی مدافع و خواستار استقرار یک نظام خرده بورژوازی بوده و حداقل در کوتاه مدت مخالف سرمایه داری بزرگ است . و بالاخره متفاوت با این دو دیدگاه ، برداشتهای دیگری نیز در همین طیف وجود دارد که در حکم مترقی ترین شاخه های تفکرات مذهبی خرده بورژوازی به شمار می رود . این برداشتها که شعار نفی استثمار نیز در آنها به چشم می خورد . منعکس کنندهی آرماسهای خرده بورژوازی چپ (رادیکال ترین بخش خرده بورژوازی) می باشد . البته چون شعار "نفی استثمار" فوق ، فاقد پیوند عینی (اتکا) به

ورسکستگی تاریخی درک خرده بورژوازی از اسلام

بقیه از صفحه ۷

بررسی محتوای ادراکات به اصطلاح اسلامی خرده بورژوازی غیر سنتی

نوآوریها و ادراکات بالنسبه مترقی و انگیزنده ای که در آ نار بخشی از نویسندگان وابسته به خرده بورژوازی به چشم می خورد ، عموما به شکل پراکنده و جزئی و فاقد یک سیستم نظری منسجم و مدون می باشد .

است . به علاوه همانطور که می دانیم ، نمایندگان فکری و ایدئولوگهای مذهبی وابسته به این اقشار ، اکثرا از افراد دانشگاه دیده و یا تحصیل کرده ی غرب بوده و در برخی زمینه ها با مسائل دستاوردهای علمی آشنا هستند (غیر از مسائل اجتماعی و اقتصادی که عموما در این زمینه فاقد

بهره کشی و طبقات باشد ، و بیشتر یک نوع "سوسیالیسم خرده بورژوازی" را تداعی می کند . (۱) البته چارچوبهای فکری فوق وجوه مشترکی نیز با یکدیگر دارند که بازتاب خصلت ها و ویژگیهای مشترک اقشار مختلف خرده بورژوازی غیر سنتی است .

جنبه های مثبت و منفی نو دیدگاههای فلسفی خرده بورژوازی غیر سنتی

ویژگی رو به گسترش و تطبیق پذیری (نسبی) شیوهی زندگی و تولید خرده بورژوازی غیر سنتی (۲) ، موجب می گردد که به طور کلی فرهنگ این اقشار ، در قیاس با دگماتیسم و محدودیت فکری خرده بورژوازی سنتی ، از پویائی و وسعت دید بیشتری برخوردار شود ، که در

مترقی از اسلام ، عموما به شکل پراکنده و جزئی بوده و فاقد یک سیستم نظری منسجم و مدون می باشد . با این همه ، نقطه نظرها و دستاوردهای مزبور ، حاوی عناصر واقع گرایانه و جنبه های مثبتی هستند که در حد خود قابل تأییداند . به عنوان مثال می توان به کوششهایی که به وسیله برخی از روشنفکران و نویسندگان مذهبی خودمان ، در راه نگرش و برخورد علمی با مذهب به عمل آورده اند ، اشاره کرد ، که با توجه به مضمون مترقی آنها (شوریدن بر علیه تصورات ضد علمی و

فراموش کردن ضرورت تبیین فلسفی و جایگزینی آن با تشریح مکانیزم ها که در برداشتهای بسیاری از روشنفکران مذهبی وابسته به خرده بورژوازی مشاهده می گردد ، نشا نگر همان علم زدگی پوزیتیویستی است که ممکن است باعث لوٹ و مبتذل شدن اعتقادات و اموری بشود که فلسفه ای درخشان در ورای آنها وجود دارد .

قشری مذهب سنتی) ، گامهای مثبتی در جهت برده برداشتن از تضاد دروغین علم و مذهب ، به شمار می رود ، و به موقع و در حد خود حرکتی ارزشمند محسوب می گردد . اما جنبه ی منفی و اشکال

این عوامل در مجموع موجب افزایش انعطاف و تحرک فکری آنها می گردیده ، که در پرتو آن امکان می یافتند در زمینه ی تفکر مذهبی دست به نوآوریهای بزنند . البته این نوآوریها و برداشتهای بالنسبه

صنعت رو به نابودی می رود ، تنها پس از نهایت رشد صنعت ، نابود می شود . زیرا این قشر به علت انطباق با نیازهای سرمایه داری ، تا آن مقطع (پیشرفت نهائی صنعت) ، رشد خود را با رشد جامعهی سرمایه داری هماهنگ کرده و دائما سیر بوجود آمدن خود را تجدید می کنند .

۳- منظور از "مکانیسم" یا بینش مکانیستی در قلمرو فلسفه ، آن نگرشی است که به پدیده های هستی (و همچنین به کل هستی) ، هم چون یک دستگاه مکانیکی می نگرد ، و اصول و قواعد مکانیک را به همه ی آنها تعمیم می دهد ، واضح است که در نتیجه ی این شیوه برخورد ، تفاوت های کیفی قلمروهای مختلف واقعیت نادیده گرفته می شود . بینش مکانیستی اگر چه در کنار فلسفه ی ماتریالیسم رشد و گسترش یافت ، لیکن ، لایها همها با

پاورقی:

- (۱) راجع به نظرگاه "سوسیالیسم خرده بورژوازی" در مباحث آینده توضیح خواهیم داد .
(۲) این ویژگی با ماهیت میسر شده و رو به زوال خرده بورژوازی غیر سنتی تناقضی ندارد . در واقع این "ویژگی" بایستی در گذار "ماهیت" کلسی اقشار خرده بورژوازی مورد توجه قرار گیرد . منشا این تفاوت نیز اساسا ناشی از شکل خاص مناسبات اقتصادی - اجتماعی و شیوهی تولید خرده بورژوازی غیر سنتی است . چه همانطور که می دانیم خرده بورژوازی غیر سنتی ، مولود سرمایه داری بوده و از این رو برخلاف خرده بورژوازی سنتی که با سداخت مناسبات اجتماعی و اقتصادی و رشد که

گامهای آنی که برخی از نویسندگان و روشنفکران وابسته به خرده بورژوازی در راه نگرش و برخورد علمی با مذهب برداشته اند ، علیرغم نقایص و نارسائی هایی که به علت فقدان یک بینش دیالکتیکی ، در آنها به چشم می خورد ، لیکن به اعتبار مضمون مترقی آنها (شوریدن بر علیه تصورات قشری مذهب سنتی) ، به موقع و در حد خود قابل تأیید و ارزشمند محسوب می گردد .

مجموع صلاحیت بیشتری را در جهت سازگاری با نیازها و ضرورت های نوین ناشی از پیشرفت شرایط اجتماعی واجد می گردد (البته نه بطور استراتژیک) چه ، رشد مناسبات سرمایه داری و پیچیده تر شدن حاکمیت امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه (که همراه با انعکاس پیشرفتهای عظیم علمی و صنعتی در این کشورها بوده) ، مسائل جدیدی را در پیش رو قرار می داده که بینش عقب مانده خرده بورژوازی سنتی ، از پاسخگویی به آنها ناتوان بوده

طیفه ی کارگر) است ، بنا بر این نمی تواند در دنیای واقعی تحقق پذیرد . کما اینکه رویاهای شیرینی هم که پیروان این تفکرات در مورد نظام ایده آل و جامعهی آرمانی خویش در سر می پروراندند ، به دلیل اینکه از شناخت واقعیت و قانونمندیهای اجتماعی و حرکت بر اساس آنها ناتوان هستند ، در حد شعار و رویا باقی مانده و عملی نمی گردد . از این رو نظام اجتماعی مبتنی بر این افکار و ایدئولوژیها در مسیر عملی خود ، نمیتواند مشاجعه

مهمی که در این تلاشها به چشم می خورد ، وجود نارسائیها و ناتوانیهای است که این نویسندگان به علت فقدان یک بینش دیالکتیکی ، در بکار بردن به جا و صحیح نقطه نظرهای علمی در تشریح مفاهیم مذهبی ، بدان دچار می شوند ، و معمولا آنها را به دام مکانیسم (۳) می اندازد . البته نقطه ضعف مزبور ، یعنی نداشتن بینش دیالکتیکی ، در دیدگاههای جامعه شناسانه و نقطه نظرهای اقتصادی نویسندگان مزبور ، به نحو بارزتری ظاهر می شود ، که ما بعدا به آن اشاره خواهیم کرد .

این نگرش مکانیستی را می توان هم در نوع استدلالها و تشبیه و تمثیلهای ، و هم در برداشتهای دیدگاههای فلسفی متفکرین مورد بحث ، مشاهده کرد . البته آنها سعی می کنند مفاهیم و داده های مذهبی را به اصطلاح از زاویه ی نگرش علمی مورد مطالعه و بررسی قرار دهند . لیکن ضمن این بررسی ، قوانین و اصول یک

رشته از علوم را که ناظر بر بخش معینی از واقعیت است ، به حوزه ی دیگری که موضوع و مسأله ی مورد بررسی در آن حوزه قرار دارد ، تعمیم داده ، و در نتیجه تفاوت کیفی قلمروهای

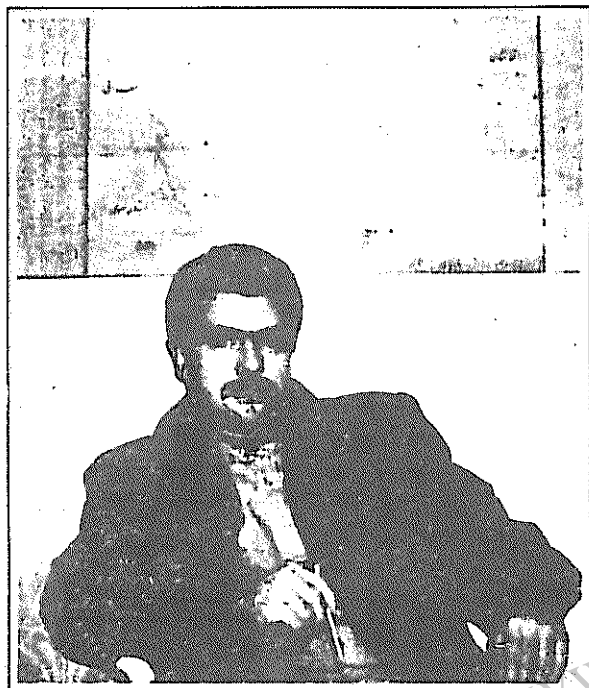
بقيه در صفحه ۱۷

ماتریالیسم نیست و در چارچوب فلسفه های غیر ماتریالیستی (و من جمله تفکرات مذهبی رایج) نیز می تواند مصداق پیدا کند . در مقابل بینش مکانیستی ، بینش دیالکتیکی قرار دارد که توضیح کامل تر ، صحیح تر و کلا واقع بینانه تری از جهان و پدیده های آن به دست می دهد ، و بخصوص تفاوتها ی کیفی حوزه های مختلف جهان و طبیعت را که بینش مکانیستی از تشریح آن عاجز است ، مورد بررسی قرار می دهد (البته همانطور که می دانیم در دیدگاه ایدئولوژیکی ما ، دیالکتیک در یک چارچوب توحیدی به کار می رود . زیرا به اعتقاد ما چارچوب ماتریالیستی برای آن تنگ و نامتناسب می باشد و تنها در چارچوب فلسفه ی توحیدی است که دیالکتیک قادر به توضیح همه جانبه و کاملا صحیح پدیده های مادی خواهد بود .

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت



کلمه‌ی قیام بکار برده می‌شود، ضمن تاکید بر حقایق فوق، بیشتر به خاطر تاکید بر جنبه‌ی "عصیان و شورش" توده‌های مردم در نقطه‌ی اوج انقلاب در روزهای ۲۱ بهمن به بعد است. یعنی قیامی که کاملا در هدف موضعی خود که همانا ساقط نمودن رژیم شاه بود، موفق، و به تمام خصوصیات یک قیام پیروزمند آراسته بود. چراکه: اولاً: بر اوج موج انقلابی و خروشان تمام خلق استوار بود. ثانياً: درست در نقطه‌ی چرخش کیفی مسیر تاریخی انقلاب، یعنی حداکثر گستردگی در نیروهای دشمن و حداکثر پیوستگی در صفوف خلق، پدید آمد.

ثالثاً: پیشروترین اقشار و طبقات مردم در آن به طور هم‌جانبه شرکت داشتند، و حتی چنانکه می‌دانیم، نگذاشتند به طوری که امپریالیست‌ها و صاحبان جدید قدرت می‌خواستند، تحول مسالمت‌آمیز پیش برود، بلکه آن را به رغم همه‌ی بلندگوهای که در خیابان‌ها گوش را کر می‌کردند که "هنوز اجازه‌ی جهاد مسلحانه داده نشده..."، تا قله‌ی یک قیام مسلحانه ارتقاء دادند. قیامی توده‌ای که با قاطعیت تمام و شعار "مرگ یا پیروزی" نه فقط شبکه‌ی پلیسی - نظامی و

توضیح: همزمان با پایان دومین سال انقلاب، فرصتی دست داد تا با برادر مجاهدان "مسعود رجوی" به گفتگو بنشینیم. این گفتگو در چند نوبت متوالی و ساعت‌ها ادامه یافت، ولی پایان نگرفت. اگرچه عقاید و خط مشی سیاسی خبرنگاران "مجاهد" به عنوان ارگان "سازمان مجاهدین خلق ایران" برهنگان آشکار است، ولی با اینهمه سعی کردیم به منظور روشن شدن اذهان عمومی نسبت به موضع‌گیریها و خطوط سیاسی - ایدئولوژیک "مجاهدین"، حتی المقدور در موضع یک سوال‌کننده‌ی بیطرف و کنجگاو قرار بگیریم و هر جا که لازم باشد، از برادرمان بیشتر توضیح بخواهیم. برخی سوالات نیز عینا همانهایی هستند که در گذشته یا حال از طرف شما خوانندگان عزیز "مجاهد"، به دست ما رسیده که سعی کردیم با یک‌کاسه کردن بسیاری از آنها، ضمن مصاحبه با برادرمان "مسعود رجوی" آنها را طرح کنیم. آنچه ذیلاً می‌خوانید، حاصل این گفتگو در طی ساعت‌هایی است که گفتیم. البته استنادات و ارجاعات مورد نظر برادرمان را به طور دقیق‌تر از روی کتب مربوطه اضافه کرده‌ایم. امیدواریم در آینده‌ی نزدیک برای اتمام مصاحبه باز هم فرصت‌هایی پیدا بشود.

نکته‌ی قابل توجه در تنظیم این مصاحبه اینست که چون عملکرد دوساله‌ی آقایان مرتجعین کمتر نیازی به بیان مجدد دارد، سعی کردیم هرچه سریع‌تر وارد تحلیل سیاست‌ها و گروه‌های مختلف سیاسی موجود در جامعه بشویم و از برادرمان هم بخواهیم که تا آنجا که ممکن است، تاکید مطالب را روی تحلیل و تئوری قضا و تجاربی که از سر گذشته، بگذارد.

در مجله‌ی "مسائل خارجی" این چنین لو داد:

... من به واشنگتن پیام فرستادم و گفتم این (منظور دولت ازهارای است) آخرین فرصت شاه برای تحت کنترل درآوردن اوضاع است و اگر این فرصت هم از دست برود و دولت ازهارای هم سقوط کند، سقوط شاه حتمی است و امریکا باید بکوشد راههای دیگری برای حفظ و حراست منافع خود جستجو کند. من توضیح دادم که منافع امریکا و صلح جهان در حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران خلاصه می‌شود و با توجه به ماهیت انقلاب ایران، سخنها وسیله‌ای که می‌تواند این امر را تامین کند، یعنی استقلال و تمامیت ارضی ایران را حفظ کند و از به خطر افتادن صلح جهان جلوگیری نماید، نیروهای مسلح ایران است. از این رو سفارش من به دولت امریکا این بود که باید از انهدام ارتش ایران در جریان انقلاب جلو - گیری کنیم. به نظر من به خاطر ارتباط ویژه امریکا با ایران، باید بررسی می‌کردیم بقیه در صفحه ۱

قیام با هتمندی انقلابی کامل، عمل کرد، یعنی با رعایت همه اصول اساسی تاکتیکی، یعنی با در آمیختن حداکثر تفوق روحی با حداکثر تهور و آمادگی، برای دادن همه‌گونه قربانی، بدون کمترین هراس از مرگ.

ما موریت ژنرال هوپرز
اهمیت ورود عنصر مسلحانه در اوج آن عصیان عظیم توده‌ای، به حدی است که اگر بگوئیم در کل روند

مطابق ما موریت ژنرال هوپرز که در جوهر خود یک ما موریت سیاسی بود، قرار بود که لااقل ارتش و پادگان‌ها به هر قیمتی که شده، دست نخورد، همانند مردم را بانه دست آوردن سلاح و از هم دریدن ماشین نظامی آریامهری کاری نباشد.

انقلاب اثر فوق‌العاده مهمی بجا گذاشت، نابجا نگفته‌ایم. برای اینکه، مطابق ما موریت ژنرال هوپرز که در جوهر خود یک ما موریت سیاسی بود، قرار بود که لااقل ارتش و پادگانها به هر قیمت که شده، دست نخورده بماند و مردم را با بدست آوردن سلاح و از هم دریدن ماشین نظامی آریامهری کاری نباشد. بخشی از این سناریو را سولیوان (آخرین سفیر امریکا در ایران) بعدها

مراکز سیاسی - استراتژیک دشمن را (البته در چند شهر مهم) از هم درید، بلکه حتی به نقطه‌ی ماکزیم، یعنی عالی‌ترین و متکامل‌ترین نوک پیکان یک قیام توده‌ای - انقلابی دست یافت که همانا "مجازات مستقیم عناصر خائن توسط توده‌ی مردم" در تعدادی از شهرها بود (اگر چه به فوریت هرچه تمامتر جلو این روند را گرفتند، تا مبادا سررشته‌ی کارها از دست برود و به دست انقلابیون بیفتد)، یعنی

خود انقلابیون یا نیروهایی که روی به کار بردن کلمه‌ی "قیام" تاکید خاصی دارند، نشنیده‌ام که منظورشان از این تاکید مشخصا چیست، شاید به احتمال قوی، برهیز از به کار بردن کلمه‌ی "انقلاب"، نوعی اشاره یا تاکید بر ضعفه تشکیلاتی و فقدان رهبری متشکل سازمان یافته و انقلابی در اوج گرفتن

جنبش باشد، که در این صورت می‌خواهند بر فقدان یک حزب یا سازمان انقلابی سراسری، که می‌باید کنترل اهرمهای جنبش را در دست داشته باشد، تاکید کنند. ولی ما (مجاهدین) ضمن تأکید همه‌ی این حقایق (که بارها نیز به تصریح یا تلویح در موارد مختلف از آنها صحبت کرده‌ایم)، از نقطه نظر انقلابی هیچ منعی در به کار بردن کلمه انقلاب نمی‌بینیم، و اگر می‌بینید که گاه در صحبت‌های سازمان

قیام یا انقلاب؟

س: برادر مسعود رجوی، در آستانه‌ی سومین سال انقلاب می‌خواهیم به تحلیل سیاست‌ها و گروه‌های مختلف سیاسی بپردازیم. زیرا همانطور که خودتان می‌دانید، بعد از دو سال حالا ما با سیاست‌های شکل‌گرفته‌ی مواجه هستیم که روزهای اول، تفاوتشان شاید زیاد معلوم نبود. ولی حالا باید آنقدر تجربه از سر گذشته باشد، که بتوان آنها را به اصطلاح به سطح تئوری ارتقاء داد و این کاری است که می‌خواهیم تا آنجا که می‌شود، بکنیم. حالا سوال اولمان اینست: آیا اصولاً می‌توان آنچه را که در ایران به وقوع پیوست، با همه‌ی معیارها و موازین انقلابی به معنی دقیق کلمه "انقلاب" نامید؟ چون گاهی اوقات تاکید‌های خاصی وجود دارد که به جای "انقلاب" از کلمه‌ی "قیام" استفاده کنند. ج: دقیقاً نمی‌دانم، و از

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

که آیا می توان ترتیبی داد که نیروهای مسلح ایران دست نخورده بماند یا نه؟ ما معتقد بودیم که نیروهای مسلح ایران باید فرمانبردار دولتی باشند که از پشتیبانی گروههای پیروز در انقلاب و مورد حمایت خمینی، برخوردار باشد.

من به راستی پیش بینی می کردم که نخستین دولت بعد از انقلاب، به ریاست مهدی بازرگان که یک سوسیال دمکرات نیکخواه است، تشکیل خواهد شد...

ورود عنصر مسلحانه علیرغم عدم تجویز جهاد!

ملاحظه می کنید که کارها تا کجا توسط آقایان امپریالیست ها "پیش بینی" می شده؟! اما خوشبختانه پتانسیل و استعداد عظیم انقلابی، کاری را که برغم آقایان نمی باید محقق می شد، محقق نمود. بلکه، اراده ی رزمنده و مسلح خلق در حرکت گروهی از فرزندان دلیرش تجلی کرد. بلکه، همافرها کبریت را کشیدند. جرقه های در نیروی هوایی درخشید و سپس انفجار عظیم بوقوع پیوست، و از آن حریقها برخاست و به بسیاری جاهای دیگر نیز سرایت کرد. جالب است، هنوز هم از قول برخی کارشناسان امپریالیسم می شنویم که: "همافرها، کار را خراب کردند!" به هر حال ورود عنصر مسلحانه در قضایا، که

وسیعاً از جانب سازمان های انقلابی نیز دامن زده می شد، انرژی پتانسیل انقلابی بسیار عظیمی را که سالیان سال در دل خلق نهفته بود، آزاد کرد و چنانکه گفتیم، دفتر حسابهای امپریالیستی را تا حدودی برهم زد. والا یقین بدانید که هیچ یک از اقدامات رادیکالی که مانند اقدام های انقلابی، زمینه وقوع پیدا

کرد، محقق نمی شد و در "پیش بینی ها" نبود. آخر می دانید که خلق سلاح برکف برای امپریالیست ها، همچنانکه برای فرمیست ها و مرتجعین، "هیولای" عجیبی است، که "بی اجازه!" "نامودب!" "خشن!" "سرسخت!" و "رام نشدنی!" مراکز دشمن را، پادگانهایش را، قرارگاههایش را و زندانها و شکنجهگاههایش را... از هم می درد و خاکش را هم به توبره می کند. اما افسوس که به سرعت این اراده ی عظیم و خروشان را مهار کردند و لگام زدند، والا امروز جامعه به طور بنیادی زیرورو شده بود...

برگردیم به بحث قیام و انقلاب. "قیام" را خروج دستجمعی توده ی مردم برای انهدام دستگاههای حاکمیت، در شرایطی که دیگر مردم به تحمل ظلم و ستم آن حاضر نیستند و به اصطلاح کارد به استخوان شان رسیده، تعریف کرده اند.

لیکن البته قیام بهمن ماه نه تنها از پیش طرح ریزی شده و آراسته به سلاح نبود، بلکه به سرعت عواملی وارد شدند و طرح موقوف کردن آنرا چیدند. اما انقلاب، به طور کلاسیک می گویند که:

گیر می شوند و توده ی مردم پایینی، تحت تاثیر ایر عوامل نا زندگی آرام وداع نموده و برای ایجاد تغییرات بنیادین نهضت می کنند و به میدان می ریزند...
بله، وقتی این شرایط آماده باشد، با یک موقعیت عینی انقلابی روبرو هستیم، و از این پس دیگر پیشرفت کارها بسته

خلق سلاح برکف، برای امپریالیست ها - همچنانکه برای فرمیست ها و مرتجعین - "هیولای" عجیبی است که "بی اجازه!" "نامودب!" "خشن!" "سرسخت!" و "رام نشدنی!" مراکز دشمن را، پادگانها، قرارگاه ها، زندانها و شکنجهگاههایش را... از هم می درد.

به عامل ذهنی، یعنی دستگاه رهبری کننده است که آن سیل خروشان را چگونه و به کجا هدایت کند.

قیام و انقلابی کم نظیر

پس انقلاب اجتماعی را می توان به طور خیلی خلاصه "دگرگونی جهش و ارتکاملی جامعه از طریق سقوط طبقه ی حاکم و نهادها و روابط مربوط به آن، توسط توده های مردم" تعریف نمود. این تعریف ولو که تعریف کاملاً بی نقص و جامعی نباشد، بهر حال می تواند مبنای

مجموعه ی رویدادها و قیام هائی که بطور سراسری در کل کشور به سقوط رژیم شاه در بهمن ماه سال ۵۷ منجر شد، هیچ چیز از یک "انقلاب" در جامع ترین مفهوم خود، کم ندارد. البته اینکه بعداً چه شد و چه مقدار از ریشه ها و روابط رژیم قبلی حفظ شد و یا دست نخورده باقی ماند، مبحث دیگری است.

یک وقتی تنگدستی و نارضایتی و بدبختی های جامعه بخصوص طبقات تحت استثمار، به اوج برسد و دیگر تحمل پذیر نباشد،
- وقتی حکومت کنندگان دیگر نتوانند به روال سابق حکومت کنند، و سررشته ی کار را دیگر نتوانند حفظ کنند،
- وقتی که بحرانها همه جا

بعداً چه شد و چه مقدار از ریشه ها و روابط رژیم قبلی حفظ شد و یا دست نخورده باقی ماند، و حتی اینکه در یک جریان نفی دیالکتیکی، چه مقدار از آن روابط بایستی خیرا باقی می ماند، مبحث دیگری است.

پس فی الواقع امواج تشنه یان سرکش انقلاب ایران، به تمام

خلق سلاح برکف، برای امپریالیست ها - همچنانکه برای فرمیست ها و مرتجعین - "هیولای" عجیبی است که "بی اجازه!" "نامودب!" "خشن!" "سرسخت!" و "رام نشدنی!" مراکز دشمن را، پادگانها، قرارگاه ها، زندانها و شکنجهگاههایش را... از هم می درد.

معنی آنچنان خیره کننده است که در تمام نسلها و تاریخ آینده به یاد خواهد ماند. خلاصه، تا آنجا که به درون جامعه و پتانسیل انقلابی آن برمی گردد، انقلاب مشروطیت در برابر انقلاب بهمن سخت کوچک می نماید و لذا ضعفهای تشکیلاتی - رهبری، هرگز نباید ما را به کوچک داشتن خود آن برانگیزد.

حتی بگذارید بگویم که این قیام و این انقلاب، در طول تاریخ انقلابات جهان نیز کم نظیر است. میلیونها مردمی که هر روز و هر شب در سراسر کشور برمی شوریدند، میلیونها زن و مرد از جان گذشته ای که پیوسته در راهپیمائی حضور می یافتند، میلیونها آدمی که تقریباً با دست خالی، یکی از بزرگترین ماشین های جهنمی نظامی وابسته به امپریالیسم را واژگون کردند، میلیونها انسانی که متحد و متفق، حاضر بودند که چون تنی واحد بجنگند و بمیرند و... براسی این را چه می شود نامید!؟

زلزله های عظیم

بنابراین، به نظر ما (مجاهدین) اگرچه این انقلاب حداقل نیازمندیهای مردمی را که بدان دست یازیدند، هرگز

تاکنون پاسخ نگفته است، اگر چه ابعاد اجتماعی و اقتصادی آن هرگز حتی در همان حد ریشه کی زوابط استبدادی و استعماری نیز محقق نشد، اما فی الواقع همچون زلزله ی عظیمی بود که هنوز نیز بعد از دو سال، به رغم تمام لگام زدن ها، منحرف کردن ها و خیانت ها (به حدی که امروز تازه بعد از دو سال می شنویم که متولیان و دست اندرکاران از پر کردن زندانها ذله شده و دوست دارند برای آرامش خیال، چندین گورستان ساخته شود!) با این وصف ضما به خوبی می توان به اهمیت و ابعاد تغییرات ژرف انقلابی ای که می توانست حادث بشود ولی نگذاشتند که بشود، پی برد. الحق! که دیگر بهتر از این و بیشتر از این نمی شد آن تکان خروشان و عظیم را تا این تاریخ کم بهره و عقیم ساخت. والا چنانکه از نگرانیهای فوق الذکر آقای سولیوان مشهود است، "منافع جهانی امریکا" و "صلح جهانی" مورد نظر امریکا با خطری از هر لحاظ بی سابقه مواجه می شد که به یقین می توان گفت که به خاطر موقعیت استراتژیک ایران، انقلاب ویتنام در قیاس با خطر مربوط به ایران، بارها برای امپریالیسم پذیرفتنی تر می بود، چرا که به واقع دیگر کم امپریالیسم به طور جهانی می شکست...

و اما چون قرارمان این بود که بحث مان بیشتر به تحلیل سیاستها و نیروهای شکل گرفته پس از انقلاب اختصاص داشته باشد، یک نکته ی دیگر را هم بگویم و پاسخ به سوال حاضر را تمام کنم. و آن اینست که انقلاب ایران آنچنان تاریخیچه ی شورانگیز و تجارب غنی و درسهای آموزنده ی انقلابی ای دارد، که نه فقط حتی پس از دو سال هیچ فرد یا گروهی نتوانسته همه ی آنها را به رشته تحریر درآورد و به نظم و تدوین تئوریک بکشد، بلکه شاید تا سالها نیز این کار امکان نداشته

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

باشد. پس اجازه بدهید در همین جا از استادان، دانشجویان تاریخ نگاران و تحلیل گران و محققان ذیصلاح درخواست کنم که چه به طور دستجمعی و چه

جامعه‌ی غل و غش گرفته با یستی برای یک تغییر کیفی بنیادی، از کوره‌ی گذاران تحولات انقلابی عبور کند، والا انواع واقسام وابستگی‌ها به قالب و نظام کهن، به صورت انحرافات، فرصت طلبی‌ها و مواضع ارتجاعی مختلف سیاسی واجتماعی، مانع تکامل و صافی و صفای جامعه می‌شوند.

به طور انفرادی، همت کنند و به پاس خون شهیدان و به یاد آن روزهای تاریخ ساز، هر یک تا آنجا که می‌توانند زاویه‌ای از زوایای این زلزله بزرگ تاریخی را که در ایران به وقوع پیوست، روشن و با دقت در دفتر ایام ثبت نمایند. انشاء الله که راهگشای نسل‌های آتی و راهنمای نسل امروزان، چه در ایران و چه در سایر کشورهای جهان باشد.

س: قبل از اینکه به طور مشخص وارد تحلیل تکتک نیروها و شخصیت‌های سیاسی بشویم، بهتر است کمی درباره جریان کلی تجزیه و ترکیب نیروها در دو سالی که گذشته توضیح بدهید، تا برای طرح سوالات بعدی زمینه‌ای فراهم شده باشد.

انقلاب، نمرده است

ج: بله، منتها مقدماتا بگذارید این نکته را روشن کنم که "انقلاب" عظیم ما، نه مرده و نه خاکستر شده. بعکس، جریان دائما عمیق شونده و روشنگر خود را، به رغم همه‌ی خاکسترهایی هم که بر سرش ریخته‌اند، هر روز و هر ساعت در هر کوی و برزن و در داخل هر کلاس و هر خیابان و هر خانه و خانواده، دارد ادامه می‌دهد. این را همه‌ی بحث‌های خانوادگی و خیابانی و همه‌ی درگیریها و مناقشات مختلف، چه سیاسی و چه نظامی، گواهی می‌دهد. آخر هر انقلاب برای رسیدن، به بلوغ خودش باید از

بهرحال با طریق قبلی مضمون واحدی دارد - سپری شود. اگر غیر از این بود، در سراسر تاریخ بشر هیچ انقلاب واقعی به منصفی ظهور نمی‌رسید و پیوسته چون ایران امروز، رجاله‌گری و ابتدال و ریاکاری، تمام سطوح انقلاب را در بر می‌گرفت. و از قضا همین مطلب یعنی ادامه‌ی جریان خلایق، سازنده و شورانگیز و متکامل انقلاب، کلی‌ترین پاسخ به سؤالی است که در ارتباط با روند عمومی جامعه طی دو سال گذشته، طرح کردید. یعنی می‌خواهم روی این نکته تاکید کنم که گرچه تاریخ سوگند نخورده است که الگوی تکامل جامعه‌ی ویتنام را عینا در ایران نیز تکرار کند، لیکن سر فصل‌ها و مضامینی هستند که هر جامعه‌ای از گذار از آنها ناگزیر است. درست همچنانکه طفل تازه متولد شده، برای رسیدن به بلوغ، خواهی نخواهی باید از مراحل چندی بگذرد.

شرایط

دست یابی به استقلال

به عنوان مثال در دنیای معاصر ما، برای دست یافتن به استقلال پایدار ملی و خروج از مدار اسارت و وابستگی به امپریالیسم (که فرض کنیم نسبت

به حداقل برساند تا بتواند اصلی‌ترین بخش مولد خود یعنی کارگران و دهقانان را بسیج و آماده‌ی کارزار کند، باید ارتش کلاسیک را که ابزار قهر و حاکمیت طبقات بالائی بر طبقات پائینی است، به ارتش خلق تبدیل کند، باید شوراهای مردمی را در همه جا گسترش بدهد، باید حقوق انقلابی و آزادی‌های اساسی همه‌ی اعضاء و جوارح خود را به رسمیت بشناسد، باید قوه‌ی رهبری‌کننده و اعتقادات شایسته برای انجام

بهرحال مجموعه‌ی اوضاع و احوال تاریخی واجتماعی چنین اقتضاء نمود که آیت الله خمینی، به قول یکی از دوستان، یک‌تنه، مسئولیت و نقش جبهه‌ی واحد را به عهده گرفته و در مقام پیشوا و "امام" توده‌های انقلابی، سررشته‌ی تمام کارها و تمام مسئولیت‌هایی را که از این پس در پیش بود، بدست گیرند.

همه‌ی این کارها را نیز در درون خودش رشد بدهد و باید... خود را از انواع آلودگی‌های رفرمیستی، لیبرالی، اپورتونیستی ارتجاعی و امثالهم تصفیه کند... خوب، روشن شد که هر جامعه‌ای باید از این سرفصل‌ها عبور کند و این راه طولانی را هم، نه می‌شود جفت جفت پرید و نه می‌شود "لی‌لی" دودید. به عکس باید با متانت و استواری و ثبات قدم، دره‌ی راه را پیمود،

انقلاب ایران آنچنان تاریخچه‌ی شورانگیز و تجارب غنی و درسی‌های آموزنده‌ی انقلابی‌ای دارد، که نه فقط حتی پس از دو سال هیچ فرد یا گروهی نتواند همه‌ی آنها را به روشنی و بصورت روشن و شفاف بیان کند، بلکه شاید تا سال‌ها این کار امکان نداشته باشد.

و به تاریخ هم نمی‌شود کلک زد! و چنانکه گفتم، در حالیکه شکل پیشرفت‌ها می‌تواند بسیار متنوع باشد، جوهر آنها در هر حال از آنجا که در تحلیل نهائی به انسان اجتماعی و جامعه‌ی انسانی مربوط است، واحد و یکی است. بس معلوم شد که روند و مضمون کل تحولات دو ساله، در متن تکاملی جامعه، در یک کلام و به کلی‌ترین بیان،

چیزی جز همان ادامه‌ی روند تعمیق و گسترش انقلاب نیست، به همین دلیل بطور مشخصتر می‌توان گفت که در رابطه با تجزیه و ترکیب‌ها و تحولات مختلف مربوط به نیروهای سیاسی، هر یک و با هر بخش از آنها، دارند به مواضع واقعی‌شان برمی‌گردند. مواضعی که ضمنا از یک طرف در ارتباط کامل و هم‌بسته با بازتاب عملکرد سیاسی‌شان روی خودشان، طی این دو ساله است و از طرف دیگر، مربوط به ماهیت حقیقی

بهرحال مجموعه‌ی اوضاع و احوال تاریخی واجتماعی چنین اقتضاء نمود که آیت الله خمینی، به قول یکی از دوستان، یک‌تنه، مسئولیت و نقش جبهه‌ی واحد را به عهده گرفته و در مقام پیشوا و "امام" توده‌های انقلابی، سررشته‌ی تمام کارها و تمام مسئولیت‌هایی را که از این پس در پیش بود، بدست گیرند.

انها (از روز اول) می‌شود. آخر چنانکه می‌دانیم، انقلاب ما از آن نوع انقلاباتی نبود که در کانون آن یک حزب متشکل و سراسری انقلابی، مهار قضا یا را بدست داشته باشد (مثلا مانند چین) و یا انقلابی نبود که اهرمهای آن بدست جبهه‌های متحد از کلیه‌ی نیروها، احزاب و سازمان‌های شکل یافته‌ی خلق باشد. چرا که از یک طرف فشار طاقت فرسای دیکتاتوری پلیسی - نظامی آریامهری در طی

سالیان دراز، چنین امکانی را برای احزاب معمولی به جا نگذاشت؛ و از طرف دیگر، انقلابیون پیشتاز نیز در زیر ضربات خردکننده‌ی یکی از وحشی‌ترین و هولناک‌ترین نظامات پلیسی عالم، توان معرفی خود به مردم و متشکل کردن آنها بطور گسترده را در صفوف‌شان نداشتند. بخصوص که عمده‌ترین سازمان سیاسی - نظامی یعنی مجاهدین خلق، هنوز از زیر ضربه‌ی اپورتونیستی که در یک مقطع آن را از درون متلاشی نمود، کمر راست نکرده بود. لیکن شرایط جوشان عینی شده، صفحه ۱۲

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

مجاهدین که حزب جمهوری نیستند که یک روز وقتی به کسی احتیاج داشتند، او را در موضع "دولت امام زمان" مورد تمجید قرار میدهند و هر کس را هم که به انقلابی نبودن این دولت اعتراض کند، فی الفور زندیق و منافق بدانند ولی بعد که در موضع احتیاج شد، برای از دور خارج کردن این فرد هر بد و بیراهی را نثارش کنند.

و حروش بی امان توده‌های طبونسی مردم، لاجرم شرایط نامی. یعنی همان عامل رهبری کشنده‌ی خود را نیز به جد طلب می‌سود.

نقش آیت‌الله خمینی

به هر حال مجموعه‌ی اوضاع و احوال تاریخی و اجتماعی حسین اقتضای نمود که آیت‌الله خمینی، به قول یکی از دوستان بک‌تنه، مسئولیت و نقش جبهه‌ی واحد را به عهده گرفته و اکنون در مقام پیشوا و "امام" توده‌های انقلابی، سررشته‌ی تمام کارها و تمام مسئولیت‌هایی که از این پس در پیش بود، بدست گیرند. بدین ترتیب، در شب سقوط نهائی رژیم شاه، مایک جبهه‌ی واقعی و متحد خلق (ولی البته شکل ناگرفته) ناستیم، با یک پتانسیل انقلابی عظیم بودهای که همچون سیلی خروشان، می‌توانست تا برکندن تمامی حصارها و سیل‌بندهای استعماری هدایت شود، و یک روحیه و معنویات بسیار مقدس انقلابی، که فضای تمامی جامعه از آن موج می‌زد.

اردوی دشمنانمان نیز سخت برانگنده و گسسته بود. ضدانقلاب حداکثر اگر می‌توانست راه فراری پیدا کرده و جان سالم بدربرد. خیلی هم سگرگزار بود! نظام شاهنشاهی ارتش، براحتمی با تکیه به پرسنل انقلابی ارتش، می‌توانست به یک نظام خلقی تبدیل شود. بوروکراسی فاسد دوران پهلوی می‌توانست به سرعت منکوب شده و دیگر بار هرگز در تاریخ ما، به آن نحو سر بلند نکند. مناسبات ارضی، همانند سایر مناسبات اقتصادی، قویا آماده بود تا از بقایای نظام فئودالی تصفیه و پاک گردیده و از هرگونه عنصر سرمایه‌داری وابسته نیز تهی گردد...

و برآستی که آن آتشفشان عظیم توده‌های، چه کارها که می‌توانست بکند!

اولین ارگان انقلاب که رسماً شکل گرفت و به مردم اعلام شد، دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان بود و با توجه به نقش بسیار مهم شخص مهندس بازرگان در راس نخستین دولت انقلاب، ما هم نخستین سوال مربوط به نیروهای سیاسی را به ایشان اختصاص می‌دهیم: سوال این است که ما می‌بینیم فردای به قدرت رسیدن بازرگان (یعنی تقریباً یکی دو هفته بعد از ۲۲ بهمن) سازمان، اولین نیروی انقلابی مسلمان است که قارغ از هرگونه مصلحت‌گرایی و ترس از واکنش عوام الناس و مرتجعین، خیلی سفت و سخت در برابر دولت بازرگان موضع می‌گیرد و به لحاظ لیبرالیسم حاکم بر این دولت (که به توده‌ی مردم دولت انقلابی معرفی شده بود) آن را زیر علامت سوال می‌برد (منظورمان همان سخنرانی خودتان در ۴ / اسفند ۵۸ در دانشگاه تهران است)؛ که البته در شرایطی که این دولت به عنوان "دولت امام زمان" معرفی شده بود، این موضع‌گیری - آن هم از طرف یک نیروی مسلمان - واقعا جسارت می‌خواست. ولی بعد در سرفقاله‌ی شماره ۱۷ "مجاهد"، یعنی بعد از سقوط دولت بازرگان و در شرایطی که حمله به مهندس بازرگان در هر جا مد روز شده بود، می‌خوانیم که "ارزش‌های مثبت و ملی" نهضت آزادی در سالهای ۴۲-۴۰ و "عناصر و رهبران صدیق آن" نیابستی فراموش بشود. و اینکه "به نظر ما نهضت در فاصله‌ی سالهای ۴۲-۳۹ به عنوان یک نیروی اصلاح طلب که نخستین بار پرچم ضد شاه را بلند کرد، پلی بود میان روحانیت مبارز و دانشگاه که پلینگذارانش در آن ایام پیشگامان شکافتن علمی برخی احکام و مسائل اسلامی بودند، حرکتی که ما نیز بدان لحاظ پیوسته خود را در گام نخست حرکتان مدیون آنان

دلیل انحصارطلبی و سیاست "تفرقه و نفاق"، در زمینه‌ی از عقب ماندگی تاریخی آن طبقه و قشر اجتماعی که اکنون رو آمده و مسلط شده بود، رسته‌های وحدت یکی از پس از دیگری گسست. به عبارت دیگر باید گفت طوفانی که پرچم انقلاب از آن در اهتزاز بود، فروخت. آنگاه پایبای سرکوب پیشروترین نیروهای متشکله‌ی انقلاب و پایبای "پنبه‌کردن" سایر "رشته‌ها" و پیوندها - به رغم قول قرآن که می‌گوید: لا تکنونوا کالتی نقصت غزلبها... (بحل - ۹۲) - طمع دشمنان زیاد شد و بدانجا رسید که از یک سو بر اساس زمینه‌ها و واکنش‌های بسیار ناروا و ارتجاعی داخلی، از خارج به حاکمان و به مردمان تجاوز کردند و از سوی دیگر، آن پسرک هم (بچه‌ی شاه را می‌گویم) از هوسهای پدر جانی‌تکار و بی‌شرافتش پیدا کرده و خود را شاه نامید و آواز این هم مهم‌تر، حتی می‌بینیم که فرهنگ طاغوتی نیز به جامعه بازگشتن آغاز کرده است. البته تکرار کنم که جبر تکامل و سنت پیشرفت و ترقی، در مجموعه‌ی همان اوضاع و احوالی که گفتیم، طبعاً تا حدود بسیار زیادی اینها را اقتضا می‌کرد، چرا که قرار نیست جامعه به سهولت و بدون عبور از مراحل ضروری، به کمال برسد.

اما افسوس! که به دلیل انحصارطلبی و سیاست "تفرقه و نفاق"، در زمینه‌ی از عقب ماندگی تاریخی آن طبقه و قشر اجتماعی که اکنون رو آمده و مسلط شده بود، رسته‌های وحدت یکی پس از دیگری گسست.

به این ترتیب نیروهای از جبهه‌ی خلق خارج شدند، نیروهای بی‌عیان مواضع ضد خلقی گرفتند، برخی به زیر کشیده شدند و برخی بالا رفتند و سنگینی‌ها نیز، مجدداً مثل همیشه بر دوش پائین‌ترین اقشار قرار گرفت. نیروهای بیش از پیش، شقه شدند (که می‌باید می‌شدند). و نیروهای بیش از پیش تصفیه شده و انسجام و قوام بیشتر یافتند. و چنین بود که خلاصه، ما امروز بعد از دوسال با شکل یافتن مجدد مزبندیهای سیاسی مواجه می‌شویم، به نحوی که

مهندس بازرگان

... و ...

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

می‌دانیم. به ویژه که بسیاری از آنان به سنت سایر مبارزان آن دوره، رنج زندان و دربدری را نیز تحمل شده و در دوران بعدی هم دست از مبارزه نداشتند. حالا برای ما توضیح بدهید که نظراتان بطور جامع در باره مهندس بازرگان چیست؟

فروما یکی مرتجعین

ج: مقدمات این را بگویم که چون انسان موجود بی‌نهایت پیچیده‌ای است، واقعا قضاوت در مورد یک فرد تنها، در تمامیتش مشکل و فی‌الواقع فقط کار خداست. یعنی خدائی که به همه زوایای وجودی او و عملکردها و نیت و ابعاد جبری و اختیاری حرکت فرد واقف است. بنابراین در رابطه با یک فرد تنها، سعی ما باید این باشد که بیشتر کارها و حرفهای مشخص او را با توجه به تاثیرات مشخص سیاسی و خاستگاه‌های مشخص اجتماعی آنها، و اینکه در خدمت و به سود چه هدفی تمام می‌شوند، مورد ارزیابی و قضاوت قرار بدهیم. به عبارت دیگر ما در حالیکه اجتماعا می‌توانیم درباره‌ی اعمال و تاثیرات مشخص یک فرد مشخص، قضاوت‌های مشخص داشته باشیم، انصاف دادن درباره‌ی روان‌شناسی فردی آن هم در مورد همه زوایای هستی او، کار بسیار دشوار و شاید غیر ممکن است. با این همه من سعی می‌کنم استنباطات خودم را نسبت به آقای مهندس بازرگان، و یا آنچنانکه در سازمان رسم بود که به اختصار و با صمیمیت ایشان را فقط "مهندس" بنامیم، با قید احتیاط کامل بیان کنم:

که آیا از این بیشتر می‌توان کسی را بالا برد، و آیا این تصحیحی نیست که بر سر بکار بردن آن دست و دل هر مسلمانی باید بلزد؟ و هرکسی را هم که به انقلابی نبودن این دولت اعتراض کند، فی‌الغور زندیق و منافق بدانند. ولی بعد که رفع احتیاج شد، برای از دور خارج کردن این فرد هر بد و بیراهی را نثارش کنند. خیر، این طور سفلگی‌ها و فروما یکی‌ها در شان انقلابیون و مسلمانان واقعی نیست. بنابراین ما چه در فردای انقلاب که علیه مهندس موضع گرفتیم و چقدری در سرمقاله‌ی "مجاهد" از خدمات گذشته‌ی مهندس بازرگان و نقش‌های مثبت و ملی او در سالهای ۴۲-۴۹ یاد کردیم (که البته در آن بحیروحه‌ی هجوم عمومی به مهندس، این هم شهادت می‌خواست). در حقیقت از یک اصل انقلابی "اخلاق اسلام و قرآن" پیروی می‌کردیم، که مبدا دوستی و دشمنی نسبت به افراد - با توجه به قدرت و ضعفشان در مراحل مختلف - ما را از جاده‌ی عدالت نسبت به آنها، خارج سازد. و از نظر

عدالت خارج می‌شوند، موضع خودمان را اعلام کنیم، مخصوصا در آغاز نخست‌وزیری که ایشان در موضع سرنوشت سازی برای خلقمان قرار گرفته بود. و اما نکته‌ی مهم بعدی که باز هم بایستی تذکر بدهم، این است که استنباطات و ارزیابی‌های من نسبت به شخص مهندس، بر اساس موازین و معیارهای انقلابی و توحیدی‌ای است که در سازمان آموختم. یعنی از موضع یک انقلابی موحس ضد امپریالیست که در افق تاریخ، چشم‌به‌پیروزی‌ها گردود هفان و نفی استثمار و حلول جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی دوخته، به قضیه نگاه می‌کنم.

اصلاح طلب و مبارز ضد استبداد

حالا از این نظرگاه، مهندس بازرگان به عنوان یک اصلاح طلب صدیق و یک مبارز ضد استبداد، برای مجاهدین از روز اول بسیار قابل احترام بوده و هست. لیکن از نقطه نظر انقلابی توحیدی، طبعا مجاهدین از همان سال ۴۲ حسابشان را از نهضت آزادی و مهندس جدا

مهندس بازرگان در تاریخ معاصر ایران نخستین پرچمدار و روشنفکر نیست که رابطه‌ی علم و اسلام را مجددا کشف نمود، و به همین دلیل نیز مدتها ملعون و منفور بسیاری از حوزه‌نشینان واقع شد. اگرچه مهندس در رابطه‌ی علمی - اسلامی‌ای که فوقا گفتم، هیچگام از حدود علوم طبیعی فراتر نرفت و به علوم اجتماعی نرسید (و این رسالتی بود که بطور اخص بر عهده‌ی مجاهدین بود).

کردند. گو اینکه این باعث نمی‌شود که در هر جا به مهندس مدیونیم، آن را صراحتا عنوان نکنیم:

مهندس از نظر ایدئولوژیک نیز از نیاکان مجاهدین به شمار می‌رود. به این ترتیب، اگرچه مجاهدین اجتماعا و از نظر سیاسی - ایدئولوژیک، کیفیتی کاملا متفاوت با مهندس هستند، ولی ما همیشه معترف بوده‌ایم

ما، نه معرفی مهندس به عنوان یک نخست‌وزیر انقلابی که بتواند نیازهای رهبری کننده‌ی انقلاب ایران را پاسخگو باشد عادلانه بود، و نه لجن‌مال کردن شخصیت او و ارزشها و خدمات مثبتش.

پس عادلانه بود که در هر موردی وقتی می‌بینیم چه از لحاظ دوستی و چه از لحاظ دشمنی، درباره‌ی او از جاده‌ی

که مهندس بازرگان در تاریخ معاصر ایران نخستین پرچمدار و روشنفکر نیست که رابطه‌ی علم و اسلام را مجددا کشف نمود، و به همین دلیل نیز مدتها ملعون و منفور بسیاری از حوزه‌نشینان واقع شد. اگرچه مهندس در رابطه‌ی علمی - اسلامی‌ای که فوقا گفتم، هیچگام از حدود علوم طبیعی فراتر نرفت و به علوم اجتماعی نرسید (و این رسالتی بود که بطور اخص در اینها هیچکدام از افتخار پیشگامی او کم نمی‌کند. چرا که تقریبا تمام کسانی که در ایران در آن رابطه‌ی که گفتم قرار گرفتند، به ترتیبی مدیون و دنباله‌دار کار او هستند. اصلا بهتر است بقیه‌ی مطلب را از زیر نویس صفحه‌ی ۵ کتاب تحلیل آموزشی بیانیه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نما" که در سال ۶۶ نوشته شده، برایتان بخوانم. ببینید: "... جوهر حملات ردیلانسی

اپورتونیست‌های چپ‌نما به مهندس بازرگان (در حقیقت) لجن‌مال کردن مجاهدین است. در غیر این صورت از آنجا که هیچ مسأله‌ی جدیدی در رابطه با مهندس بازرگان در این سالها وجود نداشته که در گذشته از دید انتقادی سازمان پوشیده باشد، چنین حملاتی به مهندس بازرگان دیگر مورد نمی‌یافت. به اعتقاد ما حملات بیمارگونه و گاه سراسر دروغ و افترائی که در بیانیه علیه تمامی شخصیت مهندس بازرگان عنوان شده، جز فروما یکی نویسنده نشان چیزی نیست. آنچه مسلم است، صرفنظر از تمام انتقاداتی که به مهندس و برداشته‌های ایشان از اسلام وارد است، افتخار پیشگامی در مسیر شکافتن علمی تبیینات و احکام اسلامی در تاریخ معاصرما، از آن ایشان است (با کتاب راه طی شده) و مجاهدین نیز پیوسته از این لحاظ خود را مدیون مهندس بازرگان دانسته‌اند. بدیهی است که انتظار نداریم هر

آغاز کننده‌ی، عاری از عیب و خطا، ادامه‌دهنده و به پایان برنده نیز باشد. بنابراین همین که مهندس بازرگان در برخی زمین‌های علمی به شناساندن چهره‌ی واقعی اسلام به نسل جوان مسلمان آغاز کرده، امتیاز بزرگی است. و همچنین هرگز فراموش نمی‌کنیم که مهندس لااقل در سالهای ۴۲-۴۹ در راس چپ‌ترین و رادیکال‌ترین جناح نیروهای ملی آن دوران قرار داشت و نسبت به سایرین تمام رجحانهای رهش را متحمل گردید. ... صفا احتیاجی به تذکر نیست که وقتی ما می‌گوئیم شکافتن علمی احکام و تبیینات اسلامی، منظور این نیست که اسلام علم است و پس. چرا که واضح است که اسلام یک مکتب و یک فلسفه است، در حالیکه علم را توان ورود به حیطه‌ی فلسفه و چشم‌اندازهای آن نیست. بلکه منظور تأیید علمی برخی مبانی، احکام و داده‌های فلسفی اسلامی است.

ما هیئت طبقاتی نهضت

وجداتی تاریخی

مجاهدین

و اما در رابطه با مهندس، همچنین نباید فراموش کرد که نخستین بار او و دوستانش بودند که رسما خود شاه را در آن سالها مخاطب قرار دادند. یعنی در ایامی که هنوز خیلی‌ها یا جرات مخاطب قرار دادن شاهنشاه اسلام پناه! را نداشته یا اینکه او را برای دوام سلطنتش "خیرخواهانه" نصیحت و موعظه می‌کردند. بنابراین این چطور می‌شود این موضعگیری مهندس و مخالفت صریح او را با انقلاب کذائی شاه و ملت، از یاد برد. آن هم در زمانی که حتی بسیاری مارکسیستها و منجمله حزب توده، تلویحا یا صریحا طرح انقلاب سفید را به رغم مضمون امپریالیستی‌اش، در بخشی از

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

درباره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

آن و یا در تمامیتش، مورد تأیید قرار می‌دادند (البته با عبارات و تعبیر خاص خودشان). بگذارید بگویم، حتی مهندس بازرگان در یک مقطع از زندگی خود به چنان اوجی رسید که در کتاب "اسلام"، مکتب مبارز و مولد "صراحتا از امکان یا لزوم مبارزه‌ی مسلحانه سخن گفت.

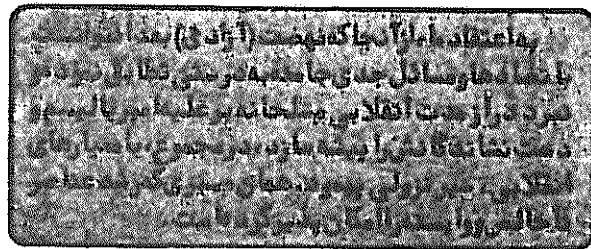
اما در مجموع همانطور که در انتهای همان سرمقاله‌ی مجاهد شماره‌ی "۱۷" می‌خوانیم: "... باز هم به اعتقاد ما، از آنجا که نهضت (آزادی) بعدا نتوانست با تضادها و مسائل جدی جامعه به درستی تطابق نموده و نبرد درازمدت انقلابی مسلحانه بر علیه امپریالیسم و دست‌نشانده‌هایش را پیشه سازد، در مجموع با معیارهای انقلابی، سیر نزولی بیمود. همان مسیری که رشد عناصر ناخالص و وابسته را امکان‌پذیر کرده‌است."

و به نظر من این هم مربوط می‌شود به ماهیت طبقاتی نهضت، که اگر چه در آغاز تاسیس، گاه تمایلات ترقیخواهانه زیادی نیز از خود نشان می‌داد، لیکن به هنگام در دست گرفتن دولت، در مجموع و در آخرین تحلیل، الزاما سرمایه‌داری لیبرال ایران را نمایندگی می‌کرد. و بخصوص با توجه به تغییر کیفی یافتن اقتصادی - اجتماعی ایران نسبت به سال ۴۰ و در خارج از این چارچوب، اصولا زمینه‌ی حرکت برایش نمانده بود.

از قضا همین عدم تشخیص مرزهای اسلام واقعی با سرمایه‌داری و استثمار (در همه‌ی اشکال گوناگون کوچک و بزرگش) مبنای اقتصادی - اجتماعی جدائی مجاهدین از مهندس بود که یک جدائی سیاسی - سازمانی و طبعا تاریخی است.

مجاهدین بوده‌است، ولی فصل چهارم آن را که گاه وارد مسائل اجتماعی می‌شود، پیوسته با دید انتقادی می‌خواندیم. کما اینکه نه فقط

اساس است که چه بسا شخص کار فی‌الواقع بسیار غلطی را هم صادقانه (به همان مفهوم جامعه‌شناسانه) درست بداند و بالعکس، که در این صورت



کتاب راه طی شده، بلکه جزوه‌ی از خودپرستی تا خداپرستی نیز، یک مدرک تعلیماتی خوب محسوب می‌شد که البته دقیقا مورد نقد و تحلیل و مخالفت قرار می‌گرفت.

تفاوت مهندس با ریاکاران "اسلام پناه"

اما برغم همه‌ی این جدائی‌ها و انتقادات، بگذارید یک نکته‌ی اخلاقی را در مورد مهندس تصریح کنم. و آن صداقت و سادگی، شهامت و یکدندگی‌ای است که در چارچوب بینش خود - منظوم از تکیه روی "صداقت در چارچوب بینش خود" این است که همانطوریکه می‌دانیم، غیر از صداقت انبیا و معصومین که صداقت مطلق است، و آئینه‌ی ضمیرشان آنقدر زلال و صاف است که نیک و بدی را چنانکه فی‌الواقع در جهان هست، منعکس می‌سازد، صداقت بقیه‌ی افراد بشر، نسبی و در کادر طبقه‌ی اجتماعی و بینش و فرهنگ و باورهای خاصی است که به آن تعلق دارند. به نحوی که هر کس دنیا و بدی‌ها و خوبی‌های آن را از پس عینک اجتماعی خاص خودش می‌بیند، و صداقت

(به مفهوم نسبی و طبقاتی آن) نیز در همین ابعاد برایش

توحیدی، یک موضع اجتماعی و سیاسی واحدی می‌بایست در قبال هر دوی آنها اتخاذ نمود. نتیجتا در مورد مهندس می‌خواهم بگویم که به نظر من و صرفنظر از نوساناتی که در نفس هر فرد بشر متصور است، در چارچوب خیلی برداشتها و باورهای خودش عموما صادق است. بنابراین در حالیکه ما بنیادا با افکار و ایده‌های سیاسی - اجتماعی مهندس مخالف بوده و هستیم، ولی لاقلا این بوئن مثبت را برای او قائلیم که بر خلاف بسیاری سینه چاکان ریائی و سالوس‌پیشه اسلام و انقلاب، خودش به ایده‌هایی که دارد، معتقد

می‌گوئیم کار غلط‌را تا خودآگاه مرتکب شده. البته اینکه آدم چه اندازه از تلقینات سوء طرف و طبقه‌ی اجتماعی‌ای که در آن رشد کرده، بتواند خود را تزکیه نموده و به صداقت مطلق راه ببرد، مبحث دیگری است. چرا که در مسیر تزکیه‌ی نفس و تقوای اخلاقی، فرد انسان دارای آنچنان روشنائی باطنی خواهد شد که تدریجا به هر آنچه که منطبق با برخورد مطلقا صادقانه با دنیای پیرامونش نیز نیست، به انحاء مختلف پی خواهد برد. و به عبارت دیگر، بر ناخودآگاه خود نیز به طریقی اشراف پیدا نموده و بخش‌های زیادی از مکنونات آن را به خود آگاهی منتقل خواهد نمود. به هر حال، آنچه منظور حرف من در اینجا است، این است که می‌خواهم بگویم آدمی

است و به همین دلیل هم از بیان آنها در اکثر مواقع ترسی ندارد. یادتان هست که حتی قبل از نخست‌وزیری گفت: آن چنان انقلابی و بولدوزری که فکر می‌کنید، نیست، و بیشتر به فولکس واگن شبیه است؟ یادتان هست که از روز اول تا آخر، بارها تکرار کرد:

عدم تشخیص مرزهای اسلام واقعی با سرمایه‌داری و استثمار (در همه اشکال گوناگون کوچک و بزرگش) مبنای اقتصادی - اجتماعی جدائی مجاهدین از مهندس بود که یک جدائی سیاسی - سازمانی و طبعا تاریخی است.

تا آنجا که به او مربوط می‌شود، او تا استقرار نظام جدید به همان نظام قبلی، منتها بدون شاه و سلطنت، عمل خواهد نمود و خارج از آن وظیفه‌ای برای خود قائل نیست؟ (که همین‌جا باید از آنهائی که اول با آن همه سلام و صلوات از او حمایت کردند و بعد آنطور

مثل مهندس که لاقلا در خود آگاه خودش به آنچه می‌گوید، معتقد است، با کسی که به حرفها و ادعاهای خودش معتقد نیست و برای زور و زر، به هر تزویری متوسل می‌شود، خیلی به لحاظ شخصیت فردی متفاوت است. اگر چه تاثیر اجتماعی عمل هر دوی آنها یکی باشد و

حرفها را نشنیدید؟ البته به نظر من آنها این حرفها را خوب شنیده بودند، ولی نهایتا قصدی جز حفظ اساس همان نظام و روابط گذشته منتها بدون شاه نداشتند. این را از ضدیت شدیدشان با انقلابیون نیز می‌توان فهمید، و الا این طور مثل شاه، انقلابیون را نمی‌گویندند. یادتان هست که او قبل از انقلاب تا نخست‌وزیری و بعد از آن نیز، پیوسته در همه‌ی تحلیل‌هایش نه استعمار و امپریالیسم بلکه صرفا استبداد را بالای جان و به اصطلاح دشمن اصلی، می‌دانست و هم‌جا صراحتا هم می‌گفت؟

می‌خواهم بگویم آدمی مثل مهندس که لاقلا در خود آگاه خودش به آنچه می‌گوید، معتقد است، با کسی که به حرفها و ادعاهای خودش معتقد نیست و برای زور و زر، به هر تزویری متوسل می‌شود، خیلی به لحاظ شخصیت فردی متفاوت است. اگر چه تاثیر اجتماعی عمل هر دوی آنها یکی باشد.

یادتان هست که او پیوسته از اعتقاد خود مبنی بر سیاست گام بگام، در هر شرایطی و فارغ از هر مصلحتی دفاع می‌کرد؟ و حتی موقع نخست‌وزیری در پاسخ به سوال اوریانافالاجی صراحتا گفت که هنوز هم فکر می‌کند که نظرش در این مورد از نظر آیت الله خمینی درست‌تر بوده؟

یادتان هست که با صدای رسا اعتراض کرد که چرا برای پیغمبر ۱ صلوات ولی برای امام خمینی ۳ صلوات می‌فرستند؟ یادتان هست که در مورد مجلس گفت که تا نمایندگانش را از "شیرامات" نکیرند، مجلس نخواهد شد؟

و یادتان هست که همین اواخر مهندس در رابطه با به ابتدال کشاندن مفهوم شهید و شهادت و استفاده‌های عوامفربانهای که مرتجعین از

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

این مفهوم به عمل می‌آوردند، در پاسخ به سوالی گفت: "تا وقتی که نوشیدن شربت شهادت مجانی است، اوضاع به همین ترتیب باقی خواهد ماند؟"

و برآستی هم مهندس از هر موضعی که گفته باشد، طنز جالبی را در مقابل کسانی که درمان همه‌ی دردهای جامعه را در مبتذل کردن مفهوم والای "شهید" می‌جویند، خاطر نشان کرده‌است.

خوب، پس به این ترتیب مهندس در باره‌ی خود و عقاید واقعی‌اش کمتر چیزی را مخفی نموده‌است. ولذامی شود گفت که در کادر پیش خودش، عموماً صداقت دارد، کما اینکه از روز اول تا همین امروز نیز پیوسته رک و روشن و صریح در تضاد بین مدیریت و شورا، مدیریت را اضل دانسته و می‌داند، تقویت ارتش (فقط بدون شاه) را فریضه دانسته و می‌داند، با نفی استثمار به معنی نفی مالکیت خصوصی ابزار تولید عمومی مخالف بوده و هست و الی آخر...

و حالا اینها را مقایسه کنید با دم‌زدن‌های شدید و غلیظ مرتجعین از ضدیت با امپریالیسم و استعمار و استبداد و استثمار! که هر روز هم به مصلحت روز به نوعی رنگ عوض می‌کنند! آیا می‌توان گفت که آنها نسبت به هر آنچه هم که واقعا آبراز می‌دارند، صادق و یگانه‌اند؟ اگر اینطور است، چطور یک روز آدم را تا نخست‌وزیری امام زمان بالا می‌برند، و روز دیگر به لجن می‌نشانند؟! مگر در این کشور افکار و ایده‌ها و شخصیت‌ها و نظریات مهندس چیز ناشناختنای بود؟

وانگهی چرا کسانی که امروز اینطور توی سر مهندس می‌زنند، از خود انتقاد نمی‌کنند که آن روز (روز) انتصاب مهندس به نخست‌وزیری مثلا مجاهدین حق می‌گفتند و ما نمی‌فهمیدیم یا نمی‌خواستیم بفهمیم؟ حال اینکه می‌دانید،

بعد از مجاهدین، هیچکس در این کشور به اندازه‌ی مهندس زیر باران تهمت ارتجاع واقع نشده‌است.

در آستانه‌ی نخست‌وزیری بازرگان

در رابطه با مهندس بازرگان بد نیست خاطره‌ای را تعریف کنم که ضمن آن با شخصیت او بیشتر آشنا می‌شویم:

در روز مراجعت آیت الله خمینی از پاریس، بالاتفاق با اتوبوس برای استقبال به فرودگاه می‌رفتیم. اتوبوس اولی حساب‌المعمول به معمین اختصاص داشت، و کارتهای ۱۰ نفر از نمایندگان مجاهدین،

پوست کنده برایم بیان کرد. الا اینکه من آن روز نمی‌دانستم که از همان پاریس، با قرار نخست‌وزیری به تهران برگشته و به احتمال قوی الان هم در آستانه‌ی تشکیل کابینه دارد مرا ارزیابی می‌کند. من هم گفتنی‌های مجاهدین را گفتم. موقع برگشتن از فرودگاه، نیز هنگام خداحافظی که صحبت از تجدید دیدارمان بود، صرفا از روی حدسیات سیاسی به ایشان گفتم: "هفته‌ی آینده که شما در عمارت نخست‌وزیری خواهید بود!" و به شوخی اضافه کردم: "فقط امیدوارم که حکم دستگیری ما به وسیله‌ی شما امضاء نشود!" بعدها هم هر وقت برای

کسانی که امروز اینطور توی سر مهندس می‌زنند (خود انتقاد نمی‌کنند که آن روز) روزا انتصاب مهندس به نخست‌وزیری (مثلا مجاهدین حق می‌گفتند و ما نمی‌فهمیدیم یا نمی‌خواستیم بفهمیم؟)

برای اتوبوس دومی شماره خورده بود. ما هم رفتیم در عقب اتوبوس نشستیم. بقیه‌ی صندلیها نیز بعدا پر شد که یک وقت دیدیم پدر طالقانی نیز عازانان بالا آمد. چند نفر به پدر گفتند: "آقا، علما اتوبوس جلوفی هستند، تشریف ببرید آنجا." پدر به خنده گفت: "ما یا علما چکار؟ جای من پیش جهلاست!" و سپس جلوی مهندس بازرگان که یک جای خالی بود، جلوس فرمود.

وقتی حرکت کردیم، مهندس مرا صدا زد و از آقای صدر که کنارش نشسته بود، خواهش کرد که اجازه بدهند تا قدری با من صحبت کند. وقتی نشستیم، به من اشاره کرد و به شوخی به پدر گفت: "اینهارا که می‌شناسید، ازما (نهضت‌آزادی) هستند." پدر نیز به خنده جواب فرمود: "نه دیگر، مدتهاست که اینها از شما خروج کرده‌اند..."

در ضمن راه، مهندس به اختصار نظریات و تحلیلهای خودش را مثل همیشه صاف و می‌گرفت که چرا مجاهدین

بدون اطلاع دولت، چنین و چنان کرده و بدنبال ماورین سیا و شبکه‌هایشان و ... بوده‌اند.

در حالیکه مسئله‌فی الواقع اصلا اینطور نبود، و نه تنها پدر طالقانی از قبل، کم و بیش

(مهندس) بعضی وقتها شدیداً و حتی با عصبانیت از مواضع ما انتقاد می‌کرد و می‌گفت "کاری کرده‌اید که وقتی می‌روم قم، نمی‌توانم صحبت شما را بکنم" و من می‌گفتم که ما نمی‌توانیم غیر از آنچه هستیم و صادقانه می‌فهمیم، موضع بگیریم.

در جریان اینگونه فعالیت‌های سازمان ما قرار داشت، بلکه حتی ما پیشاپیش و بطور کلی مهندس را در مقام ریاست دولت، تا حدودی در جریان فعالیت‌های ضد امپریالیستی و ضد جاسوسی سازمان گذاشته بودیم. کما اینکه همانطور که ساداتی در دادگاه گفت: "در روز رفتن به قم، مدارک بسیاری را همراه خودمان بردیم که حاج احمد آقا خمینی هم در جریان چندتا از آنها قرار گرفت.

در این موارد که گفتم، حتی یادم هست شبی را که پدر، به تازگی در اوایل فروردین ۵۸ از کردستان برگشته بود، که با برادرانم به خدمت‌ش رفتیم، مهندس حسین طالقانی (فرزند پدر) نیز آنجا حضور داشت. پدر به گرمی ما را

هنگام خداحافظی که صحبت از تجدید دیدارمان بود، صرفا از روی حدسیات سیاسی به ایشان (مهندس) گفتم "هفته‌ی آینده که شما در عمارت نخست‌وزیری خواهید بود!"، و به شوخی اضافه کردم "فقط امیدوارم که حکم دستگیری ما به وسیله‌ی شما امضاء نشود!"

آنچه هستیم و صادقانه می‌فهمیم، موضع بگیریم. راستی الان در همین مورد، نکته‌ای هم در رابطه با دادگاه برادریم "سعادت" یادم آمد. اگر یادتان باشد، در بیدادگاه ارتجاع، حاکم ضد شرعی پیوسته به برادران ساداتی ایراد می‌گرفت که چرا مجاهدین

با عتاب گفت: "خوب، به جای در افتادن با این و آن، بیشتر از این کارها بکنید..." "کارها" ای که از قضا به برکت خصیصه‌ی به اصطلاح ضد امپریالیستی! مرتجعین، بیش از هر چیز دیگر بعدا

پایچمان شد!

امپریالیسم کجاست؟! بهر حال در رابطه با مهندس، یادم هست که یکی دو هفته قبل از دستگیری ساداتی، یک بار که در محل کار نخست‌وزیر با او ملاقات داشتم، موقعی که می‌خواستم از اطاق بیرون بروم، مهندس با قدری عصبانیت گفت:

راستی یک سوال هم دارم؛ هر وقت که اعلامیه‌ای از شما می‌خوانم، دائما فریاد می‌زنید مبارزه با امپریالیسم، مبارزه با امپریالیسم. حالا بعد از انقلاب، در این مملکت امپریالیسم کجاست؟ "مچش را بگیرید، بگذارید توی دست من تا حسابش را برسم!" اگر هم نیست، که این دادو فریادها چیست؟

من گفتم آقای مهندس، اولاً که چطوری می‌توانیم امپریالیسم را بگیریم در دست شما بگذاریم؟ ثانياً، وقت بدهید بیائیم خدمتان تا عرض کنیم، و او هم وقتی را معین کرد.

یکی دو روز بعد، در ساعتی که قرار بود، در منزل مهندس با یکی از برادران به دیدارش رفتیم و مدارکی را روی میزش گذاشتیم. مدتی در آنها دقیق شد. بعد از چند لحظه سرش را بلند کرد و گفت: "عجب! من نمی‌دانستم که اینها این کارها را می‌کنند! باز هم اگر بقیه در صفحه ۱۶

پذیرفت و قدری از کردستان دردهای مردمش گفت، و ما هم بعد از شکایت از فشارهایی که علیه‌مان بود، اسناد و مدارکی به خدمت پدر عرضه کردیم. پدر متعجب از مضمون آنها و متاثر از فشارهایی که از همان روزهای اول انقلاب علیه ما شروع شده بود، دلسوزانه و

مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

بود، برای من از این چیزها بیاورید ببینم.

در سادگی مهندس هم همین بس که برغم همه اعتبار و نفوذی که در آغاز زمامداری داشت، مرتباً از ارتجاع کلک می خورد و هیچ وقت نتوانست در هیچ موردی، آنها را خنثی کرده و یا بر آنها پیشدستی بگیرد. به همین دلیل، هرگز امکان نداشت کسی او را متقاعد کند که برخی - و شاید هم بهتر است بگویم بسیاری - اطرافیان به راستی خطرناک، و شاید هم فوق العاده خطرناک و دارای وابستگی های آگاهانه بسیار خطرناکتر، دارد. چرا که تا پای یکی از اطرافیان به میان می آمد، آنچنان دفاعی از او می کرد و یا آنچنان اعتمادی ابراز می نمود، که حد نداشت. این مطلب به قدری برای من گیج کننده بود که بارها به این فکر افتادم که نکند مهندس بازرگانی که به ظاهر خیلی ساده می نماید، از قضا بسیار هم پیچیده باشد، و حتی این مطلب را با یکی دو نفری هم که از قدیم با او آشنائی نزدیک داشتند، مطرح کردم. ولی

یکدندگی بازرگان

و اما آخرین نمونه که می خواهم بگویم (مربوط به یکدندگی و شهامت مهندس در چارچوب آنچه بدان اعتقاد دارد)، متعلق به موثقی است که در دور دوم انتخابات کذائی مجلس شورای ملی، از کاندیدائی من حمایت کرد. این حمایت فی الواقع به لحاظ شخصی، خیلی دز همان زمان به زیان ایشان تمام شد، صحنه های چهره ترسان زیادی از جانب حزب حاکم برایش درست کردند. حتی تهدید به ضرب و جرح و کشتن هم وجود داشت. مراجعات و تلفن ها و صحنه های فرمایشی اعتراض دستجمعی که دیگر چه عرض کنم! حتی گفته می شد که به این مناسبت، کرسی ریاست مجلس را از دست خواهد داد، که البته نمی دانم تا چه اندازه درست است. چرا که بدون حمایت از من هم، بعید بود انحصارطلبی، تاب تحمل او را در کرسی ریاست مجلس داشته باشد.

اما مهندس نه تنها حرفش را پس نگرفت، بلکه اینطور که

العمل های ارتجاعی حمایتش، به سادگی می توانست از پیش پرسوچو کند که آیا اصولاً اجازه می دهند که امثال من وارد مجلس شویم؟ که در این صورت اصلاً از من حمایت نمی کرد.

مهندس: هر وقت که اعلامیه های از شما (مجاهدین) می خوانم، دائماً فریاد می زنید مبارزه با امپریالیسم، مبارزه با امپریالیسم، حالا بعد از انقلاب، در این مملکت امپریالیسم کجاست؟ "چش را بگیرید، بگذارید توی دست من تا حسابش را برسم!" اگر هم نیست، که این داد و فریادها چیست؟

البته بدیهی است که مهندس از همان موقع، مجلس امروز را که به قول خودش هنوز بسیاری نمایندگان آن را از "سیر امامت" نگرفته اند! در "خشت خام" می دید و می خواست که با راه یافتن امثال مجاهدین به مجلس، باز هم به قول خودش از خطر انفجار آتی جامعه بکاهد و مرکز ثقل سیاسی جامعه را از خیابان به مجلس ببرد که در این صورت طبعاً بقاء رژیم نیز بیشتر تامین می شد. و البته در آینده باز هم ارتجاع بیشتر خواهد فهمید که از انحصارطلبی و آنهمه تقلب در انتخابات و آنهمه فشاری که آن موقع به مهندس بازرگان آورد، چه زیانهای استراتژیک حاصل نموده است!

اما بهرحال، با حمایت مهندس بازرگان و دوستانش از کاندیدای مجاهدین در تهران تاریخ سیاسی حاکمیت بعد از انقلاب به آهستگی یک ورق دیگر خورد، و ضمناً پیروزی دیگری در مسیر مبارزه انقلابی نصیب مجاهدین گردید که همانا ایزولاسیون و انفراد سیاسی کامل ارتجاع در قبال مجاهدین بود. چرا که همه به روشنی دیدند اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی جامعه - لاقول در تهران - خواستار نمایندگی مجاهدین بودند. لیکن این فقط اقلیتی ارتجاعی بود که مخالف ورزیده و تاگزیر

بنا، پیش بردن حرف خودش،

سازشکار قلمداد کردن مجاهدین جسته بود. البته جوهر این مارکها و برجسبها را تاکنون سازمان در موارد مختلف و منجمله در مقالات "هشدار پیرامون چپ روی و چپ نمائی" و "در پاسخ انتقادات فدائیان" و "پیام آغاز شانزدهمین سال تاسیس سازمان" روشن نموده و به اثبات رسانده است که اصولاً پورتونیسیم راست (یا خصایص ارتجاعی راست در برخی دیگر از نیروها) است که به اینگونه برجسب زدن ها منجر می شود. البته ما امروز درباره ی جناح اکثریت و حزب توده هم سوالاتی خواهیم داشت، ولی حالا اگر لازم می بینید، باز هم در این رابطه برایمان توضیح بدهید.

با حمایت مهندس بازرگان و دوستانش از کاندیدای مجاهدین در تهران، تاریخ سیاسی حاکمیت بعد از انقلاب به آهستگی یک ورق دیگر خورد، و ضمناً پیروزی دیگری در مسیر مبارزه انقلابی، نصیب مجاهدین گردید که همانا ایزولاسیون و انفراد سیاسی کامل ارتجاع در قبال مجاهدین بود.

مفصلی را در این مورد لازم می دانم، و لوی اینکه تکراری و خسته کننده به نظر برسد، نه به خاطر پاک کردن یک برجسب یا مارک از روی مجاهدین! (چرا که فکر می کنم طی این مدت پاکی حساب مجاهدین بر هر کس که می خواست واقفا بفهمد و بداند روشن شده است)، بلکه به خاطر افشاء یک نوع عوام فریبی دیگر که این روزها مرتجعین به اصطلاح مکتبی! با شرکت برخی "رفقا" و "دوستان" دیگر قویا دارند به آن تحت عنوان مساله ی "لیبرالها" دامن می زنند به طوری که ظاهراً بعد از جریان گروگان گیری حریمای بهتر از این برای مصارف داخلی پیدان شده پس حتماً این سوال را فراموش نکنید، تا ابتدا مسائلمان را با جناح راست منشعب از چریکهای فدائی و حزب توده روشن بکنیم و بعد بیائیم بر سر آن.

دستاویز
اپورتونیسیم راست

س: برادر مسعود رجوی، در ضمن حرفهایتان به بهای حمایت مهندس از کاندیداتوری خودتان اشاره گردید و تأثیری که این امر خواهد داشت در ورق خوردن تاریخ سیاسی حاکمیت داشت. از قضا همین طور چیزهاست که زبان خیلی ها، مثل حزب توده را علیه سازمان باز کرده تا به سازمان مارکهای امثالهم برزند، حتی همان موقع یکی از شاخه های فدائی (اکثریت) از این مطالب دستباز می کرد.

شندم حتی در سمینار دانشگاه ملی، در برابر تیر دهها سوال فرمایشی که با مضمون محکوم کردن حمایتش از کاندید مجاهدین به جانشینها شده بود، بپا خاسته و گویا چیزی با این مضمون گفته بود که از میدان در نمی رود و عمری را با دیکتاتوری علیه همینگونه روشها مبارزه کرده است. حال اینکه اگر مهندس مثل بسیاری دیگر فرد بزرگ و نامدار، به عنوان یک نماینده

مهندس از همان موقع، مجلس امروز را که بقول خودش هنوز بسیاری نمایندگان آن را از "سیر امامت" نگرفته اند! در "خشت خام" می دید و می خواست که با راه یافتن امثال مجاهدین به مجلس، باز هم به قول خودش از خطر انفجار آتی جامعه بکاهد و مرکز ثقل سیاسی جامعه را از خیابان به مجلس ببرد.

آنها می گفتند که وقتی خصلتهائی را که شدیداً دوست می دارد، یعنی نظم و توان مدیریت را در کسی ببیند، دیگر به سایر چیزها توجه ندارد. و خلاصه من امروز می فهمم که به دلیل همان عقاید و بینشها و مواضع اجتماعی و طبقاتی و سادگی شخصی ای که دارد، مسائل بسیار مهمتر در افراد، می تواند از چشم مخفی بماند، و یا اینکه آن مسائل را بداند ناسته و یا هم اصلاً به آن خودشان نگاه

تصویری از جنگ کردستان را رسم می‌کند. تمام این جنایات به نام اسلام و برعلیه مردم مسلمانی ارتکاب می‌شود که تنها گناه نابخودنسی‌شان، خواستن دموکراسی و حقوق ملیشان در چهارچوب حکومت ایران است. خواسته‌های مردم ما در مقالات آقای رولو قلب و تحریف شده است. مثلا ما هرگز حدود کردستان ایران را بطور یکطرفه تعیین نکرده‌ایم و هرگز نخواهیم کنترل نیروهای مسلح را در دست بگیریم، برعکس به دفعات زیادی تکرار کرده‌ایم که ارتش در کردستان خودمختار، منحصر از حکومت مرکزی تبعیت می‌کند...

ما گفته‌ایم و باز هم می‌گوئیم که مسأله‌ی کرد در ایران راه حل نظامی ندارد و

نامه دکتر قاسملوبه "لوموند" ..

بقیه از صفحه آخر

محرکین جنگ و قاتل شناخته شده‌اند، بیرون ببرد... اگر "اریک رولو" جای کمی برای سخنگویان خلق کرد قائل می‌شود، در عوض تهمت‌های شرم‌آوری را که به جنبش ما زده، سخاوتمندانه به دفعات فراوان تکرار می‌کند! بر طبق این اتهامات، من میلیونها دلار از "ناتو" دریافت کرده‌ام، با شاهپور بختیار و طاهای یاسین رضان (معاون ریاست جمهوری عراق) ملاقات کرده‌ام، و از عراق اسلحه دریافت کرده‌ام و غیره!!

من نمی‌توانم جلوی خشم و نفرت خود را بگیرم از اینکه

را به تسخر می‌گیرد، حتی اگر نداسیر تاکتیکی ضدامیرالیستی اتخاذ کند، نمی‌تواند روی حمایت ما حساب کند، اول اکتبر ۱۹۸۰ به حکومت اولتیماتوم دادیم و از تهران درخواستیم که نیروهای مسلحش را از کردستان فراخواند (آنچنانکه در لوموند ۱۳ دسامبر نوشته شده‌است)، ما اعلام کرده‌ایم که آماده‌ایم تا علیه تجاوزگران خارجی در کنار ارتش ایران وارد مبارزه شویم در صورتی که حکومت طرح خود مختاری ۶ ماده‌ای را که توسط حزب دموکرات پیشنهاد شده‌است بپذیرد و پاسداران را که در کردستان به عنوان

باید از طریق سلامت‌آمیز حل شود. به همین ترتیب ما می‌گوئیم که تأیید کردن این موضوع کسه رژیم ایران ضدامیرالیست است، خنده‌دار می‌باشد، نه فقط به این دلیل که حقوق ملی خلق کرد را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه به خاطر اینکه تدابیر جدی برای ریشه‌کن کردن نفوذ سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امیرالیسم اتخاذ نمی‌کند و به این دلیل که رعایت آزادیهای دموکراتیک را نمی‌کند، خواسته‌های اقتصادی اجتماعی کارگران را رد می‌کند و غیره... تا موقعی که این رژیم آزادیها و دموکراسی

آقای رولو این چنین تهمت‌هایی را، چاپ کند، بدون اینکه بخواهد مدارکی را که هم صحبت‌های توده‌ایش اعلام کرده‌اند در دست دارند، ببیند، و بدون اینکه نگران حقیقی بودن آنها و حتی وجود آنها باشد و بدون اینکه برای بررسی موضع مخالف، نقطه نظر حزب مرا در مورد این اتهامات به این سنگینی بخواهد، لطف می‌کند و پیشنهاد یک دادگاه بین‌المللی را می‌نماید. آیا ممکن است که یک نفر با شناخت دقیق از محافل سیاسی تهران مثل آقای "رولو" نداند که آیا حزب توده کوچکترین مدرکی در ارتباطات ادعائی جنبش کردبا "ناتو"، "اسرائیل"، آمریکا و غیره ندارد؟ چنانچه می‌داشت، از خیلی وقت پیش منتشر می‌کرد؟...

صورت می‌گیرد و آنها را دقیقاً به خاطر همان جنبه‌ی مترقی آن یعنی توجه به دانش و دست‌آوردهای علمی و نفی فلسفه و کلام اسکولاستیکی رایج، به باد حمله و تکفیر می‌گیرند، اشتباه کرد. این حملات از جانب کسانی صورت گرفته که با وابستگی و وفاداری به همان شیوه‌های کهنه و افکار ارتجاعی و ستیز با هر گونه نوآوری، بر تداوم قاجعهای که در طول تاریخ بر اسلام وارد شده، اصرار می‌ورزند. کسانی که به دور از حرکت اجتماعی و علمی انسان، با حاشیه‌گزینی و حجزه‌نشینی به فلسفه‌سازی و ردیه‌نویسی می‌پردازند و در برابر هر جریان و حرکت نوینی، علم مخالفت بر می‌افرازند و در نهایت نیز وقتی که سلاحهای "ایدئولوژیک" خویش را کند و بی‌اثر می‌یابند، "چماق تکفیر" شان را به کار می‌گیرند.

(ادامه دارد)

است. لذا در زمان خود و در حد خویش بسیار مترقی و گامی بزرگ به پیش بوده‌است، ولی درنگ و توقف در محدوده‌ی آن، به نوعی ساده‌ساز در برخورد با جهان هستی منجر می‌شود که به انکار پیچیدگی جهان و خللاقت ذهن انسان انجامیده و دانش و معرفت بشری را به رکود می‌گشاند.

۵ - البته منظور فلسفه‌ای است که با دست‌آوردهای علمی سازگار و بر آن متکی باشد. یعنی از عینیت هستی طبیعی و اجتماعی الهام بگیرد، و نه فلسفه‌ای که صرفاً بر ذهن انکاء داشته باشد که البته چنین فلسفه‌ای، جز یک سری لفاظی و خیالی باقی‌های سفسطه‌آمیز نخواهد بود.

لوٹ شدن اعتقادات و اموری بشود که فلسفه‌ای درخشان در ورای آنها وجود دارد. مضافاً بر این که مکانیسم برخی از این مسائل و اعتقادات را به راحتی نمی‌توان تشریح کرد، و برخی اساساً به قلمرو فلسفه تعلق دارند و تشریح‌پذیر نیستند، و بالاخره برای دریافت و تشریح مکانیسم پارهای دیگر، احتیاج به حدود و درجات بسیار پیشرفته‌تری از علم و دانش می‌باشد، که دست‌یابی بدان چه بسا احتیاج به زمانهای طولانی داشته باشد.

نکته‌ای را که در اینجا بلافاصله بایستی خاطر نشان کنیم این است که انتقادات ما به این دریافتها تحت عنوان علم‌زدگی مکانیسیسم و یا نداشتن بینش دیالکتیکی، نیابستی یا انتقاداتی که از موضع راست و ارتجاعی و به وسیله‌ی نمایندگان تفکر اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی سنتی، نسبت به این برداشتها

بسیار ناشیانه‌ای که پیش از آن که مبین واقع‌گرائی اسلام - که بر یک نگرش دینامیک نسبت به امور عینی استوار است - باشد، این ایدئولوژی را در غشائی از ایزکتیویسیسم (عین‌گرائی) مبتذل و عامیانه فرو می‌برد. البته نباید ناگفته گذاشت که به میرانی که ما بتوانیم، و حد پیشرفت علم و دانش، اجازه دهد، فهمیدن مکانیسیسم‌ها، ولی تأکید ما در اینجا بر این است که آنچه مهم‌تر است، درک فلسفه‌ی قضایا و به اصطلاح تبیین آنها است. فراموش کردن این ضرورت و جایگزینی آن با تشریح مکانیسیسم‌ها، نشانگر همان علم‌زدگی بورژواییست است که حتی ممکن است باعث

پاورقی:

۴ - " علم زدگی " (ساینسیسیسم) گرایشی است که بر طبق آن گوش می‌شود تمام پدیده‌ها، مفاهیم و مقولات به طور علمی تشریح شود. چنین گوششی لزوماً تشریحی مکانیسیسم پدیده‌ها می‌گردد و به تبیین فلسفی آنها به دیده‌ی تحقیر و بی‌اعتنائی می‌نگرد. این گرایش که فرجامی جز یوزیویسیسم ندارد، همزمان با پیشرفت و جهش علوم در اروپای بعد از رنسانس پیدا شد، و واکنشی در برابر کلیسا و فلسفه‌ی اسکولاستیک قرون وسطی بوده

وجود به مسئولیت انسان است، لوٹ می‌سازد. در مواردی از این کوشش‌ها هم دیده شده که متأسفانه الگوها و نظریات بورژوازی با نقطه‌بصرهای علمی مشتبه گرفته شده، و اسلام را بر اساس آنها تفسیر نموده‌اند. مثلاً می‌توان به برداشتهائی اشاره کرد که طی آنها سعی شده، پراگماتیسم بورژوازی آمریکائی را در اسلام وارد کنند و از این طریق در مقابل مارک ایدئالیستی بودن مذهب، موضع بگیرند. کوشش‌های

انتقادات ما به این برداشتها (علم‌زدگی، مکانیسیسم و یا نداشتن بینش دیالکتیکی)، را با انتقاداتی که از موضع راست و ارتجاعی و به وسیله‌ی فلسفه‌سازان به دور از حرکت اجتماعی و ردیه‌نویسان حجزه‌نشین اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی سنتی، نسبت به این دریافتها صورت می‌گیرد، و آنها را به خاطر همان جنبه‌ی مترقی آن یعنی توجه به علم و نفی فلسفه و کلام اسکولاستیک به باد حمله و تکفیر می‌گیرند، نیابستی اشتباه کرد.

واقع‌گرایانه جایگزین کنیم، چون همانطور که می‌دانیم فلسفه خود کارکردها و ضرورتی دارد، که از عهده‌ی علم خارج است. (۵)

به عنوان نمونه می‌توان از نویسندگانی نام برد که سعی می‌کنند مسأله‌ی قیامت را (که یک تبیین فلسفی و خارج از قلمرو علم است) صرفاً بطور علمی (و در حد فرضیاتی) تشریح نموده و بیشترین تلاش خود را صرف پاسخگویی به مکانیسم و چگونگی تحقق قیامت می‌نمایند. روشن است که چنین تلاشی صرفنظر از نتایج غیرعلمی احتمالی مفهوم واقعی و شکوهمند قیامت را نیز (که در یک نگرش عمیق و تبیین فلسفی توحیدی مبین پاسخ

بقیه از صفحه ۸

ورزشکشی تاریخی در تاریخچه بورژوازی از اسلام

ب- بررسی محتوای ادراکات به اصطلاح اسلامی خرده‌بورژوازی غیرسنتی

نفی فلسفه‌ی مذکور، در حد تشریحات علمی متوقف نشده، و آن را با یک فلسفه‌ی مختلف آنها را نادیده می‌گیرند. به عنوان مثال می‌توان به برداشتهائی اشاره کرد که طی آنها به منظور اثبات و تشریح علمی برخی ایده‌های مذهبی، قوانین ترمودینامیک (که تنها کارکردهای قلمرو معینی از طبیعت بی‌جان را می‌تواند توضیح دهد)، نه تنها به پدیده‌ی حیات، بلکه به قلمرو روانشناسی و جامعه و اقتصاد نیز بسط داده می‌شود، و حتی تلاش می‌گردد تا قیامت و فاز بعد از حیات انسان نیز کاملاً با اصول آن توضیح داده شود! در نتیجه معمولاً چنین کوششهایی به ساده‌سازی واقعیت‌های پیچیده‌ی جهان خارجی و سرانجام غلطیدن در وادی ایده‌آلیسم منجر خواهد شد.

جنبه‌ی منفی دیگری که کم و بیش در ادراکات و برداشتهای فوق‌به‌چشمی خورد، "علم‌زدگی" و جایگزین کردن تبیینات فلسفی به وسیله‌ی تشریحات علمی است (۴)، که نتیجه‌ی جبری آن توجه یکجانبه به تشریح مکانیسیسم مفاهیم مذهبی و گریز از تبیین فلسفی آنها می‌باشد. البته این امر تا آنجا که متضمن نفی فلسفه‌ی اسکولاستیک سنتی و انتقاد از بی‌اعتنائی به علم بوده‌است، امری مترقی و قابل تأیید می‌باشد، اما حرکت درست‌تر این است که ضمن

گرامی باد خاطر دپیستان رهائی خلق

مجاهد شهید احمد احمدی

مجاهد شهید احمد احمدی در سال ۱۳۲۵ در یکی از محله های خیابان سیروس تهران به دنیا آمد.

رنج و بیماری های گوناگون دوران کودکی که بعدها با زندگی پر تلاطم مبارزاتی درهم آمیخت از او فردی مقاوم و پرتحمل ساخت. در سال های ۵۰ بود که در دبیرستان موسوی به کار مشغول شد. روابط انسانی و محبت آمیز احمد در خاطر بسیاری از دانش آموزان هنوز باقیست.

احمد توسط برادرش محمود که عضو سازمان بود با

مجلس امام حسین علیه السلام



به دنبال ضرورتی
اپروربسیب های جنب نما و خیانت

علاوه بر عوارض شکنجه، خونریزی معده هم پیدا کرد. او را به بیمارستان بردند و پس از معالجه دوباره به شکنجه گاه آوردند. دیگر پاهایش کاملاً خونین و زخمی شده بود. استخوان پایش نیز زیر دستگاه شکنجه موسوم به "آپولو" شکست. با یسهمه ساواک از او دست بردار نبود.

سرمداران این جریان در ۲۸ مرداد ۵۴ احمد هنگام رفتن به مشهد در فرودگاه مهرآباد دستگیر و از همانجا روانه شکنجه گاه می شود. و بدین ترتیب ۶ ماه زجر و شکنجه آغاز می شود.

در زندان علاوه بر عوارض شکنجه، خونریزی معده هم پیدا کرد. او را به بیمارستان بردند و پس از

سید جوانی، علی باائی، دکتر ملکی، نعمت میرزازاده، مهندس منصوریان، هادی موتمنی، دکتر نظیری، دکتر سنجهر هزارخانی و... نیز حضور داشتند. در این مراسم رضائی های شهید و خواهر مجاهد فاطمه رضائی وهم چنین برادر مجاهد منصور بازرگان سخنانی ایراد نمودند.

به همین مناسبت پیام هائی از جانب "مادران شهدای مجاهدین خلق"، "جمعیت مادران مسلمان"، "انجمن زنان مسلمان خزانة"، مادر استاد شهید نجات اللهی و... فرستاده شده بود. هم چنین در خلال برنامه پیام "بخش کارگری سازمان مجاهدین خلق" به مناسبت سالگرد شهادت کارگر مجاهد عباس عمانی قرائت شد.

پس از پایان مراسم هزاران نفر از مردم شرکت کننده در حالی که عکس هائی از مجاهد کبیر احمد رضائی و کارگر مجاهد شهید عباس عمانی در دست داشتند و شعارهائی در رابطه با محکوم کردن شکنجه و نحرهوی آزادی گروگانها میدادند و خواستار آزادی زندانیان سیاسی منجمله مجاهد اسپرمحمد رضا سعادت بودند، از طریق خیابان ملک و دکتر شریعتی تا خیابان انقلاب دست به یک راهپیمائی زدند.

برخی شعارهائی که در این راهپیمائی داده می شد عبارت بود از:

"جاسوسان آزادند، مجاهدین زندانند" - "زندانی سیاسی آزاد باید گردد." - "شکنجه محکوم است، شکنجه گر نابود است."



بروانه وار برگرد کانون فهردان پرور رضائی ها
صحنه ای از انبوه مشتاقانی که علاوه بر منزل، در کوچه ها و خیابانهای اطراف منزل رضائیهای شهید گرد آمده اند.

مراسم بزرگداشت مجاهد شهید احمد رضایی

روز جمعه گذشته (بهمن) مراسمی به مناسبت بزرگداشت دهمین سالگرد شهادت مجاهد شهید احمد رضائی در منزل رضائی های شهید برگزار شد. دهها هزار جمعیت شرکت کننده، از ساعت ها قبل از شروع مراسم ارنقاط مختلف به سوی خانه رضائی های شهید روانه بودند. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر یعنی شروع مراسم کوچه ها و خیابان های اطراف خاند مملو از جمعیت گردیده بود. مردم گرداگرد کانون قهرمان پرور رضائی ها حلقه زده بودند و با شعارهائی از قبیل "مجاهد، مجاهد - حامی پیکار خلق"، "آمریکا، ارتجاع - دشمن غدار خلق"، "رجوی قهرمان - امید خلق ایران" و... ابراز احساسات خویش را نسبت به خانواده ی مجاهد پرور رضائی ها نشان می دادند و با رهروان صدیق راه احمد و رضا و مهدی و... مجاهدین خلق ایران - تجدید پیمان می نمودند و عزم راسخ خویش را در پاسداری از دست آوردهای انقلاب و راه شهدای مجاهد و هزاران شهید دیگر خلق در مقابل دسائیس امیرالیزم و ارتجاع به نمایش

یاد شهید
مجاهد خلق
گرامی باد

و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکها الموت فقد وقع اجره علی الله و کان اللد غفورا رحیما (نساء- ۱۰۰)
هرگاه کسی از خانه و دیار خویش در جهت راه خدا و رسول بیرون آید و در سفر دچار مرگ شود نه یقین خدا بر او رحمت و تفصل خواهد کرد و خدا غفور و رحیم است. بقیه در صفحه ۲

اطلاعیه آیت اله عالمی

در رابطه با

حمله اخیر چماقداران در همدان

حمله و هجوم عده‌ای اوباش چماق دار به مسجد "میرزا داود" همدان که تحت نظارت عناصر حزبی که بعضی از مقامات شهر همدان نیز می‌باشند، در هفته‌ی پیش، بار دیگر نشان داد که انحصارطلبان و ایادی حزب حاکم که زیاد هم شمار دفاع از روحانیت و تحکیم مساجد و... را می‌دهند، آنجا که منافع انحصارطلبانه‌شان در معرض خطر قرار گیرد، نه مسجدی را تحمل می‌کنند و نه روحانی را به رسمیت می‌شناسند. جالب اینکه پس از حمله‌ی عده‌ای اوباش به مسجدی که آیت‌الله عالمی در آن اقامه‌ی نماز می‌نماید و مجروح و زخمی کردن عده‌ای از مردم، آقای موسوی تبریزی در سخنرانی قبل از نماز جمعه‌ی خود در همدان ضمن تحریکات فراوان به جمعیت دست‌سور می‌دهد: "بزنید، بکشید، بگویید و از آنها نترسید" وی همچنین حملات زیادی به اصطلاح "آخوندهای کثیفی که منافقین را پناه داده‌اند!" کرده و می‌گوید: "ما در تبریز ۲ روحانی‌نما را خلع لباس کردیم، شاه‌همین‌کارا بکنید". هم‌چنین گفته می‌شود که آقای موسوی تبریزی از ۳ روز قبل از روز حادثه در شهر همدان بوده و نقش رهبری‌کننده‌ی چماقداران را به عهده داشته‌اند. در رابطه با حمله‌ی مذکور اعلامیه‌ای از جانب آیت‌الله عالمی منتشر شده که در زیر می‌خوانید:

بسمه تعالی
هان ای مردم غیور و با ایمان، حمله‌ی وقیحانه‌ی اوباش از خدایی‌خبر، به نمازگزاران مسجد "میرزا داود" در شب جمعه ۵۹/۱۱/۲ خاطره‌ی هجوم وحشیانه‌ی چماقداران آریامهری به مسجد جامع کرمان را تداعی نمود. در این حمله که از طرف چماقداران با طرح و نقشه‌ی قبلی با اطمینان کامل از حمایت عناصر مسلح به وقوع پیوست عده‌ای از نمازگزاران بی‌گناه به شدت زخمی شدند و به بیمارستان انتقال یافتند. شیشه‌های چندین در مسجد از روی عناد و دشمنی بگلی شکسته شد. مهاجمین ناگاه و فریب‌خورده که آلت دست چهره‌های پست برده هستند با شکستی

شاخه‌های درختان خیابان وحشیگری و رذالت را به اوج خود رساندند.
گستاخی و بی‌شرمی اینان بدانجا رسید که حرمت مسجد و خانه‌ی خدا را نیز نگه نمی‌دارند تا سفاک‌تر اینک عدم دخالت ارگانهای مسئول انتظامی که از قبل کاملاً "در جریان این طرح خائنانه قرار گرفته بودند" سؤالاتی را در اذهان مردم آگاه و مسلمان مطرح می‌کند آیا مقامات حکومت اسلامی به این اعمال ضداسلامی و ضد انسانی صحه می‌گذارند و عاملین و مسببین شناسایی شده‌ی این واقعه‌ی تاسف‌آور را از کیفر و مواخذه مصون و بری می‌دانند؟ آیا می‌توان به نام اسلام و انقلاب به خانه‌ی خدا حمله‌ور شد و مسجد را تخریب کرد و

همانند این ملجم با کاردها به جان نمازگزاران مسلمان افتاد و آنان را مضرّب کرد؟ مسئولیت فجایع انجام شده به عهده‌ی کیست؟ آیا این مدعیان دروغین اسلام از معاد و قیامت و محکمه‌ی عدل الهی نمی‌ترسند آیا این عینیات هم، مانند شکنجه است که به عنوان شایعه بی‌تفاوت از کنار آن بگذرند؟

چنین اعمال بی‌شرمانه و وقیحانه‌ی چهره‌ی اسلام و انقلاب مقدس ما را لگه‌دار می‌کند؛ وظیفه‌ی آنها که قلبشان به خاطر اسلام واقعی و انقلاب مردم ستم‌کشیده‌ی این میهن می‌طبد اعتراض به این اعمال ننگین و ضداسلامی است. همانطوریکه در جریان هستید حمله‌ی وحشیانه‌ی اوباش با نقشه‌ی حساب شده قبلی و با تضمین حمایت مقامات رسمی از آنان به "مسجد میرزا داود" و شکستن شیشه‌های مسجد با مهرهای تربت امام حسین (ع) و زخمی نمودن عده‌ای از نمازگزاران با گارد و چاقو، تجدید خاطرات رژیم قبل که در جلوی همین مسجد به من حمله کردند به وسیله‌ی پرتاب گازشک، آور و مشت گره‌گردهای که یکی از مزدوران به صورتم نواخت و مانع رفتنم به مسجد گردیدند، اینک در حکومت جمهوری اسلامی تجدید گردید. اکنون به اطلاع همه‌ی مقامات شرعی که هیچ‌یک کوچکترین اقدامی به عمل نمی‌آورند، اینجانب به‌عنوان اعتراض و محکوم نمودن عمل ددمنشان و توجه نکردن مقامات تا اطلاع ثانوی از رفتن به مسجد مزبور که تولیت رسمی آن با اینجانب می‌باشد خودداری می‌ورزم و در انتظار انتقام خدای منتقم از مسببین فاجعه و عمال فریب خورده‌ی آنان می‌نشینم.

همدان - محمد عالمی

۵۹/۱۰/۳

نظر استاد علی تهرانی
در باره جنایات چماقداران
و موضوعی مسئولین

جمعی از هواداران سازمان نامهای به استاد علی تهرانی نوشته‌ و از ایشان درباره‌ی برخی مسائل سوال کرده‌اند، استاد نیز طی نامه‌ای به پرسش‌های آنان پاسخ گفتند. متن هر دو نامه چنین است:

حضرت استاد تهرانی:

چنان که اطلاع دارید، در چند هفته‌ی اخیر موج فشار و عملیات ایدائی مرتجعین و عوامل چماق‌دارشان مجدداً در شهرستان‌های گوناگون علیه هواداران سازمان مجاهدین خلق اوج گرفته است. تنها در چند شهرستان شمال، خون چندین شهید که آخرین آن‌ها حسن فرحناک (۱) در رشت بود، مظلومانه توسط قداره‌بندان و اوباش به زمین ریخته شد. حتی در مناطق جنگ‌زده، دادگاه‌های به اصطلاح انقلاب ماهشهر و آبادان ضمن سه دادگاه، ۲۰ نفر از هواداران سازمان را که طبق اسناد موجود در جبهه‌های مقاومت حضور داشتند، پس از مدت‌ها شکنجه و ایداء مجموعاً به ۲۱۸ سال زندان محکوم نمودند.

مسائلی بسیار قابل تامل، موضع مقامات قضائی کشور در برابر این‌پدیده‌ی شوم چماق‌داری می‌باشد. اغلب دست بسیاری از ارگان‌های اجرائی مسلح در این جریانات مشاهده می‌شود و تاکنون حتی یک مورد از هزاران مورد شکایت که علیه این عوامل قتل و ضرب و جرح به مقامات گوناگون شده است، پی‌گیری نشده و چشم و گوش تمام مقامات بر روی این همه جنایت بسته می‌باشد، کوچکترین اطلاعی به انجام وظایف حتی قانونیشان ندارند تا جایی که آقای موسوی اردبیلی و دکتر بهشتی این قداره‌بندان را "مردم" می‌نامند و به این ترتیب نه تنها آن‌ها را محکوم نمی‌کنند که مهر تایید بسیار مشروعی نیز روی آن می‌گذارند.

از حضور آن استاد سوال داریم که:

آیا به لحاظ قانون اساسی این برخورد مقامات قضائی مملکت با انواع قتل‌ها و ضرب و جرح‌ها و محکومیت‌های دراز مدت، چه معنی و مضمونی دارد؟

جمعی از هواداران مجاهدین

پاسخ استاد علی تهرانی

بسمه تعالی شانه

این‌ها برخلاف شریعت مقدس و قانون اساسی و موازین انسانی است و حتی اقدام به رفتارهای ناشایسته‌ی دیگری نموده‌اند که انسان از یادآوری آن شرم دارد و اخیراً اموال مردم را آتش می‌زنند. حتی حمله به مساجد می‌نمایند و مردم نمازگزار را مجروح و درها و شیشه‌های آن‌ها را می‌شکنند. برای توده‌ی مردم جز ایستادن در مقابل آن‌ها، سرکوبی‌شان چاره‌ای باقی نمانده. مگر آن که مقام رهبری تمام این نهادها که شکل‌ها و ترتیب و اجزاء موجودش برخلاف قانون اساسی است و حقیر در اطلاعیها و مصاحبه‌های گذشته اشاره بدان نموده‌ام، منحل اعلام نمایند و سپس بر طبق قانون اساسی ایجاد شود.

۵۹/۱۱/۸

مشهد مقدس - علی تهرانی

۱- از زمان نوشتن نامه تاکنون، سه نفر دیگر نیز شهید شده‌اند: بهرام کردستانی در خرم‌آباد و ۲ نفر از زنان شرکت‌کننده در مراسم هفتمین روز شهادت بهرام کردستانی، به اسامی "مهری صرمی" و "گبری ایازی".

یاد شهید مجاهد خلق گرمی باد

این عزیزان که همگی عضو یا وابسته به مجاهدین خلق بودند اگر چه در میدان نبرد با دشمن به شهادت نرسیدند اما زندگی سراسر مبارزه‌شان حاکی از آن بود که آن‌ها برگ سرخ را در سرنوشت خویش انتخاب کرده بودند. یادشان گرمی باد

شرکت داشتند به استقبال اتومبیل حامل زندانیان سیاسی از بند رسته می‌روند که ناگهان یکی از اتومبیل‌ها دچار سانحه شده و ۵ تن از فرزندان پاک و دلیر خلق یعنی برادران مجاهد محمد حسن خیابانی، محمد رهنمای شهسواری، محمد رضا زنجیره‌فروش، عباس زنجیره‌فروش، و مقصود جعفر-

در آخرین روزهای رژیم دیکتاتوری که زندانیان سیاسی به آغوش ملت باز می‌گشتند، برادران مجاهد موسی خیابانی و احمد حنیف نژاد نیز در ۱۶ بهمن ۵۷ بعد از ۷ سال زندان به شهر مجاهد پرور تبریز و به آغوش مردم دلیر و انقلابی شهر خود باز می‌گشتند. عده‌ای از جوانان که

"مردان حق زندانند" یا کشته در میدانند

زندانی سیاسی همواره در ذهن مردم ما از اعتبار و قداست خاصی برخوردار بوده و برای آنان عنصر مقاومت در برابر ظلم و نابرابری و غارتگری را تداعی کرده است. به همین دلیل وجود زندانی سیاسی برای مردم همیشه مترادف با وجود بیداد و ستم و شلاق و شکنجه بوده و تلاش برای آزادی زندانی سیاسی در حقیقت، فریادی بر علیه اختناق و خودکامگی به حساب آمده است.

از سالیان پیش ازین، مردم در هر موقعیت مناسب، آزادی فرزندان اسیرشان را فریاد زده‌اند. خانواده‌های زندانیان سیاسی و دانشجویان مبارز در رساندن پیام زندانیان به مردم و سردادن صلابت آزادی آنان نقش ویژه‌ای داشته‌اند. در دوران پرشکوهِ قیام نیز در کمتر نظاره‌ها و راه‌پیمائی بود که شعار و خواسته‌ی آزادی زندانیان سیاسی مطرح نگردد.

رژیم جنایتکار شاه در مقابل این فریاد یکصدای توده‌ها، مجبور شد درهای زندان را به تدریج بگشاید و فرزندان اسیر خلق را در دامان مردم رها سازد. آخرین سری زندانیان سیاسی در آخردی ماه ۵۷ آزاد شدند و به سیل خروشان توده پیوستند.

پس از انقلاب متأسفانه دیری نپائید که به‌همت! انحصارطلبان، بازم زندانی سیاسی موضوعیت پیدا کرد و جوانان انقلابی به اتهام اعتقاداتشان به زندان کشیده شدند. تفتیش عقاید به شکل سخیفی رواج پیدا کرد و انسان‌ها به صرف عقیده‌شان تکفیر و به فسق متهم شدند. "دادگاه‌های انقلاب" در همان حال که روند اغماض از عمال و سردمداران رژیم سابق را طی می‌کردند نسبت به محدود کردن و محکوم کردن افراد و نیروهای انقلابی، سرسخت‌تر و جسورتر شدند و "دادستان انقلاب" حکم دستگیری همان کسانی را صادر کرد که به فرمان انقلاب از زندان آزاد شده بودند.

ضدیت کور بانیهوهای انقلابی سر از شیوه‌های مشغوم آریامهری چون ضرب و شتم و شکنجه در آورد و "شایعه!" شکنجه آن‌چنان قوت گرفت که بالاترین مقامات مملکتی را هم به فریاد درآورد. شکستن حرمت حقوق انسان نه تنها گریبان زندانی

شعارهای انقلاب، عملکردهای بعد از انقلاب

سیاسی را گرفت بلکه شامل خانواده و وابستگان زندانی نیز شد و از آزار و اسارت و ضرب و شتم مادران پیر نیز کوتاهی نکرد.

"استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی"

تبدیل و جایگزین سلطنت در باور مردم "جمهوری اسلامی" بود. مردم که با نام "جمهوری اسلامی"، آشنا شده بودند، آرمان و ایده‌آل اجتماعی خود را در آن می‌جستند. نظامی که در آن از فقر و بیداد و فساد و تباهی خبری نیست و قسط و برابری بر آن حاکم است. در واقع امر نیز جمهوری اسلامی بایستی به طور تام و تمام تجلی‌گاه استقلال و آزادی باشد. "آزادی" انگیزه‌ی مقدسی بود که سالیان دراز روشنفکران انقلابی و توده‌های اسیر خلق در پای آن جان باخته بودند. مردمی که همواره از فضای مسموم اختناق و سرکوب، رنج برده بودند، در آرزوی آزادی، فریاد می‌زدند و به استقبال گلوله و آتش می‌رفتند. متأسفانه پس از انقلاب، این نیاز تاریخی مردم همچون بسیاری دیگر از حقوق طبیعی‌شان، به فراموشی سپرده شد. با تثبیت تدریجی حاکمیت انحصارطلبان آزادی‌هایی که مردم نیز با تحمل رنج و ایثار خون به دست آورده بودند به وسیله‌ی ابزارهای رسمی و غیر رسمی حاکمیت پایمال گردید. افراد و جریانان و نشریات مترقی و مخالف، به آسانی و با بهانه‌های واهی و معمولاً با بسیج نیروهای چاق‌دار سرکوب شدند. "آزادی" آن چنان ممنوع و نامبارک شد که حتی یاد کردن از آن نیز نشانه‌ی نفاق و لیبرال منشی و توطئه‌ی ضد انقلاب گردید!

سخن در باره‌ی سرنوشت دردناک آزادی آن‌چنان فراوان است که در این مقال نمی‌گنجد. مفهوم واقعی "استقلال" نیز، پس از انقلاب، درهالم ای از شعارهای پرآب و رنگ، و معمولاً بی‌محتوی، پوشیده ماند. خلق‌ها که در تاریخ خونتبار چند صد ساله‌ی اخیرش دائماً تحت سلطه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قدرت‌های استعماری زندگی کرده بود، همواره یکی از پایه‌های اصلی

مبارزاتش بر قطع وابستگی از این قدرت‌ها قرار داشت. حاکمیت پس از انقلاب اگرچه به لحاظ فرهنگی و سیاسی بسیار و نامود کرد که دوران شوم وابستگی سپری شده است ولی در زمینه‌ی اقتصادی، خود نیز نمی‌تواند منکر این سخن شود که قدمی جدی در جهت نفی وابستگی‌های امپریالیستی بر نداشته است. و چه کسی است، که نداند این نوع وابستگی، علی‌رغم هر شعار و ادعائی، انواع دیگر وابستگی را به دنبال خواهد داشت. برخورد ضعیف‌آلود و حتی زیوانه‌ی حضرات با امپریالیسم آمریکا در جریان حل مسأله‌ی گروگان‌ها نیز به خوبی نشان داد که شعار "نه شرقی، نه غربی" عملاً تا چه حد تحریف و مسخ شده است.

"بعد از شاه" نوبت آمریکا است

مردم در طول سالیان دراز تحمل رنج و حریمیت و اسارت و تجربه‌ی عینی و خونبارشان، امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا را به عنوان دشمن اصلی خود و خلق‌های جهان شناخته بودند. مبارزات مردم در این دوره نیز عمدتاً محتوائی ضد امپریالیستی - ضد آمریکائی داشت. اعدام مکرر مستشاران نظامی آمریکا و حمله به مراکز اقتصادی و فرهنگی آنان در جریان مبارزات مسلحانه‌ی پس از سال ۵۵ عمق نفرت خلق را از این‌بت نشان می‌داد. در جریان قیام نیز عملیات و حرکات ضد آمریکائی جای ویژه‌ای داشتند. مردم که شاه را آمریکائی و مزدور کارتر می‌دانستند یکمدا فریاد می‌زدند: "شاه جنایت می‌کند کارتر حمایت می‌کند" و "پیروزی نهایی" را در "اخراج آمریکائی" طلب می‌کردند.

با پیروزی انقلاب، اگر چه آمریکا متحمل ضربه‌ای سخت شد اما رهبران حاکم بر انقلاب هرگز نتوانستند مبارزه‌ی خلق را با امپریالیسم، عمق و غنا بخشند و حتی آن را از کانال اصلی خودش به مجاری فرعی منحرف کردند.

مبارزه‌ی ضد امپریالیستی که با قطع کامل وابستگی‌های اقتصادی - سیاسی و افشای کامل قراردادهای ننگین استعماری و مصادره و ملی

کردن سرمایه‌های امپریالیستی و افشای مجازات عوامل سیا و ساواک و... امکان می‌یافت، در شعر و شعار و در اوج خودش در گروگان‌گیری خلاصه شد و در جهت تصفیه حساب‌های گروهی به کار رفت. پرده‌ی آخر تراژدی این نوع "مبارزه" هم با آزادی گروگان‌های جاسوس به نمایش گذاشته شد و از عمق دعاوی چپ‌نمایانه‌ی حضرات پرده برداشت!

در حقیقت سرنوشت "ضد امپریالیست‌هایی" که به الزامات و قوانین یک مبارزه‌ی اصیل ضد امپریالیستی گردن نمی‌نهند چیزی جز این نمی‌توانست باشد. ما در زیر به پاره‌ای از این الزامات، که در شعارها و خواسته‌های مردم در دوران قیام نیز منعکس بود، اشاره می‌کنیم:

"اتحاداتحاد" ضرورت انقلاب

در اوج قیام و در غوغای گلوله و خون، مردم ضرورت وحدت را با تمام رنگ‌وبویوشان لمس می‌کردند. گلوله‌ی دژخیمان شاه سینه‌ی هر آزاده‌ای را با هر عقیده و مرام، دین و مذهب، نژاد و ملیت از هم می‌درید و فرقی بین این سینه‌ها قائل نبود. رژیم شاه برای عقیم گذاردن مبارزات مردم، از هیچ توطئه‌ای برای ایجاد تفرقه و شکاف در صفوف

کوکچترین صداقتی داشتند، حداقل در مواردی که به مبارزه علیه دشمن اشغالگر و برخورد با مشکلات و نارسائی‌های جنگ مربوط می‌شود و به‌ویژه در این مورد که بسی مشکلات را حتی از پیش‌پای خودشان برمی‌دارد، به اعمالی اینچنین ننگین دست نمی‌زدند. بی‌تردید برای کسانی که بدین ترتیب کساری جزخلع سلاح مردم نمی‌کنند، آنچه کمترین اهمیتی ندارد، مردم و منافع خلق و انقلاب است. حال بگذار تا کارنامه‌ی سیاه مرتجعین، هرچه قطورتر گردد.

سخنی هم داریم با مسئولین کمیته‌هایی که منجمله کتاب "رهنمودهایی درباره‌ی مقاومت مردمی و..." را ضبط کرده و برده‌اند:

خلق کوتاهی نکرد، اما مردم به تجربه دریافته بودند که برای درهم شکستن این رژیم و اربابان آمریکائی‌اش باید یک تن واحد باشند و اختلافات درونی را در برابر تضاد اصلی عمده نکنند. با همین وحدت و اتفاق ملی بود که مردم توانستند بر این رژیم پیروز شوند.

پس از انقلاب، علی‌رغم این که بسیاری از حضرات اقلاً در سخن می‌پذیرفتند که مبارزه‌ی ما با "شیطان بزرگ" نه تنها تمام نشده بلکه تازه در اولین گام‌های خویش است، ولی در عمل به الزام اصلی این مبارزه، یعنی وحدت خلق، تن ندادند و با عملکردهای تنگ‌نظرانه و انحصارگرانه‌ی خود روز به روز خلق یکپارچه را تکه پاره کردند. هر فرد و جریانی را با وسواس تمام زیر ذره‌بین ارزش‌های شکلی و قشری خود قرار دادند و هر کس را که کوچک‌ترین انتقاد یا مخالفتی با عملکردهای آنان ابراز می‌داشت، با هزاران مارک و تهمت به زعم خود از میدان به در کردند. یک نگاه مختصر به صف بندی نیروها در بحبوحه انقلاب و در شرایط فعلی نشان خواهد داد که الحق حضرات، علی‌رغم تاکید کلامی بر "وحدت کلمه" در امر ایجاد تفرقه و شکاف در بین صفوف مردم موفق بوده‌اند!

بقیه در صفحه ۲۲

غارت ۲۰ هزار نسخه از کتاب...

کوکچترین صداقتی داشتند، حداقل در مواردی که به مبارزه علیه دشمن اشغالگر و برخورد با مشکلات و نارسائی‌های جنگ مربوط می‌شود و به‌ویژه در این مورد که بسی مشکلات را حتی از پیش‌پای خودشان برمی‌دارد، به اعمالی اینچنین ننگین دست نمی‌زدند. بی‌تردید برای کسانی که بدین ترتیب کساری جزخلع سلاح مردم نمی‌کنند، آنچه کمترین اهمیتی ندارد، مردم و منافع خلق و انقلاب است. حال بگذار تا کارنامه‌ی سیاه مرتجعین، هرچه قطورتر گردد.

سخنی هم داریم با مسئولین کمیته‌هایی که منجمله کتاب "رهنمودهایی درباره‌ی مقاومت مردمی و..." را ضبط کرده و برده‌اند:

بی‌ایید برای یکبار هم که شده، قدری عاقلانه‌تر ببینید! به‌جای اینکه این کتاب‌ها را به کارتن سازی بدهید یا آنها را خمیر کنید و از آن برای روزنامه‌های پتان کاغذ فراهم کنید، و در آن به لجن پراکنی بر علیه نیروهای انفسلابی بپردازید، این کتابها را (حتی به اسم خودتان) در اختیار مردم گذارید و بفروشد بدون شک از این رهگذر بر آمادگی مردم و مبین در نبال تجاوز دشمنان افزوده خواهد شد. و ماهم خوشحال خواهیم شد که کتابهایی که باحون دل و رنج بسیار و با امکانات این خلق محروم چاپ و آماده شده، نمره‌ی خود را که همان منافع خلق و انقلاب است، ببار آورده است.

"مجاهد مجاهد طلایه دار خلق است"

یکی دیگر از الزامات مبارزه‌ی ضد امپریالیستی حضور فعال نیروهای انقلابی و ضد استثماری در میدان این نبرد است. مردم قهرمان ما در دوران پرشکوه قیام یاد فرزندان پیشتازشان را که در تاریک‌ترین دوران اختناق به مبارزه با رژیم وابسته و خونخوار پهلوی برخاسته بودند، پاس می‌داشتند و حضور آنان را، که خاطره‌ی ایثار و جانفشانی‌شان در ذهن توده‌ها باقی مانده بود، شرط تداوم و پیروزی انقلاب می‌دانستند. از میان این پیشتازان، مجاهدین خلق در بین مردم مقام و اعتبار ویژه‌ای داشتند و تصویر شهدای مجاهد زینت بخش بسیاری از تظاهرات مردم بود.

اما پس از انقلاب، این نیاز و الزام انقلابی خلق نیز همانند بسیاری دیگر از الزامات مبارزه در این شرایط، با سد انحصارطلبی میراث‌خسواران انقلاب روبرو گردید.

نیروهای انقلابی هنوز از اسارت و آوارگی دوران طاغوت نفسی تازه نگرفته بودند که با موج جدید و تازدای افسار و سرکوب روبرو شدند. به همت دستگاه‌های تبلیغاتی رسمی و غیر رسمی حاکمیت، رگبار توطئه و تهمت بر علیه آنان باریدن گرفت. میدان این مبارزه‌ی سخت و نامقدس بر علیه ترقی‌خواهی به هر محراب و منبر و عید و عزائی کشیده شد. شعار "مرگ بر منافق" که در تجعین بر علیه مجاهدین آن‌را علم کردند، جای کلام مقدس "مرگ بر آمریکا" را گرفت و خون فرزندان انقلابی خلق دوباره خاک‌آلود میهن ستمدیده را رنگین ساخت. کدام انسان آزاده‌ای است که اکنون اوج این فاجعه‌ی دردناک را با تمام وجود لمس نکرده باشد؟!

"مسلسل مسلسل جواب ضد خلق است"

سالیان دراز بود که خلق ضرورت قهر در مقابل رژیم تا بن دندان مسلح شاه را به خوبی حس کرده و فریاد اعتراض را بر علیه این رژیم، از زبان بمب و مسلسل پیشگامان مبارزه‌ی مسلحانه، سر داده بود.

در طول قیام و به خصوص پس از کشتار ۱۷ شهریور، مردم علی‌رغم نصایح پیاپی "رهبران" به آرامش و

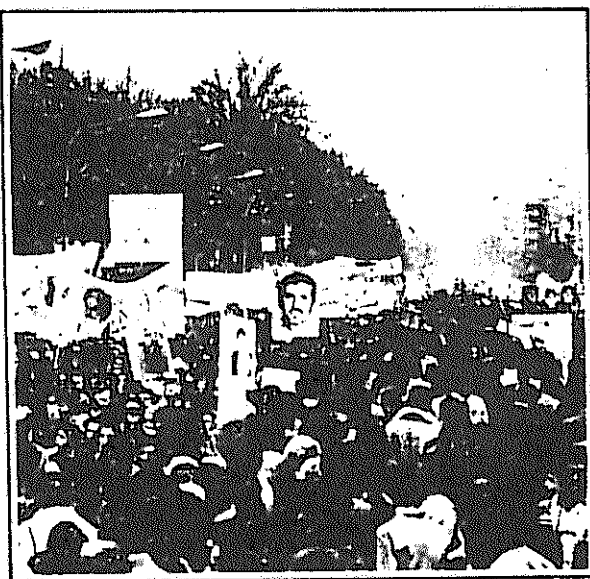
می‌زدند "رهبران رهبران ما را مسلح کنید". آنان به راستی اعتقاد داشتند که "تنها ره‌های جنگ مسلحانه است" و خود نیز با ابتدائی‌ترین سلاح‌های دست ساخت به چنین جنگی برخاسته بودند. سنت مبارزه‌ی مسلحانه، به خوبی خود را در عملیات قهرآمیز مردم نشان داد. "رهبران" که در هراس خارج شدن کنترل مردم از دستشان بودند دائما هشدار می‌دادند که هنوز دستور "جهاد" صادر نشده است. امام مردم در آخرین روزهای عمر رژیم یعنی همان زمانی که "رهبران" در کار مذاکره با بقایای رژیم بودند تا با توافق آنان "انتقال آرام قدرت" را عملی سازند، با فریاد "ارتش خلقی بیا می‌کنیم، میهن خود را رها می‌کنیم" درهای یادگان‌ها رژیم را گشودند و به سلاح مجهز شدند. آنان دیگر منتظر "دستور جهاد"ی که هرگز صادر نشد نماندند و مبارزه‌ی قهرآمیز را بر "رهبران" تحمیل کردند.

پس از انقلاب، در حالی که آقایان ادعا می‌کردند که هنوز نبرد با آمریکا ادامه دارد ولی به زودی به فکر خلع سلاح مردم افتادند و تجارب خونبار گذشته را یکجا به زیر پا نهادند. آنان در واقع اعتقاد داشتند که انقلاب تمام شده است و دیگر نیازی به مسلح بودن مردم نیست.

گیوتین "خلع سلاح" نیز طبق معمول، اول بار به گردن نیروهای انقلابی فرود آمد و دولتمردان حاکم برای این کار به هزاران توجیه و توطئه متوسل شدند.

البته جریانات بعدی و توطئه‌های مکرر آمریکا نشان داد که خلق برای نجات و پیشبرد انقلاب برآید مسلح باشد و در اینجا بود که سخن از تشکیل ارتش بیست میلیونی و بسیج مردم به میان آمد. اما این ارتش و بسیج نیز بیش و پیش از آن که در برابر توطئه‌های امپریالیستی شکل گیرد، در خدمت مطامع انحصارطلبانه درآمد و در رابطه با امپریالیسم کتر، از حد نمایش و شعار فراتر رفت!

تهاجم رژیم تجاوزگر عراق به میهن و خلق ما و عدم حداقل آمادگی دفاعی و رزمی نشان داد که حاکمیت در امر



موفقیتی نداشته است. سهل انگاری حضرات در کار بسیج و آماده سازی خلق در زمانی صورت می‌گرفت که ارتش رسمی هم به دلیل برخورداری از بافت شاهنشاهی و عدم پاکسازی و بازسازی و آموزش انقلابی و رزمی در آن و نیز به دلیل تصفیه‌ی پرسنل انقلابی از آن، دارای انسجام و قدرت و توان رزمی و توده‌ای در مقابل تجاوزات و توطئه‌های امپریالیستی نبود.

مجموعه‌ی این عوامل باعث شد که میهن ما بدون برخورداری از هیچ مانع و رادعی، میدان جولان توطئه‌چینان و تجاوزگران گردد و متحمل خسارات انسانی و اقتصادی هولناکی شود که هنوز عواقب کمرشکنش به‌طور کامل آشکار نشده است.

درود بر خمینی

یکی از شعارهایی که در دوران قیام و به خصوص پس از حوادث خونین شهریورماه ۵۷ و حذف طبیعی سران و رهبران سازشکار جنبش، به کرات از طرف مردم بیان می‌شد تاکید بر امام خمینی بود. این شعار در واقع زبان حال توده‌ی برخاسته‌ای بود که در جریان تجربه‌ای خونین و تلخ، خطوط سازشکار و سلطنت‌خواه مدعی رهبری را شناخته و به دنبال رهبری می‌گشت که بیانگر خشم و قهر و سازش‌ناپذیری مردم بر علیه رژیم شاه باشد. و در حقیقت اوج نفرت خود را از معامله‌گران با رژیم شاه بدین وسیله نشان می‌داد و راه را

شعارهای انقلاب، عملکردهای بعد از انقلاب

بقیه از صفحه ۲۱

معلول دادند، به خوبی نمایان است.

نمی‌خواهیم از این مساله چنین نتیجه‌گیری کنیم که پس هیچ تغییری صورت نگرفته است و فقط مهرها عوض شده‌اند. خیر چنین نیست. رژیم منحوس شاهنشاهی سقوط کرده و رژیم سیاسی دیگری جایگزین آن شده است. امپریالیزم آمریکا اگر چه از میدان بیرون رفته ولی به یکی از پایگاه‌های مهمش در منطقه ضربه وارد آمده و... اما سخن بر سر اینست که حاکمیت نتوانسته است انقلاب را در راستای ضد امپریالیستی - ضد استثماری خودش تعمیق و تداوم بخشد و به دلیل همین ضعف ماهیتی، بر پتانسیل انقلابی توده‌های زده و حتی آن‌را در مجاری انحرافی سوق داده است. سخن بر سر اینست که این حاکمیت فاقد توان و پیچیدگی لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای تاریخی و انقلابی خلقی است که می‌توانست از می‌تواند راهگشای تغییرات عظیمی در سرنوشت میهن خود و کل منطقه باشد.

سخن بر سر رد این سفسطه‌ی مزورانه است که انتقاد به حاکمیت و مخالفت با آن را مترادف مخالفت با انقلاب می‌گیرد! خیر چنین نیست. هیچ کس نمی‌تواند منکر اصلت انقلابی شود که با شور و فریاد و خون و ایمان انقلابی توده‌های میلیونی شعله‌ور گردید و عظیم‌ترین حماسه‌های تاریخ ایران را بوجود آورد.

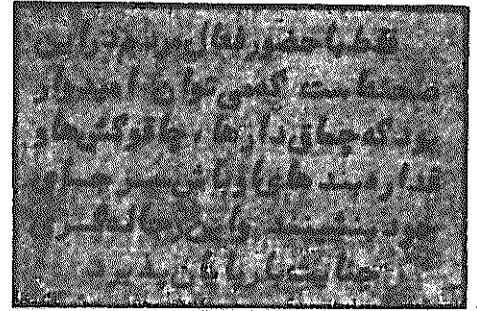
اتفاقا سخن بر سر اینست که ایستادگی در برابر ضعف‌ها و کج‌روی‌های سیستم حاکم درست به معنای بها دادن به اصلت انقلاب و تلاش در جهت حفظ و استمرار آن است و سکوت در برابر این انحرافات و عقب‌ماندگی‌ها خیانت به انقلاب و خلق است. بی شک زمانی که حاکمیت، توان تحمل و تداوم این انقلاب را ندارد، نیروی لایزال خلق راه خودش را از این حاکمیت جدا می‌کند و بی آن که منتظر وامانده‌ها و پس‌مانده‌های راه شود، به سوی قله‌های رفیع رهائی راه می‌گشاید. این هم سنت خدا و هم ضرورت تاریخ و هم نیاز مبرم و واقعی خلق ماست و ما با خون خود، بر پیروزی این انقلاب و رهائی این خلق امید

نتیجه

از آنچه که گذشت عجز و عدول سیستم حاکم از پاسخ‌گویی به نیازها و شعارهائی که توده‌ی مردم در جریان انقلاب به

بقیهاز صفحه ۲

چماقداری، وجهی از حاکمیت انحصار طلبان



دهد. بلکه این خود مردم هستند که باید این وظیفه‌ی مهم را به عهده بگیرند. گما این که اخیراً در موارد زیادی دیده یا شنیده‌ایم که مردم ما در مقابل هجوم‌های آزادی گش چماق‌داران مقاومت کرده و به مقابله با آنان پرداخته‌اند و این واقعیتی است که ما از یک سال پیش تاکنون بارها و بارها پیش‌بینی کرده بودیم که بالاخره اگر دست‌اندر-گاران نخواهند جلو این جریان ضد انقلابی را بگیرند بالاخره گامی صبر مردم لبریز خواهد شد و چنین است که رئیس جمهور می‌گوید: "این درسی که مردم اصفهان به چماق‌داران دادند اگر از همان ابتدای انقلاب در همه‌جا اعمال می‌شد چماق‌داری در این کشور رسم نمی‌شد که اول به جان دیگران بیفتند و حالا به جان خودمان" و در همین رابطه است که از مردم می‌خواهد که خود راساً به تنبیه چماق‌دارها اقدام کنند. بنابراین فقط با حضور فعال مردم در این صحنه‌است که می‌توان امیدوار بود که چماق‌دارها، چاقوکش‌ها و قداره‌بندهای اوباش سرچای خود بنشینند و این رجاله‌گری جنایت‌بار پایان پذیرد.

تاکنون هم به گرات دیده شده‌است که وقتی مردم در برابر چماق‌دارها ایستاده و احياناً آن‌ها را تنبیه گردانند، چماق‌دارها مجالی برای عرض اندام نیافتند. بدیهی است که در این مسیر باید بر بی‌تفاوتی و انفعال و احياناً جوترس‌ناگذاشتی که چماق‌دارها ایجاد می‌کنند غلبه نمود. این مردم همان مردمی هستند که چماق‌دارهای آریامهری و حامیان ساواگی آن‌ها را سر جای خود نشانند و بدیهی است که چنین مردمی به راحتی می‌توانند از پس چماق‌دارهای ارتجاع نیز برآیند، و امنیت و سلامت اجتماع را تامین و تضمین کنند و گرنه چماق‌دارها در مسیر رشد و پیشرفت خود، حتی به خانه‌های مردم وارد خواهند شد و هیچ چیزی از گزند آن‌ها در امان نخواهد بود.

در دو سال گذشته چماق‌داری صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی این مملکت را به شدت آلوده و تیره کرده‌است اما امیدواریم که در سال سوم انقلاب شاهد زوال این پدیده‌ی شوم همراه با دیگر اشکال رجاله‌گری و زور و قلدری و فریب باشیم...

حمله و حشیانه اوباش به همراهی پاسداران مسلح به خوابگاه دختران

خواهیم کرد.

بر تن آن‌ها می‌درند و کارهایی انجام می‌دهند که حتی ساواک از انجام آن‌ها در پیش روی مردم واهمه داشت.

در این حمله ۳۰ نفر از خواهران مجروح می‌شوند و دو نفر از آن‌ها در اثر شدت جراحات وارده بیهوش می‌شوند. سرانجام پس از اشغال خوابگاه توسط چماق‌داران و... عناصر مسلح رسمی با ارائه‌ی حکم رسمی و با تشکر خوابگاه را از پیشقراولان چماق‌دارشان تحویل می‌گیرند! و بدین ترتیب خوابگاه‌های شماره‌ی ۴ و ۵ دانشجویان نیز بما اشغال چماق‌داران متجاوز درآمد.

روز جمعه ۱۱/۳ ساعت ۲ بعد از ظهر ستاد برگزاری نماز جمعه با بلندگو اعلام می‌کند که برای پاکسازی منطقه اجتماع کنید.

به دنبال این جریان چماق‌داران برای تکمیل ثواب و اضافه نمودن برگ سپاه دیگری بر کارنامه‌ی اعمال ننگین‌شان، به خوابگاه حمله می‌برند. آنان در این حمله اعمال کثیف و ردیلانه‌ی بسیاری را انجام می‌دهند. روسری را از سر خواهران می‌کشند، لباس خواهران را به بهانه‌ی بازرسی

حمله به

خوابگاه شماره‌ی ۵

عصر روز یکشنبه ۱۰/۲۸، عده‌ای چماق‌دار با حمایت عناصر مسلح به خوابگاه شماره‌ی پنج دختران حمله می‌برند، و با چماق، چاقو، زنجیر و شیشه‌های خرد شده به خواهران دانشجویان حمله می‌کنند. در اثر مقاومت دانشجویان و با زخمی شدن آن‌ها و تعدادی از اهالی محل چماق‌داران منطقه را متحرک گفته و تهدید می‌کنند. که جمعی آینده‌ی قیمة قیمة‌مان.

مهاجمین که مسلح به سنگ و چوب و زنجیر و اسلحه نیز بودند، با شلیک تیر هوایی از در و دیوار خوابگاه، وارد ساختمان شده و وحشیانه دانشجویان را مضروب و مجروح کردند. آن‌ها در حالی که با عمل وحشیانه‌ی خود خاطره‌ی حملات گارد به دانشجویان در دوران رژیم شاه را زنده می‌کردند، از انجام هیچ‌گونه عمل وقیحانه و ننگینی فروگذار نکردند. به طرف خواهران تیراندازی کردند، آن‌ها را با مشت و لگد مضروب کردند، روسری از سر آن‌ها کشیدند و بسیاری اعمال وقیحانه‌ی دیگر که قلم از بازگوئی آن‌ها شرم دارد. سرانجام در حالی که اجازه‌ی سرکردن چادر هم به آن‌ها نمی‌دادند، کشان کشان آن‌ها را به داخل مینی‌بوس انداخته و به ستاد عملیاتی منطقه‌ی ۶ واقع در خیابان وصال بردند. در داخل مینی-بوس نیز، در مقابل فریاد اعتراض دانشجویان، کمیته‌ای‌ها مشت و لگد نثار آن‌ها می‌کردند و در یک مورد یکی از مامورین کمیته با تفنگ خود شیشه‌ی پنجره‌ی مینی‌بوس را شکسته و به طرف دانشجویان تف می‌انداخت.

در دو هفته‌ی گذشته شاهد حملات سازمان یافته‌ی چماق-داران و اوباش به خوابگاه‌های دختران دانشجویان بودیم. حملات که با حمایت و تأیید برخی مقامات و نهادهای رسمی صورت گرفته - تاکنون علی‌رغم پی‌گیری دانشجویان هیچ‌گونه نتیجه‌ی ندادند - منجر به زخمی شدن بسیاری از دانشجویان و یا دستگیری آنان شده‌است.

حمله به

خوابگاه شماره‌ی ۴

ساعت ۱۱ صبح روز جمعه ۵۹/۱۱/۱۰ عده‌ای پاسدار مسلح که بعداً گروهی فالانژ چماق‌دار نیز به آن‌ها افزوده شدند به خوابگاه دختران شماره‌ی ۴ واقع در خیابان فریمان مراجعه کرده و اظهار می‌دارند که طبق حکم دادستانی باید خوابگاه را هرچه زودتر خالی کنید. و الا با رد شدن از روی جنازه‌هایتان، خودمان شما را بیرون خواهیم کرد. آن‌ها در مقابل این استدلال دانشجویان که خوابگاه متعلق به دانشگاه است و هرگونه تصمیمی در این مورد می‌بایست از جانب دانشگاه اتخاذ گردد، حتی حاضر نمی‌شوند حکم تخلیه‌ی خوابگاه را به دانشجویان نشان دهند (ظاهراً حکمی در کار نبوده است). خواهرانی که بغضا به علت از دست دادن خانواده‌های خود در جریان جنگ با عراق بی‌خانمان شده و اکثراً محل دیگری برای زندگی نداشتند و علی‌رغم قطع آب و برق و سوخت در خوابگاه زندگی می‌کردند، حاضر به ترک خوابگاه نشدند. ولی

یورش يك هفته‌ای چماق‌داران در بابل

بهمین)، ۷۰ نفر از دانش-آموزان اخراجی دبیرستان متحدین قصد ورود به دبیرستان را داشتند که توسط نورچشمی‌ها جلوی آن‌ها گرفته می‌شود. این عمل مورد اعتراض هایلر دانش‌آموزان قرار گرفته و با تجمع جلوی در دبیرستان شمار می‌دهند "اخراج، اخراج، شیوه‌ی امپریالیزم" که در این هنگام حدود ۶۰ نفر از همان چماق‌داران تحت حمایت افراد سپاه و کمیته به دانش‌آموزان حمله می‌کنند و مانع ورود دانش‌آموزان به کلاس می‌شوند در این درگیری عده‌ای مجروح می‌شوند از جمله ۲ نفر آن‌ها که یکی از ناحیه‌ی سر و دیگری از ناحیه‌ی شکم به شدت مجروح شده بودند به بیمارستان منتقل می‌شوند.

کلیه‌ی مدارس شهر، دانش-آموزان انقلابی این حملات وحشیانه را محکوم کردند، اما اوباش از مساله خبردار شده و در ساعت ۱ بعد از ظهر با ۲ وانت چماق‌دار به دبیرستان-های "حریت" و "پروین اعتصامی" یورش می‌برند. یکی از دانش‌آموزان که در اثر این تهاجم دچار گولنگی قلب شد، به بیمارستان منتقل می‌شود. دبیرستان پروین اعتصامی ابتدا توسط کمیته و افراد سپاه محاصره می‌شود و چماق‌داران تحت حمایت رسمی آن‌ها، بسیاری از دانش‌آموزان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند که همگی به بیمارستان منتقل می‌شوند. کلیه‌ی پزشکان بیمارستان "یحیی نژاد" بابل عمل چماق‌داران را تقیح کرده و حتی تعدادی از آن‌ها تهدید به استعفا گردانند.

آنجا را شکستند. سپس به مغازه‌ی یکی از هواداران حمله کرده و پس از شکستن شیشه‌های آن، مادری را مورد ضرب و شتم قرار دادند. آن‌ها در هجوم به خانه‌ی دیگری، چاقو را روی شکم یکی از افراد خانه گذاشته و از او می‌خواهند که بگوید "جنبشی‌ها کجا پنهان شده‌اند؟". سپس به خانه‌ی دیگری حمله کرده و پدر یکی از هواداران را دستگیر نمودند و در هجوم و حمله به یک خانه‌ی دیگر، مادر و خواهری را با چاقو مجروح کردند که در مجموع تعداد مجروحین به ۲۰ نفر رسید. آن‌ها هم‌چنین مادران و برادران را جداگانه به طرز وحشیانه‌ی مضروب کرده و به داخل ساختمان جنبشی می‌بردند. در این روز بیش از ۱۴ نفر دستگیر و بازداشت شدند.

روز پنجشنبه ۱۱/۹ در

صبح روز شنبه (۱۱)

